





۱۸۹۳۱

۲۱۰۰۹۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مجلس شورای اسلامی

شماره کتاب

کتاب حضرت العدس

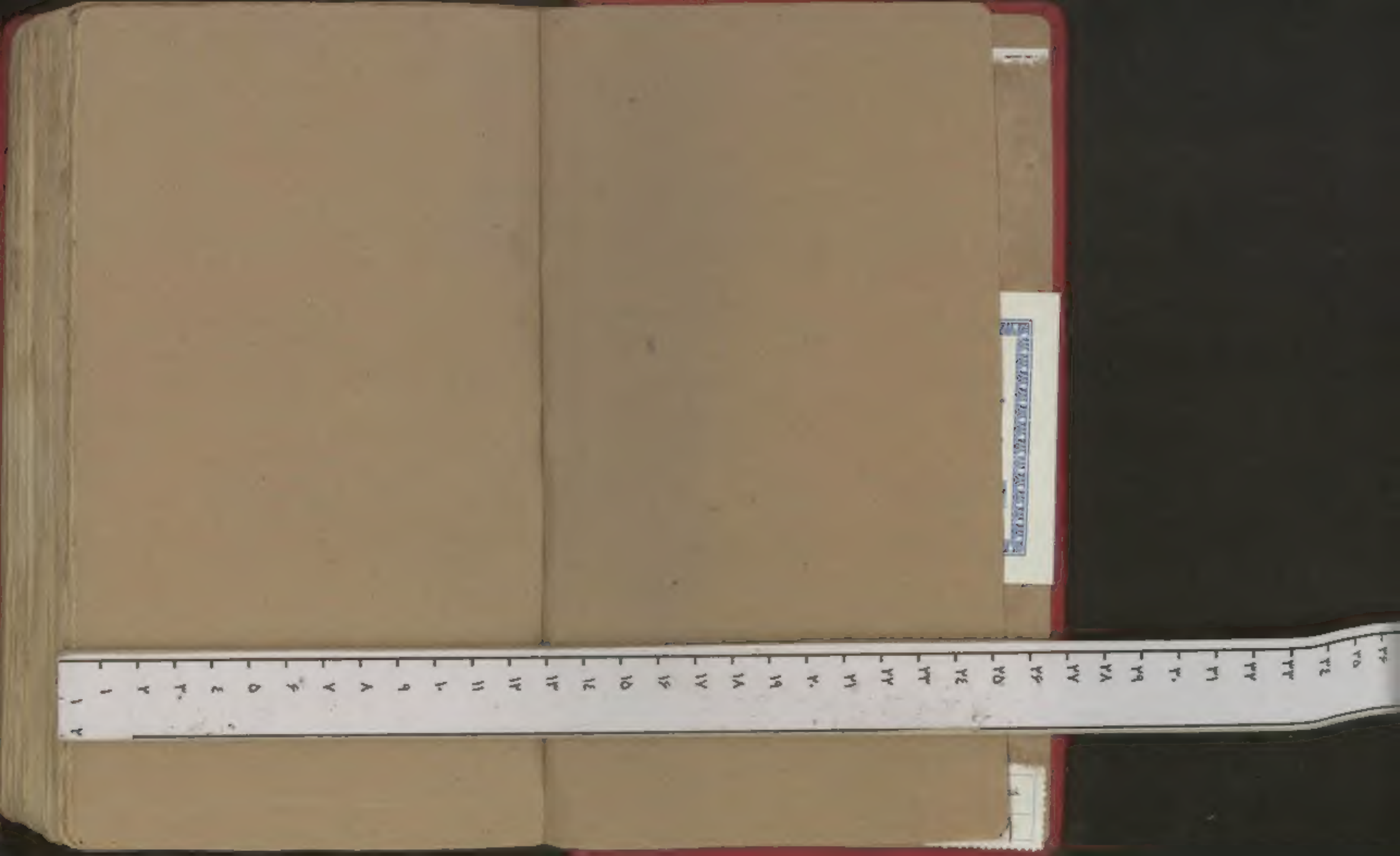
مؤلف بدرالدین بن ابراهیم سرهندي

مترجم

شماره قفسه ۱۸۹۳۱

۲۱۰۰۹۶

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۸۹۳۱





الانوار المحجب بكونه من نور

محمدي بباركاته احببت وفاضلها

احمدی شری بخشیده و ستوده

سای او علیه الصلوة والسلام که بود

خویش را عیان بوی علیه السلام او ای احمد

است چه جای افلاک کائنات را و راه او باست

سجودی خیر و ار ساخته تا عیان بوی علیه السلام محبت

اعتقاد و ایمان با وی علیه السلام است کند دیگر نامی نامی او علیه

السلام به فیوض و برکات بر سنده که محبت محبوب محبوب است

از است که بعضی اینها التماس وین علیه السلام او نموده اند

و برخی از پنهان دخول در است او علیه السلام گشته و حضرت رب

الغزت محبوب خود را و بطریق رحمت فرموده ظاهر و باطن که

ظاهر را عام ساخته و باطن را خاص کرده و عیار اینها را امتیاز

فرموده و اولیای راه علو باطن را ساجده و نسبت باطن چون

احکام ظاهر معنوی در سلسل از غیر البسره به ارباب ولایت بر سیده

و همین رنج نایم قیامت خواهد رسید که **و اعلم ان**

**الذکر و اناله الى انظر** حال که از معنی است حملات

و است بماند علی محبوب و علی جمیع الانبیاء و علی آلهم و علیهم

و امحیهم و جمیع امتاعه و انبائهم و جمیع الاولیاء و الاقرباء و اولیهم



لی یوم القیمة ابجد حقه حاکم  
بن شیخ ابراهیم سرمدی شهود  
جلد و فز اول کتاب حضرت القدس  
سلسله علیه نقشبندی است مرتب  
حضرت صمدی اگر رضی الله عنه تا ذکر غلام  
بن الله سرمدی القدس با تمام رسایند  
فی از اصحاب حضرت خواجہ را ذکر ایشان مخفی بود  
حتی که دانیم اکنون شروع در دفتر ثانی مشتمل بر ذکر مقامات  
و کرامات و درجات و کمالات و احوال و احوال و اعمال حضرت پرستگیر  
قدس سرمدی الخیر که اسم نامی آنحضرت مقرب مذکور گردد  
و بهشت نصیحت این کتاب معنی القاب بیان صاحب آنحضرت است  
بنمایم و بیان احوال و کمالات ایشان و بعضی خلفاء و کمال اصحاب ایشان  
که مشایخ عصر بودند بدان ملحق گردانم و چون این کتاب منتهی به دو  
حضرت و فز اول حضرت اول تمام شد و باقی حضرت را در دفتر ثانی  
مضمون شد و مشتمل گردید از حضرت مجتهد الف تانی شروع الحاد  
و این دفتر بحکم خدیو العلم من آفراده الرجال و بر دایت مقامات  
و صلیای عالی درجات اخذ کرده بنوعی که هیچ ریب و شبهه در آن  
استاد راه ندانست جمیع نموده شد و درین باب احتیاط بسیار  
نکات برده اند تعالی ولی التوفیق و منه الاستعانة و علیہ التکلیل حضرت

حضرت الاول  
القدس سرمدی کتاب حضرت القدس فی بیان محل مبادی الحاد و الحاد الهی القیام  
بشبهه امامت و قسما تطبیق الاقطاب غوث الشیخ و الشیخ ابجد  
الالف التالی خاتمه الرحمت الرحمان فی بحر الاسرار الالهیه منیر بالانوار  
النقشبندیة فی العرفان المحققین و حقیم العلمی الراغبین شیخ الاسلام  
و المسلمین الشیخ احمد الفاروقی الکاملی النقشبندی السمرندی قطب  
عنه نقشبند حضرت دین طریق انقیاد حضرت خواجہ محمد باقی قدس سرمد  
سرور العزیزیت و ایشان اعظم اکمال خلقا حضرت خواجہ اند  
عالم عالم عرفان عمان غفلت بطلیف ایشان ب حل دوام حضور  
افشاده اند جهان جهان را که کرده کان تیر ضلالت بنو ساط ایشان  
را به دایت رسیده فضل و علما از نصای بلا و بخت ایشان فرمود  
چون سر و طبعی ششافتند و مشایخ وقت ترک شیخت نموده یاد را  
آن پر کمالات قطبیت و غوثیت مفتخر و مباهی میکنند و اولیای  
عصر انقیاد آنحضرت را بر ملیند بقراب احمدی میدارند و ملوک و ملوک  
یون بر داند بر شیخ بر خیزند به آنحضرت در وقت حوز قیامی روزگار  
و کعبه جمیع دیار بوده اند وصول فیض و هدایت و حصول صفات  
فضل رحمت و عالم و عالمیان از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال  
و در وقت ظهور ایشان نابر و زیارت بنو ساط شریف ایشان  
آنحضرت با فافه ایشان منتظر وقت توجیه ایشان بودند و فافه ایشان  
منظره قدس ایشان چون در آن قریب ظهور را ماب بر هر افراد کلمات







بنوی خورشیدی بنیاده و دو دیوار و دروازه و قلعه است که سیدی مجتهد و حرم  
 انسان تصور از این بنا به از کتاب حسن او و در این قلعه  
 در کتابش نقطه نیت الا آفتاب و وصف یک نقطه نشان توانست  
 تا مرا گشت نه بسته نفرود مسلم و با وجود آن است و پای  
 زده و کم که از در باغی و از خرمن خوست و از بستان کجی و از خجانه  
 بلی گفتا نموده ام خبر می خند نوشته شد شبهه و شبیه  
 که حضرت ایشان بایر المؤمنین امام الاعدلین عمر القادوق رضی  
 الله عنه میرسد برین طریق که آنحضرت فرمودند شیخ عبد الوهید  
 و وی از زنده شیخ زین العابدین بن شیخ ابی بکر شیخ محمد بن شیخ  
 حبیب الدین امام روضه الدین بن خواجه نور الدین بن خواجه نصیر  
 بن خواجه سلیمان بن خواجه یوسف بن سلطان شهاب الدین  
 بن علی المعروف بفرخ شاه کاشانی بن خواجه نصیر الدین بن خواجه  
 محمود بن خواجه سلیمان بن خواجه محمود بن خواجه عبد الله  
 بن خواجه واعظ اکبر بن خواجه ابو الفتح بن خواجه اسحاق بن  
 خواجه ابی اسیم بن خواجه ناصر بن عبد الله بن امیر المؤمنین محمد  
 القادوق رضی الله عنهم و انساب آنحضرت و سلسله پیغمبر و آلله  
 خود که شیخ عبد الاحد است و والد ایشانرا انساب بن شیخ رکن  
 الدین است و بر او والد ماجد خود شیخ عبد القادر بن الفزونی کوی  
 الحنفی بنیاده و او را شیخ محمد عارف و او را به پدر خود

شیخ  
 ایشان  
 و نسبت

شیخ احمد عبد الله و او را شیخ جلال بانی بنی و او را شیخ غفر  
 الدین رکن بانی بنی و او را شیخ علی الدین علی احمد صابر و او را  
 شیخ نصر الدین و الدین سحر و او را بنی شهر کج مشهور و او را  
 بخواجه قطب الدین جغتیار و او شیخ کاکای دهلوی و او را بخواجه  
 حسین الدین خیراجهری و او را شیخ عثمان برقی و او را  
 شیخ حاضر غریب و او را شیخ ابو محمد جشتی و او را شیخ حوزی  
 جشتی و او را شیخ ابو یوسف جشتی و او را شیخ ابو اسحاق  
 جشتی و او را شیخ علی دینوری و او را شیخ پیره بصری  
 و او را شیخ صدیق مرعشی و او را سلطان ابراهیم ادهم  
 و او را فضل عباس و او را شیخ عبد الواحد بن زید و او را حسن  
 بصری و او را امیر المؤمنین علی مرتضی و او را حضرت رسالت  
 پیام صلعم و نبیه حضرت ایشانرا خطاب در سلسله قادیه  
 بدین طریق است که آنحضرت را ابو الدخود بود و بر او شیخ رکن  
 الدین مذکور و او را سید ابراهیم الحسینی الدیرجی القادری  
 و او را شیخ بهاء الدین الانصاری الحسینی القادری و او را  
 شیخ احمد علی قادری و او را والد خود سید موسی قادری  
 و او را والد خود سید عبد القادر و او را والد خود سید کجی  
 الدین ابو نصیر و او را والد خود سید ابو صلاح و او را والد خود  
 سید عبد الرزاق و او را والد خود و غوث الشفیلین شیخ عبد القادر



جلالی و نیز حضرت ابی زرار سلسله قادریه با وجود نظر قبولیت  
 از حضرت شاه کمال کتبی است اینست که در پیشگاه  
 مشایخ است که با وجود سیر خود شاه عماد مملکت برپا  
 نکرد عیان شد نمود و شاه کمال را است اینست که فیض  
 بود و او را سید کرای رحمن شاهی و او را سید شمس الدین  
 صحابی و او را سید عقیل و او را سید بهاء الدین و او را سید  
 عبد الوهاب و او را سید شرف الدین و او را سید عبد الله  
 و او را بهاء الدین خود عفت النظمین شیخ عبد القادر کلبلی  
 حضرت بابا الدخدر سید ابوصالح و او را سید خود سید داد  
 و او را سید خود سید موسی قانع و او را سید خود سید یحیی  
 زاهد و او را سید خود سید داد و او را سید خود سید موسی  
 و او را سید خود سید داد و او را سید خود سید موسی و او را سید خود سید  
 محسن و او را سید خود سید حسن شتی و او را سید خود سید علی رشتی  
 کم اسد وجه و نیز حضرت ابی زرار سلسله قادریه با عیال عید از همان  
 بخشی کالی شهر کجای دغری کرده اند و بی با حفظ سلسله  
 او که که یکصد و ده سال پخته بود مصافحه کرده بودند و او را سید  
 محمد و او را سید خود سید و او را سید خود سید موسی و او را سید  
 حضرت سلسله بهاء الدین مصافحه کرده سید سلسله  
 علیه نشین فیض و تقدیر و دو صد و نود و اول این که

تفصیل از سلسله قادریه  
 از سلسله قادریه

مع ذلک این دفتر نیز بحال می آید و این منظوم گفتاری نماید  
 نظم رسید فیض به مدینه را حمد مختار از سلسله کمال غرض  
 از وی تقاسم و جفا و نیز از آنکه بحر فانی و از وی علی سراج  
 از وی یوسف و از وی غفرانی عارف از ضعیف است برانی زکوار  
 از وی بابا جعفر با یاس از سیر کلال بهاء الدین نشین فخر کبار  
 عقیق بن حمزه عقیق جری است و او را از وی جواد سراج سرار  
 از وی نادر و از وی شمس الدین از وی جواد سراج سرار  
 از وی امام زمان قطب وقت شیخ احمد که است نانی این راه حیدر  
 کار و ولادت سعادت آنحضرت در ماه شوال ستمه منفرد  
 مفاد و یک در عهد مظفر ستمه از سلسله سیمای عین الدقا  
 انصاف یافته چون ستمه تعلیم سیمه از است از او رکت  
 آورده و در مدت قید حفظ از آن مجید نمونه تحسین نزد والد علوم  
 ماحد خود شیخ عبد الاحد اشتغال فرمود و در اکثر علوم  
 پیش از والد خود خوانده اند و بعد از آن سیمای کتوت رشتی  
 و نزد مولانا کمال کشمیری که محقق و در محقق وقت بوده و علامه  
 روزگار و از وی بعضی کتب معقولات که مولد در آن مختار بود  
 با کمال تحقیق و تدقیق که از سید و برخی از کتب حضرت  
 پیش بر لای عقیق کشمیری که از خطای شیخ حسین خوانده  
 که در حرمین مختار از کبار حرمین استفاده نموده

ولادت  
 از سلسله



کرده اند تا آنکه بهت مسلم علیه که در دست ایشان نهاده درین  
 مضمون سالکی با تمام تحصیل علوم ظاهری و باطنی گشته و درین  
 مدت سبب علم کثرت حاصل نموده چون تحصیل را با یکبار رسانیده  
 در حضور اهل بیت خود بر سر مشول گشته و در اتقای مطالب و ادب  
 بعضی خندان و متقی که در و میداد حوائج کتب تعلیق نموده و باجه  
 در کتب تفسیر و حدیث از صحیح سسته و غیره و حدیث سلسل  
 بالا و کتب التراجمون بر جمیع الرحمن از حواصص فی الدار فی وجه حکم  
 فی السما و کتب اسعد از فتنه المحققین و نیزه المحدثین شیخ غلامرضا  
 که در کرای اصل حدیث و اکابر علمای عصر بود و در دست حضرت ایشان  
 در آن اوان اشتغال علوم ظاهره و رسائل لطیفه میان عربی  
 و فارسی در نهایت فصاحت و بلاغت تصنیف نموده اند  
 رساله تهلیل و رساله روضه و رساله اثبات نبوت  
 از انجمله است و افتاد بر لب ایشان در آن فواصل باید کرد که ابو  
 الفضل علمای هجری تمامی تفسیر در آن مجروح بی نقطه تصنیف میکرد  
 و علمای هندوستان مثل مولانا یحیی لایط الدین لاهوری  
 قنوی و غیره برای اسناد و اعانت این کار همیشه در مجلس وی  
 جمع میشدند تا گاه در مقامی حاضر شدند ابو الفضل حضرت  
 ایشان را تکلیف نموده که علماء در جای حضور شده اند و اعتراف  
 بجز و زاری نموده که ایشان عبارتی که معنی تحت اللفظ هم خوانده بود

بنکاره بسیار غنیت میدادیم که در کتاب جبرانیم حضرت ایشان  
 علیه الرضوان دست بمسلمان بردند بحروف غیر تحریر در همان محل  
 که عقل عقل در تصور آن کوتهی کند اطلاق نموده اند و چنانکه جنگ  
 هر روز ازین تفسیر بی نقطه بر عرصه ظهور می آوردند چنانچه شیخ  
 ابو الفضل و سایر اهل فضل حیران میمانند و اعتراف بکمال  
 قوت علمیت ایشان بخورند و اگر آن تفسیر بجا و منت ایشان  
 با انجام رسیده و این تصنیف تفسیر پیش از ارشاد ایشان  
 بود الغرض آنحضرت بعد از تحصیل و تدریس مقرر صحت و الیه  
 خود شدند و کتب کمالات باطنیه و اقیانوس انوار سلسله قادریه  
 و حبشیه از دولت حانه بدر بردند که از خود نموده و در نفس  
 اخیر و الیه بعد از ایشان خرقه خلافت از میان فرزند آن  
 خویش ایشان دادند و جانشین خود گردانیدند حضرت  
 ایشان علیه الرضوان در بعضی تصانیف خود نکاتش زبانه  
 بود و پیش از این نسبت از بعد بزرگوار خود حاصل شده بود و بعد  
 بزرگوار او را غریزه جذبیه این سعادت قوی داشتند و بخوار  
 مشهور بودند بهر استقامت مراد حضرت شاه کمال انسانی قادر است  
 و نیزه نشسته اند که این دره شمس را توفیق عبادت نافله ضمیمه  
 اوار صلوات نافله از بزرگوار است و بدر بزرگوار او را این سعادت  
 از شیخ خود که در سلسله حبشیه بود حاصل شده مراد شیخ ابوالفضل

که در کتاب جبرانیم  
 علیه الرضوان  
 دست بمسلمان  
 بردند بحروف  
 غیر تحریر  
 در همان محل  
 که عقل عقل  
 در تصور آن  
 کوتهی کند  
 اطلاق نموده  
 اند و چنانکه  
 جنگ هر روز  
 ازین تفسیر  
 بی نقطه بر  
 عرصه ظهور  
 می آوردند  
 چنانچه شیخ  
 ابو الفضل  
 و سایر اهل  
 فضل حیران  
 میمانند و  
 اعتراف بکمال  
 قوت علمیت  
 ایشان بخورند  
 و اگر آن  
 تفسیر بجا  
 و منت ایشان  
 با انجام  
 رسیده و این  
 تصنیف تفسیر  
 پیش از ارشاد  
 ایشان















وضع صریح و حق و سزا را می گویند .  
چون تخطی و لغو را می گویند .

تالیان  
نق خطیہ و اصطلاحات

22

و عصا در دست اسجاده رکعت و شش رکعت خود بر سر  
و ظاهر نور بر حسب و بماده و دین نور بر سر باطن پدید  
است و در قیام و مراقبه بسر رود و وزان در اوقات  
عاشقانه در عبادت و ششیم و عشر انقطاع می یابد  
مقدس بشاء استغراق استغنی که در شرق و جانت  
سپیده می نام و در انتهای شب و خواب تا زیا مراقبه  
نکته است بحدوث بود صحت و طریقت با حسن و حسن نما از هر چه  
برتر میسر است تا در حدیث و غیره حدیث و حدیث  
باید که در تمام آخر هم در باب قطب الاقطاب و احباب  
و احباب ایشان خود بود حضرت ایشان را در حدیثی نقل  
محمد شود و در حدیثی فرموده می برادر این فرقه حق است  
در حدیثی صفت بر و سیرتی که هر از در سه منزله میرسد  
از اقسام که از مسلم نیست که غنیست برین و است پدید  
و نه از آن تا بر سر حق کسب است شما چنین دوست  
صفت در ایکان از دست داده بدو در نحو هر نفس بخواب  
در تک عقلان گفته بودید شربت داد اندر شربت  
حضرت اندکی با او در خانه اینی حضرت علی مرتضی  
بدو و دنیا از قبل ظهور و بعد از حق تعالی همه در حق علم  
شوقی در جمیع سوره است روایت کرده که پیغمبر مسلم فرموده که یک

10

سپهر





عری است با مشوسل شود معارف و فایده را که باید بود  
 و کما بس زادی قیده رسد این دانه بجز این که در دست  
 فرموده به خیر آن و فو چنین باشد و در هر روز و وقت  
 که غریبان منتظر قدم آن عزیز بودند انداختن سواد نور در  
 پدید معلوم شد آن عزیز دامن بی رویه بود حضرت خواجه  
 قدس سره بعد غام ان کلام است با آن غیب لایق شده  
 فرموده که ما این واقعه را شایسته است نسبت حال سما  
 میدانی که هر کس موافق بفرستد و به سوزنا که حضرت  
 خواجه قدس سره حضرت است را بهر مودت و رحمت وقت  
 مراجعت از خدمت بودند خواجه ملک قدس سره سره  
 شما سید و واقعه پدید میفرستد بن و در آن قطب  
 در دانه اند و حکم آن قطب نیست نموده و در یافت  
 منج و کوشش نشینان را طوره نیمه مسیح که در شب  
 با آن صورت بنامه آنارودنا قطبیت و مسیح کی است  
 نزدیک کعبه که کسی اهل ان شهر فامیت است به بند برین  
 ظهور به ایمان روز اول که شما دیدید اند طریقه شما را موافق  
 آن حیرتیم دم نشان که قلمیت در شما باشد خیر و چه  
 و نیز از حضرت خواجه قدس سره در و بل بام در رسید حضرت  
 این که خدمت خواجه صفایکشان قدس سره خدمت ریت

نیز

آمر

قدس سره فرموده که در این اثرها و در دیده دیده شده که  
 مشعلی است بطلک کشیده برافروخته اند که تمام عالم را مشرق  
 تا مغرب از آن یک شعل روشن باشند و شمس است  
 آن شعل است لب غمت منتر یکبار دید مردم از آن یک  
 شعل چراغی سید و فرو خفتند این واقعه را سادات و شایسته  
 بجا میسر در درجه حضرت خواجه قدس سره و در ابل  
 ایام و صول از حضرت چه دست حضرت است به قدس سره با بی  
 زکات و زکار مکتوبی نوشته بودند و با آن شمس و سوز  
 که شیخ چه نام داشت از سر آمد کثیر العمل و قوی العمل و زی  
 چند نیزه داشت و برخواست از دایب بسیار از روزگار  
 وقت او مشامه نمود و آن سینه قضای نمود که عالم را  
 روشن کرد و خدمت احوال کار او بر بعضی پوسته و این  
 شیخ است و بعد از آن واقعه در دهه مردم صبح و در  
 طبقه علما چند راوی کوی ملامت بوده و خواهری به است  
 استعداد و عجب و زدن آن شیخ که اطفال اند  
 احیة اند با تله شجره طیبیت است به بنای حسن درجه  
 حضرت خواجه قدس سره در باب حضرت میفرموده که ما این  
 سه چهار سال که تخی تلیم چند روزی ازیم الحمد لله و سینه  
 به بنای ما و این دکان برداری ما معاینه شد و چون

ایشان بر روی روزگار گزیده و نیز حضرت حمزه  
 قدس سره در باب حضرت یثرب بنیوه بودند و بنام  
 سمرقند و بخار آمده اند که در زمین حرکت نموده کشید  
 گری و تربیت طالبان زمان بود که معطرا ایشان به نهند  
 رسیده و چون زکات ایشان فرستاده و از زکات  
 شتخت کشیدیم و کلاس بر ایشان حوین نمود و در  
 حضرت خواجه قدس سره بحضرت یثرب بنیوه  
 اسد بنیوه بودند و دالالت بر جلال است قدس سره  
 دارد و آن مکتوب نیست حق سبحانی بر توحید  
 برکند و الارض من کاس لکم نصیب تکافی نیست  
 حال است نوشته می شود بر شما و در سیه و سفر  
 من میوه جرقانی و ما که در قانی در وقت ۱۰۰۰  
 میری من میگویم به کاه که صفت آن فی صفت  
 کفر آن با صفت جبهه و دردی و نه همدی کند و  
 به جاوی میباشم جان رسد و دردی آن روز که  
 نه استغاثی بروای است ششم شش است  
 رطبه خوانده من سلطان بن خاک بروی فضا  
 بعد از این است حقیقت حوال نوشته می شود حق سبحانی  
 بجا میاید به منته کرد و در عجب بند و نخل  
 در اندوخته و بقیه المقصود

اگر سیاهات جناب و نقابت مایه بر صابون  
 سلسله اظهار طلب نمودند چون وقت انقضای  
 وفات دادند از مسکنی بنوا لاجرم مصیبت  
 فرستاده است داشت مدد خانی بنده است  
 کردند و توجه لطف کامل به بند و نیز حضرت  
 قدس سره بحضرت یثرب بنیوه بودند و بنام  
 مسکین مادر از رکات بر زمین کابری مالی  
 به نهند و بنده میاید به کاه و دالالت  
 یک کلمه ایا صد صحیح صادق حاصل میشود  
 این شده صورت می بندد و دیگر نویسه حق  
 بحضرت می نوشتن بخایت بی ضربت و  
 صورت بسیار بی صفت است لوفض  
 است و نه فصول آخر زینا پرد و الدای  
 روزی سیه میاید که از اخلاص اصحاب حضرت  
 سره بود بتضرع و زاری تمام و بنده  
 اتماس توجه خاص از حضرت نموده  
 اند و نیز چون ایشان ز سر میاید  
 ماکر و نه اتماس کنه در یک غفله  
 و در جبهه دالالت و فصل گردانند اتفاقا بعد ازین

حضرت ایشان بحضرت خواجہ قدس سرہ و معارف متفق  
 نیفتاد اما چون حضرت بت در حق خواجہ بر مصلی  
 رسیده و این کلام طبعی حضرت خواجہ که در باب وجوب حضرت  
 ایشان بسبب کور و اورد شده بود بشمع می یوان  
 حضرت انداز رسیده که لطفی بطلب اعتقاد  
 را تسخیر بیانی محض فرمود و حضرت خواجہ کافر در یک  
 هفتد بسبب هم لیکن او را تو بن این سعادت ربوبی  
 نگریید و حسب حضرت خواجہ قدس سره و از موقوفات  
 مشایخ متقدمین نسبت به حضرت ایشان و ایشان و بن  
 میمنت است که سبب برود و جناب آقا حضرت  
 مکتوب نوشته اند که سبب مذکور و در نور  
 باد رسیده سال در طریق خود جهان تمام رسیده و خواجہ  
 بر ایشان کل سبب شسته اند که در نزد محمد رسیده و بن  
 از بنیت عالیه و لطیف لیکن میرسد متن رسیده  
 آیه که قدیمی در حوال حضرت خواجہ امر قدس سره و بن  
 حال فرمایند بدو امور در خط هر شود و فرمایند که بصلو  
 لطیف غیبی شرف شرف انانی و غایب خود و بن  
 آنکه دست چپ یعنی عالم روح ایشان خلق مادی و بن  
 و فرستاد بخت منع و حفظ است و دست راست بخت

که بود لیکن حق غایب رسیده است از خود و بن  
 یکی در طبقه امیر دیده خود لیکن خبری ندارد و دیگر  
 همان ایشان معنی حق معنی معنی میشود و بن بزرگ و بن  
 جواب داد و یافته شد که ایشان بخت خلقت نبات ایشان  
 مندرج مخلوق شده اند غیب اگر فوق گفته علم در زیر عقل  
 و تحت عبادات عیب که بخت مطلق است مخلوق باشند و بن  
 را به خود افتاد بر شود و بن حضرت قدس سره و بن  
 بعد نظر سبب زود داخل مقام شد از اول آیه و از دیگر  
 لغز آیه اندک است به که مخلوق است فوق نفعه بسبب عدم نور  
 در مقام شد باشند بر کائنات عبادت مابد و بن  
 فرمایند که حسیلی در کار است و تاسوس بکردار ماب فانی  
 شد بخت نیز توحیدی فرمایند و در غیر مقام فانی رسیده  
 مقام دارد و بن حضرت در داخل شد معین مقام جمیع  
 جمعی در فوق این مقام مخلوق شد و بن برایت را همان  
 حفظ و باشند و حاجت بسبب در ظهور فانی بخت رسیده  
 باشند و بن جماعتی که در زیر همان مقام احدیت شسته  
 که رسیده و بن و تو میت رفتن بخت رسیده و بن  
 وجود بشریت مخلوق باشند بهشت بخت نظر در عبادت  
 که مقام نباتات صلوات بر علیه نبی و علیهم السلام و بن



















پناشده که نگذاشته بود آسمان میان خود ادای آن  
 بر ستیاده بهایستی می بود از چاه شسته بود و عتاش  
 نام آفتاب و یک قطره آن با سحر و سحر می آید حیات  
 شدند با وجود که با شمع تاریکی و قوه غریزه بود و شب  
 تا یک بود و در زشتی بود غیر از یک یک گفت و شنیده بود  
 ادبی دیگریت از دشت و جوح زمین بهمان بر بد و نجات  
 و حشت کشیده و دشت یافتند و ایران گشته جدا از می  
 لایع غریز از اغتر فنی تسکین رست من آنها طلب  
 نقش این راه نمودم تر سود و به نیا و تطبیق کی است  
 و درین زمانه قطب بجای حضرت میان شیخ حمد زده کاه  
 که تو بخیرت ایشان رسیدن و زور بای عمان بر آب  
 کردیدی از جوی خود جدا سیرت خونی شد من خود  
 به نکایت و جهالت انداخت گفتند آبی ایشان بزرگ  
 اند من غریب ایشان شنیدم و جدا از علی رسید  
 که ایش زای پسند و احوال بخیرت شنیدم آن م. بی  
 به بخوانم نه سود و نبرد و غم سیکری و فساد و جاد  
 فساد و وقت که نیم. و زود که خدمت شریف ایشان  
 رسیدی و در میان و در میان تو ایشان فساد و فساد  
 غریب و دشت هر چه فتنه بود بعینه مطبوع و فتنه و موافق  
 نفس الازریان نمود و حاله آید در آن وقت بدست ایشان

حتی استغفار نکرده و جواب با آب باغیم که یکس جاده نمود  
 و از سراسر روم غنیمتی من اینست را عازمت نموده اما کون  
 از شما سیده و از فرمود من در حضرت ایشان میروار و یکبار  
 ملازمت رسیده و اجازت روم است الهی بی حضرت  
 و به به ویر و برکت آب را دین است انش و فخر بودی تمام  
 خواب و عورات دیگر هم تمام و ان عقیقه بود و همین غایت  
 ملازمت بن ماسر نقل نمودند - - - - -  
 قالی که یکی از محققان خاص حضرت ایشان بود است  
 از فضلای عصر و عزیزان روزگار بود پیش فقیر فقیر نقل  
 می نمود که بهجت ارشد و انابت بجایان حضرت ایشان  
 خدمت رسیده است حاج کرده بودم در واقعه و دیدم از عجز است  
 بشنیدن و سطح و در آن دشت جمعی ستایان بر بات غریبی  
 سیر و در من نشین و شوق تمام متوجه آن جمع گردیدم  
 و از آن جمعی استغفار نمودم که بزیارت کدم غریبی  
 میروید یکی از آنها گفت ای عجب پنا حضرت رسالت بنا  
 پنهان مردم شریف دارد بعد از استیفاء بن خیر است از  
 فرست و شوق غلبه شد میرفت تمام خود در میان ششم  
 رسیدم دیدم مردم بوده حلقه کرده کرد ارد ایشان  
 ایستاده اند و یکدوره تمام شدند و در حلقه و در سیر و  
 نه من هم بی سعی و بیخ و بین حلقه و در سیر و در

شناختم مردم بسیار و مشاهده نمودم سید خیر به نام رسید و بین  
 و الا خواهری طریقه اخبر که درین مردم یک حقیق پیدا نمود تا  
 طایمان حاصل شود بنوعی باز استفسار کردم که بن عمر  
 سنی که بر باریت میباید غریبانه که این که در عمر است همه  
 متفق اللفظ و المعنی گفتند که تا بوزن است در حضرت است  
 علیه الصلوة والسلام و آنحضرت از شوق غلبه شد و گویای  
 فدا فانی همه شغف را بگفتن آن می ایستاد و منور  
 ملاحظه نمود که چون نظرم جمال بر او از ایشان افتاد  
 دیدم که حضرت ایشان را با جماعه اظهار نمود و به ایشان  
 حضرت یحیی بن شیخ محمد بن عارف سودی که حضرت ایشان  
 علیه الصلوة والسلام و اتفاق گفتند که حضرت ایشان  
 اند و چون از خود را بعد که بدو شده بود بر عظیم بر سر  
 مستولی شد بعد از آن بسودت اردت و نیت حضرت  
 ایشان مستعد گشتم و در ویشی بیخی گفت  
 که در وقت و بهر که که با جنان با عظمت و جلالت آورده اند  
 و جمعی کثیر جسم عظیم از سلف مخصوصه این مآور لهن  
 مثل قطب نبی حضرت خواجه عبدالحق عظیم و انوار موت  
 الانس و حضرت خواجه بهاء الدین غنی و قدوة الابرار  
 حضرت خواجه اسماعیل عینی عظیم و بیگانه و آشنایان  
 و اشغال ایشان و قدر سره بیان مشاهده حضور ازانی

حقیقت و مورد شرف

کیفیت و مورد شرف  
 آنقدر و چون از خود را بعد که بدو شده بود بر عظیم بر سر  
 مستولی شد بعد از آن بسودت اردت و نیت حضرت

دارند و انتظار بر سر بر سر و چشم بر شاه راه او در  
 و بر بایسته اند و درین میان بیکی از آن گروه گشتم  
 که نقش کلام عزیز است و این او بیایا که در انتظار  
 کدام بر کوا را ایستاده اند فرمود که این بیت نصب بوده است  
 و من ز کواران نظر فرموده قطب الاقطاب اند تا شریف  
 از زانی زما به که ناز جهان بگذارد و ایشان افتد ابرو کنند  
 و این انشا بر یکی سرود قدی گندم کون مایل بسعدی کشاد  
 ابرو سیاه چشمش ز پیش بخت بند بختی انوره خیر  
 و مرجع دوستی کل که بجهتش از حسن جو غنی خیر میسر  
 ملاقاتش از حسن محمدی این می نمود و انوار ولایت بر پیش نهاد  
 او بسین بود و جاده و قار و ملکین و انوار خود داشت در سر  
 که بعد از این تراضی کرده و وی پیش رفت و امامت کرد و چون  
 جنان به ششمنه از یکی پرسیدم که نام این امام و مقام این  
 امام که است گفت که نام ایشان حضرت بهاء شیخ  
 حمد و مقام حضرت سرسبز است از خوب و صاف  
 شدم و طلب و یاران بر کوار خود را پیشه را یافتم  
 علی اصحاب از پنج علت جاب قطب الاقطاب نمود چون  
 بسره اندر رسیدم ملاقات علی حضرت شریف کردید  
 معیه بهر یک ایشان از بختان یا ستم که در وقت ملاحظه  
 نموده بودند و می یازیدرگاه عرضش شنیده است و ما سیم

و چندگاه در خانه نشسته بودیم و در میان خود  
 ایستاده بودیم و یکی از ایشان که آنرا نسبتی و دوستی  
 بروی می برد از همدا حال در سبب انانیت خود بحضرت  
 ایشان میگفت که سببی در کار نیست و توفیق طایف  
 صدرالدين که در حلقه خواجیه محمد زاهدی بود نامت مدبر است  
 مشیخت را هر که طلب طالبان سلسله را موده بود و الا  
 من مراد صغیر سن بلاذمت ایشان را بود و بحسب و هم  
 و گفتیم یا خلیف صد الدین شادین عالم فانی بملک جادیم  
 قشیر را بر بزرگی کردین باز روی بر گزینانست در مدت  
 دو دلیت غایب که خوانم در بود خدمت خلیفه صد الدین  
 دیرم که آنکه و فرمودند که ترا خدمت حضرت میران شیخ  
 سببندی قدر سر کرد بسوخته که درین عصر مدتی  
 وی کاملتر نیست علی الصبح با کمال استیقامت خدمت  
 آن قطب آفاق شتافتند و قبولیت یافتند  
 تا جبری صالحی که سبک کن بود که یکی از قشیری بجا  
 بود افضل نمود که قیمت من و غوث اندک علم شیخ حیدر  
 حیدرانی غالب بود همیشه بعد از صد و چهل و نه روز  
 غوث انقلاب بر بزم و در حضور بجزو نگاریدان غوث  
 الهدای عرض حاجت خود می نمود و در خطب و ذکر  
 سلسله علیه فدیه استغفار و اشتم تا شبی حضرت غوث

غایت انقراض و در سه روز بین خود ایستاده بود و در میان  
 می نشست غلیظ بود و سبب از خود را در تیره بر زمین چله  
 در بخت است عرض کردم بر برگه از شاخ نماند بجا  
 در میان حضرت و خود را بر سر آمد و سر آمد  
 خیریت جامع العلوم ظاهری باطنی و معرفت حق و اعمال عوکی  
 و اعمال معنوی در هیچ حد نام ندهی بره که درین عصر مثل  
 دیگری نیست علی الصبح منوجه بارگاه آن قطب انقراض  
 نام ایشان حکمت آن حضرت بوسه حقیقت معطر حق  
 ششم بود و عنایت فی غایت و طایفه و نهایت کس  
 خدیو و سبک نداشتند و در روز بزرگ مدت است  
 سید احمد که از محققان قمر سایشان بود و در  
 در آن سلطان وقت حضرت ایشان را بهیست از مود  
 نیز سبب بود من و ملک دگر بود و درین بجهت اطلاع  
 خدمت نامه خبر شنیدیم که سلطان زمان حضرت ایشان را  
 بنجاب تاج سید ایشان است سبب درین خبر و حست  
 در آنجهت آنکه بنسب و آدم نامند از صدی خبر و حست  
 ثری سرت ثمری بر گوید و بدو گذار و از زبان کان بعد  
 سیری صلاح ایشان را بدید است فرموده اند که در این  
 نتم و سبب کفتم است سبب یکی از ما تار اندود و سبب  
 من نموده از منی رسد خبر و حست که در گوش من خوانده بود





این و جمیع اینها را تالیف می نمود و بشان او جمع  
نموده در قلعه کویا رشت را مقید ساخت شیخ ابراهیم و چون دست  
نایب برای مخلص است و بخود فائده عاود و خودست حقه و  
از بیجا است و چون کسی نیست شیخ است و نایب حق و الله  
معلوم گشتی بر سر آمد است فرمودی در غیبت است که شما و ستم  
حضرت ایشان ساکن در جای ایستاده اند به چنانست و افت  
را کذا استاره جوع میکنند یکی در وقت است  
ایشان نزدی داشت از فتنی حضرت عده به حضرت ایشان  
استیاد بود و خلوت بر سیر رسید و ستم عاود و عاود و فتنی و  
ایمانت و امانت از اصل ایشان نویسنده بودند و ستم عاود و  
طایفه از در آس بایر داشت و بقدر میسر و له و فتنی و  
طوایف ایشان و اباطور ابای و تقدیم عین تا تشبیه بر که  
چون ریاضات عجیب و طایعات غریبه کمال متقدمین و اکابر  
مطالع میگردید و در دل سید داشت که شایسته بود این  
بمیان نوشته باشند و چون اوصاف ایشان را بدید بر آن  
نزد و برخواست بلکه از خورن احوال و بیا رفته اند و چرا  
کم نوشته اند و عاود می بر سیر کاری و سیر کلمی حضرت ای  
عمری در باب اینصانیت غریب حضرت ایشان را میگفت که کتب  
و سبیل و ضعیف است یا نایب است که محتاج مردم را  
بترتیب یکو سیم نایب و ضعیف انکه عاود و اسرار

و کلمات معانی حاصل بود در نگارنده نهاده و ضعیف  
زی و سب قطب شرم بود و این تالیف مایع بر ستم عاود  
ایشان نیست مایع و حق و انصاف نیست درین جزو  
زمان مکانی و سبیل ایشان و تصانیف است  
و نایب بر کمال بر چند بران عبور نمودیم از دیگران  
بی غش و ملامت و حروریت پسر مکتوب است  
و ملهمات مخصوصه ایشان است و همه عالی و زبیا بود فوق  
نصیحت غرر و جزا و اندک جزیر یکی از فضلای وقت  
و شجاعت بسیاری از عرفای و علمای سبیل و سبیل  
تخالف این طایفه عاود و ششید چون فیل و قال  
جعفی معاندان دین در مقامات غایب حضرت ایشان  
فدس و ستم عاود نمود فرمودند حق نیست که عراج  
اهل زمانه ایشان را در آنکه فایق و صدیق این  
برزگوار نیست این عسکر در ستم یا سلف عاود  
و است ناقد و ستم عاود و ستم عاود کلام او در  
می باشند و متاخران حق او را با ستم عاود و ستم  
کتابت و سبیل بر دین و ستم عاود فطرت را بیا این ظاهر  
با حق ایشان و جو و فقیران و نه اندیش است در  
بیا این و انی حکمت نیست و ان حکایت  
چنین بود که و انی در محفل بایست حق بر زبان

را نه که جوی دوح را خسران زنده نموده  
که نه زمین بود و در کشتن اینها در دج  
و بهارات و بلاست از غافق بود  
معصومی بطیبت گفت و موافقت عمری که مشایخ را بود  
و اادت بشیخ محمد غفره که ای بی ایتش غنی مولانا حسن  
غفری تذکره احوال او با نوشته است و احوال من را که  
مالک بمنده و سندان بهامت و است و استغفار نه  
احوال حضرت ایش را نوشته است و در مولانا است  
غفای نداشتند با مات بین سنده غنویت و سنده رازی

مجلس حدیث خبر مقام حضرت صاحب تبرکات

هر بیت و سیاحت یزد سیر کرک شاه و شیخ گل کردی  
میر محمد مؤمن بلخی و مولانا ریحانی حسن فیاض الفی حضرت  
مرکز ملک مصحوب درستی مات دعوت نماز منده حضرت  
ایشان مرسل نوشته بودند در پیش حضرت کیس و موافقت  
خدمت حضرت سید عبدالرزاق بغدادی پیر خواجه میر  
محمد مؤمن بلخی معروض داشت که ایشان جد و جدی از جناب  
حضرت تمام چنین گفته اند که اگر سید و سادات عید و باغ  
بودی بلا دمت ایشان رسید به غیبه الهی خدمت سید  
سید رقی و زوار فیض کمال احوال بمنده بدین رتبه  
و اذن معیت اقتباس نمودی بحواله این مؤلف ریاست انعام

است که از مخلصان خود دانسته با غفای غایت منوره  
احسان این محب ظاهر بهر معنی حضور می برده است و آن را پیش  
است بر مرز نموده نه که از جانب من باشد رجعت نماید  
حوادث و بذات ایشان رجعت بر سر رجعت آمد  
و در وقت ختم انعام سید که از عده کجاسی رفت بمنده  
ایشان از ششصد شوق نام که سیر نموده نه که از کتونی  
سند و حقایق علیه مرسل کرد و غایت که خود بود و نه  
ظرف حضرت ایشان دو طایفه دعا بدست خط شریف خود  
نوشته و فرمود که ناخبرای از می آید عالی بوی دادند  
و بعضی عسره که از دیار بلخ ما در انهر سده و سده  
عبور کرده میگفتند که ما در مملکت سید فدوة العرفا  
میراث را بدست که معارف حضرت ایشان چون با بی رسید  
و بمطالع حضرت سید در کمر نقش را نه و فرموده که اگر سلطان  
العارفین و سید الطایفه دین وقت بودندی غاشیه  
بر داری آن عجب بزرگ کردند سید زاده صالح  
سید است که از مخلصان حضرت ایشان بود و باغ حضرت  
مفسر کرد که روزی یکی از مسکون این صایحه گفت که  
حضرت ایشان را سیکویند که رخت بهای و دین نقشبند  
فد سید درین وقت می بود خدمت من میکرد مرا  
از سماع این سخن تعجب روی نمود گفتند معاذ الله که



ایشان حسین را موده باشند که طریقه ایشان نیست که این  
قسم حرف بزنند و رانده باشند تفاوت را با  
بعلت طاعون گرفتار شده است و شدت آن و بیم که  
ملایک جنت فیض روح من را استمن فرارند که درین  
اتما حضرت خواجه بهاء الدین نقشبنده قدس سره پدید شدند  
و بدو بیک خطاب کردند که این سید زده در جرات نشسته  
و شما باز زده در قاضی ارواح پائیده که سبب جنت آمده  
که اگر دی از عالم میرفت من بکاشنه سبب نه عجز از  
خطاب کرده من فرمودند که اگر چه حضرت ایشان بن محمد  
که بن هاشم نقل کرده گفته اند اما در ایشان مرث  
و در جات اذان هم عالیه است <sup>هم</sup> که گفته که سببی  
حضرت خواجه حسین الدین حسنی را در واقعه دیدم که کویا  
را ای میروم و در پیش ایشان فرجی است و علمی پاکست  
یعنی علمهای مادرمان پیش پیش ایشان میروم و ارفع  
ایشان شسته فرجی است و ما نزد پادشاه بجایه و جلالت  
و عظمت و عظمت میروم و من هم نزدیک ایشان سب و  
درین اتما شخصی بآن گفت که بران در سلسله پائینه  
ارادت داشتند و نیز در سلسله خشبند بر فنی و مرید  
ایشان شدی که گفتیم که یک از مرید که وجهی بی پایه  
باشد و در جای بیجا دیگر زود و آید و شش گفت که طریقه

ذات خواجه حسین الدین و حضرت ابان چه تفاوت دیدی که ملا  
ایشان گزیدی و در میان ابان و عبد ر خود بر سیدی که هم لفرق در  
میان حضرت ایشان و مشایخ آما و جد و مشایخ فرق میان  
حسب الله و کلیم الله علیها السلام استانند و گفت  
سوی من است و یک بر تو حق تو عین دانا در مری در سببی  
حضرت خواجه حسین مدین قدس سره آن شخص خطاب با عفا  
موده فرمودند که او را هیچ کوه که پروای سبب نیاید و سرعت  
خایت و استقامت است <sup>ف</sup> من را با  
نظر من مقامات فی سوره در جات او بی سبب شسته اند  
ما بقله <sup>سوره</sup> من من اولیه <sup>سوره</sup> حضرت خواجه سببی را  
ایشان را از شخص حوص و از علمای بحین کوه میزد و از قن  
تسلیل و شت بود علیه السلام محرم اسرار شایعات  
فی و موقوفات فرقی ساخت بنابر حضرت خود شایع  
نموده اند که این بقایه تمام شایعات - موقوف بعلم حضرت  
فی سینه و حقایق است و علما - حقیر - غیر - یا  
شایعات نصیب نمی یافت و ما ویلات لحسن علما میروند  
پایان زده اند تا رایق شایعات ان شایعات میردت  
و ما ویلات <sup>سوره</sup> فی فیلی استا باشند ضرر  
نیکر و جافیه عین لفتات از اعلا مسمی الله خواسته  
خاسته معنی در دست را از نه نیست و مثال آن در حر

کما جرت غفرت من سبحانه و حق یحیی نفسی شمه بلات من  
 برین فقیر فطاهر است و بعد وی ز زبانی محیط زمین است  
 این مسکین کتاده گردیده است لعلی بخیر انانی  
 مشابهاست مقلدات نصیب و از دست و تخمین آنکه بعضی مل  
 و حد ذات مرد داشته و در بید قدرت و ختم است علم  
 تاویل آنها است و خاشاک من آمد با نفس نواحق تر نموده  
 و انحراف مقلدات حسی که در جوف از آن جزو فقر است  
 موج ز اسیر حقیقت عشق و عشق و در دست نافع امور  
 و قیفه محب و محبوب و حکمات هر چند امیات کتاب آمده اند  
 و ثمرات آن مشابهاست و مقاصد کتاب مشابهاست  
 و امیات و سبیل پیش نیست عالم اسخ کسی و کزین را  
 جمع سازد و حقیقت تواند که بصورت که اولی علم  
 حکمات و معمل مقلدای آن حکمات نامات مشابهاست و  
 و صورت را که داشته حقیقت بود که کسرت بهل و بهل  
 خود غیر و تضلالت خود بی مورد و سیر فرموده اند که علم  
 مشابهاست خصوص بهل است علیه السلام و سبیل است  
 و از امتان مکر فل قلیل به حجت و در امت این علم سزی  
 و در دورین شب پر مغز و جاس بر بیان مسامه  
 امید است در نشه آخرت جم فقیر نشان نیز به حقیقت  
 باین دست نموده و در قدر جلی می آید و درین دست سر مقلی

برین و ای آن قل ز دست که این دست مقلد است  
 علم حقیقت محاطه ندیده و بدات و مکتف است  
 فی احوال بر است که تاویل مشابهاست حاصل را بعضی بود  
 و اندر وجه حاصل در در زیر به مشابهاست که با ت زمین  
 است و بود در محاطه حاصل شود و علم را محاطه حاصل کرد  
 این معنی را و یک فسرد و غنای خود شده نموده است  
 بر این ناحیه سدر تنی و زنی خود است که در ده کی عالم  
 ربانی عارف سنی می نور تم شوم خود تیره تصور مسلم  
 سبی و این حیف و قنوت از خود در شریعت است و امر  
 و مویشت بهات و مقلدات مکتف سدر است و خدا  
 تفسیر مایه برگاه که انما من اظهار آن اسیر نموده میشود  
 سیر و بنده شیطان و در کین است سدر استراق سمع  
 مایه حق سحر و تملک علیا که این معنی را در سبیده اند  
 تحبب فرموده اند بنویسند که به عین روح انسان در ستر  
 بن و مایه سدر و جبر و کراه و ستمه اند و می شود  
 مشابهاست عرض زایم به حضرت ایشان قادر پذیر که  
 سبیل صحن را آن محل و او با ختم دفع نامند و حوالی خود  
 به سبیل منع کرد آمدن استراق سمع تو نموده و چون طایع  
 و تمام از صدق و از صد حضرت استی و رده و زورگاه  
 فی جایت خواستند و چهار یک حرفی و مویشت

وین

و رزق از آن در معرض بیان نموده و در وقت ظهور  
 سبب خدای تعالی نام بر رزق تعالی است  
 حضرت حق سبحانی در حقیت از جلاله و ثانی است  
 جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و معارف خاصه و کلیه است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 مشکلات از خود از عارفان به مشکلات و مشکلات  
 که جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و بطوریکه هر یک از صاحب برهان است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 است که در حقیت از جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و تحت است ظهور و غیور است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 در علوم و در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و اما کسی که باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 که هر چه را در حقیت از جلاله و ثانی است  
 بر حقیت از جلاله و ثانی است  
 انشائی و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 خبر نموده است در حقیت از جلاله و ثانی است

در حقیت

در حقیت

در حقیت از جلاله و ثانی است  
 جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و معارف خاصه و کلیه است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 مشکلات از خود از عارفان به مشکلات و مشکلات  
 که جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و بطوریکه هر یک از صاحب برهان است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 است که در حقیت از جلاله و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و تحت است ظهور و غیور است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 در علوم و در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 و اما کسی که باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 باطن و لفظ است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 که هر چه را در حقیت از جلاله و ثانی است  
 بر حقیت از جلاله و ثانی است  
 انشائی و ثانی است در حقیت از جلاله و ثانی است  
 خبر نموده است در حقیت از جلاله و ثانی است





مصنفات خود میفرماید و فوق عالم احوال عالم ملکات ...  
 و مقام صدیقیت از مقامات بفاست کرده به عالم اول و دایان  
 تر از آن مقام نبوده است که فی انفسه مانده است و کمالی صحت  
 و مقام فریت لیاقت بر خیمت بن و مقام ندوده و پیش  
 رفته و شرفست و تمام عروج است شتایا مینما ...  
 این طوطی صفت و شسته اند به رجه است از لکنت هان  
 میگویم علوم شرعی نظریه است لایزاله ضروری استغیبه  
 ساخته اند و از نظریه بغیر و بیت آورده اند  
 رقم ۱۰۰۰ اند که استقامت مع فعل منکشف شد  
 پیش از فعل قدرتی نموده و قدرت بفاست فعل محلی  
 و تکلیف بر کسب و اعضا میداند کما فی المانی ملایسته  
 درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره  
 می یابد که ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه  
 علاء الدین قدس سره نیز از پیغمبر نبی است و از  
 بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالحق عیبه و  
 اند و از مشایخ متقدمین حضرت خواجه معروف ارجی و امام  
 داود طای و خواجه حسن بصری و حبیب غنی قدس سره  
 اسراریم بقلم آورده اند و روایتی  
 موسی این راه پدید آمده عنایت خداوندی جل سلطان  
 او را میکی از خلفا خانواده حضرت خواجه جکان قدس  
 سره و اسراریم ساخته اند و از این طایفه این بزرگان

۳۳  
 افتاده ملازم صحبت آن عزیزانست بر برکت توبه آن بزرگ  
 جده خواجه جکان از رحمت استلاک و صفت قیومیت  
 بهیچر او را حاصل شد و از طریق اندراج انبیاست فی  
 البیایت نیز شریکی بسته شد بعد از تحقیق این جذبه کار او  
 بسط کرد و از یافت و این راه را نیز بر تریب روحانیت  
 اسرار انساب کرم الله وجهه تا بهمانیت رسانید یعنی  
 باسم که رب اوست از آن است بفاست اولی که معبر  
 بحقیقت محمد است علی صاحبها الصواب الصلوات السلام  
 و التوفیق و بدو روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس  
 سره عروج نموده و از اجابت کبری روحانیت  
 حضرت فاروق رضی الله عنه فوق قابلیت استعلا  
 میسر شده و از این مقام فوق آن قابلیت است  
 و آن قابلیت کانتضیل بر آن مقام اول مقام  
 احوال اوست و این مقام انقباض مدیریت تریب  
 روحانیت حضرت خاتم علی صاحبها الصلوة و التوفیق  
 زنی واقع شده و در وصول با مقام نحوی امداد روحانیت  
 حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه  
 نقشبند اند و نظیر ایشان دوده اند بان درویش  
 رسید تا بهمان عروج تا این مقام است و دایره قابلیت تا این

مقام ششمی می شود بعد از آن با اصل با منتهی حاصل است اصل  
 حاشیه در ادو اصول این دولت ممتازند بعضی قطعا بر  
 بواسطه مضامین افراد و مقام متمیز خروج و قد باشد  
 و ناظر اصل متمیز نظر میگردند اما واصل با اصل با بعضی  
 نظریات علی تفاوت درجه تمام حاصل می آید و اینک بعضی  
 مدیونیت من است و اسناد و تفصیل بعظیم این در این  
 خلعت قضیت است و بعد از اصول این مقام است  
 انظار است از این سرورین و در میان علی و علی و الصلوات  
 و استلیمات غایت شده و با این منصب سرور  
 است حتمی و بعد غایت خنده و ذی جل است و شامل  
 و است و در این متوجه فوق است بلکه نفع با اصل  
 متمیز بر و فانی در اینجا میسر شده و در مقامات  
 است بقدر زای مقامات اصل زرقی و زرقی و زرقی و زرقی  
 با اصل اصل است و در این خروج و ختم و در مقامات  
 اصل است در این اصل و حمایت حضرت غور و عظمت  
 علی ابن شیح عبدالقادر جیلانی و قدس سره و ثبوت  
 نفوذ و مقام گذرانده با اصل با اصل و اصل و اصل و اصل  
 و بعضی در ویش باید نسبت فردیت که غرض و جهت  
 مخصوص باینست و پدید می آید و خود حاصل شده و پدید می آید و پدید می آید

در این مقامات  
 و در این مقامات  
 و در این مقامات

که حدیثی است و خواندن بسیار بوده و مدت آمده و غیر  
 آن در ویش علوم لدی از و حاکمیت حضور و علی بن ابی طالب  
 صلوات و سلام و التحیه لکن تا با یکدیگر از مقام قطب است  
 مکذبت است بود اما بعد از عبور از مقام و حصول ترفیات عبادت  
 خدا و خلوت و در حقیقت خود و خود بخود از خودی باید غر  
 را بحال و این است در میان و است و بزرگداشتند از  
 زود در مرتبه تا تعیین هر چند که شود و نیز نگردد اما قریب نبود  
 مراتب است و در هر دران مرتبه محو است شود و میسر  
 و اصل و اصل است و مراتب و اصول فوق است اما فهم هر کس  
 بخاطر است بلکه هر یک است که اخبار باید در ویشی را  
 و خاصان حضرت اینان مابین حالت بر داده بود  
 و سیرا و فوق مرتبه تعیین اول و رفع شده بود و است و است  
 در مقام پیدا شد بعضی است و است و است و است و است و است  
 قبول نموده و همه و است و است و است و است و است و است  
 از این سبب آمده که است تعیین اول بلکه این سیر است  
 با سبب سبب ری بوده که که قطره و است از و است  
 می نمایند و است حضور بر همه من است و است و است و است  
 بعصیر و است و است و است و است و است و است و است  
 در وقت نزول که غایت از سبب من است و است و است و است

ن





بواسطه او به سبب با مع دست میرسد شلوار هدایت و  
 رنگ دریا کی قیظ است که تمام عالم را فرو گرفته است و این دریا  
 کو با بچه است که اصل حرکت دارد و شخصی که متوجه آن حرکت  
 و با او اخلاص دارد و با نگار آن بزرگ متوجه حال پاینده  
 در وقت توجیه کو باره زنی در دل طلب کند ده بشود از آن  
 راه بقصد توجیه و اخلاص از آن دریا سبک بود و همچنین  
 شخص که متوجه ذکر الهی است جل سطره و با آن عمر بر اصل متوجه  
 نیست نه از انکار بلکه و بر می شناسد تمام حقیقت فاده  
 این امر حاصل میشود لیکن در صورت ادبی شناسد ثانیه است  
 اما شخصی که سرگشته حرکت با دریا برکت از دریا است  
 هر چند که بزرگ الهی جل شانه مشغول است اما جفیف باشد  
 و هدایت محروم است اما آن اسرار و آثار سراسر راه میسر  
 و از فیض میماند و بی انگار که عسر بر عدم افاده او شود فهم  
 ضرر و کند حقیقت هدایت از وی مفقود است و صورت شدت  
 فاما صورت معنی فسیل النفع است و جمیع کما خلاص و محبت  
 بآن عسر بر درند هر چند از توجیه که در آن خای پند میسر  
 این را بواسطه خبر و حقیقت نور شد هدایت میرسد

مترجم

رسالت

حضرت این را از هفت وجه متابعت حضرت پناه صلعم  
 که از خصایص بزرگ آنحضرت منزه است خدایه حقیقی این  
 هفت وجه در مکتوب بنی از دفتر عالی مکتوبات حضرت این  
 سطریست بدینجا جمع دیدند حضرت این ان مشرب

در استعدادات انبیا علیهم صلوات و تسبیحات و مبادی  
 نقیسات ایشان و نشیمنهای هر کلمه علیهم علاه از محبت و  
 محبوبیت و حلق و کذلک سالیانی بر مردم میفرستند  
 مکتوبات کرد اینهم بودند و نیز تفاوت تمام هر یک را در آن  
 مشرب و انموده اند چنانچه میفرستد بودند که شلانی را در  
 ولایت موسوی بنقطه مرکز فندان ولایت و فندان زیم  
 و ابره آن و اشلال آن و این از حفا علی عظیمه مقامات جمیع است  
 تغییر وجود را که این زبان عالی با آن مکتوبه بر  
 آنحضرت ظاهر است ختمه و با سوار و رکات آنترتیه قصوی  
 این را از اسرار که انیدند چنانچه در مکتوبات شتادیم  
 از جمله سیوم مکتوبات حضرت این ان سطوین و غیر آن  
 حضرت این را با سوار علوم فلوب خفته  
 اند ختمه بر نه عیالی عادی قریب و انقادی سار و حصول  
 و از حفا علی عیالی آنحضرت چنانچه در رساله سید و معاد  
 افاده فرموده اند فاذا بلغ العارف الاثم لمعرفة والا کلا کل  
 نمود اهداه المقام العزیز و جوده و الشرف رتبه  
 بصیرت و ملک العارف قلبا للعالم کلمات الطمول است  
 جیما و هو المتحقق بالولاية المحمدية و الشرف بالدعوة  
 المصعوبة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجاة فالأهمل  
 و الا فلا بد تحت اثار هدایت له ما هو لمایب متابعت رسول  
 الله المهدی بهدای حبیب الله و هذه السبلة لزیفة عزیز

و این در مکتوبات  
 حضرت این است  
 و در مکتوبات  
 حضرت این است

و این در مکتوبات  
 حضرت این است  
 و در مکتوبات  
 حضرت این است

و این در مکتوبات  
 حضرت این است  
 و در مکتوبات  
 حضرت این است

روحها مخصوصه با حاد اماره ای پس لم یبدین من هدی  
 نصیب هذه الامانة العظمیة بالعبادة لخصمی لس فوقه  
 و لا کرم من مال الی حد بعد الوفاة مثل هذا معارف  
 لا غنیم فی سیر بکنه الی حد مدین و حال السیاق المسته  
 الشرفقة من هذه الامانة العظيمة و لا یصل الی حد من  
 دنیا و الله فدا الفضل العظیم حضرت ابی تراب  
 علیه و لا یت مکشف سخته و لا یت صغری و لا یت زری  
 علیا و ابی تراب در حیر بر تفصیل و سبب غریب و مسته  
 حضرت ابی تراب بخت انبیا علیه صلی الله علیه و آله  
 بحالات نبوت که فوق جمیع کمالات تکریم است و سبب  
 جنایه افقوت و سبب نبی متعدد و غیر شرح معنی ۱۰۰۰  
 و بر کاشته اند که از حد سبب نبوت و غیره است و کمالات  
 مکرر بیان بطریق طبعه و در این قسمت است حضرت  
 اسماء حقیقت قرانی و کعبه بانی حقیقت است مقدار مکشف  
 سخته و در حد نبی و بعد به سال حقیقت خود و حقیقت  
 احدی خود و در حد ان مکشف سخته و در حد ۱۰۰۰  
 کشت و معنی بقیه خبر نبی و حضرت ابی تراب  
 قدس سره و هر سخته در این سخته و بیت است  
 اما پروت نیست حدیث و در حد نبی و در حد غنی است و بعد  
 از زمان محیی بکم کسی باین دوت سخته است و هر چند  
 این سخن جدیدی و یا کونه ابی تراب قول کرده یا بر دست فرد

و هو انظر له و انظر له  
 الحفرة الممددة  
 على بطنه

و يقول ان الله  
 منما بده

روحها اتمل و حضرت مهدی الرضوان ظهور خود یافت  
 حضرت حق سبب افقوت و حق البقیس معرفت سخته  
 حق بقیس مصلح صوفیه و از ان عین البقیس است حد  
 خبر از ان خائس فرموده اند که بن حق البقیس چه گوید و گوید  
 و گوید که در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 بود و باب و لا یت و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 و بعد از حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 حضرت ابی تراب قدس سره و در حد نبی و در حد نبی  
 سخته و حضرت ابی تراب بطریق انبیا نبوت خبر  
 نموده از تفصیل و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 حضرت ابی تراب انحال نبی سره و کایا سخته و در حد نبی  
 لغت ان صلوات و التسلیمات بمقامی که فوق مقام  
 رضات ممتاز و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 سرای و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 حضرت حق سبب ابی تراب انحال سخته و در حد نبی  
 نوحی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 حق سبب و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 جاده و حضرت در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی و در حد نبی  
 السلام ان خلا







بر روی خود زنی قورمه و با میحی صفت کرده می باشد  
 و متغیر با میحی می باشد و قناب برابر زنه می باشد  
 و هر حلقه کاه قرآن هم زنی قطب می باشد و کاه زنی  
 بقول قرأت دو بخت می کند و زنه جد زنه که بخت خجسته  
 او می باشد و بعد از قورمه و میحی استیخار نموده و عید موقوفه  
 و موقوف می خوانند و بعد از آن خلوت می کنند و موقوف می  
 کاه بخلاوت قرآن بخیمه کاه بکله غلبه استیخار می شود و کاه طیار  
 حد امجد طیار می باشد از هر کاه حرام می سوزند و موقوف می  
 هر کاه است و موقوف می باشد و وقت حواله بطلان است  
 و کاه است و کاه با آن می شود و موقوف می باشد  
 و ترتیب می شود و بر اسماء صفات و کیفیت و ترتیب  
 کاه می باشد و کاه طیار طیار طیار است و موقوف می  
 مکتوفه خود چنان می شود و در دست آن بر حواله می شود  
 و بعد چنان می باشد و موقوف می باشد که لغای و غف  
 چنان می شود و موقوف می باشد که حواله مکتوفه  
 است و این است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 حوز مکتوفه چنان مکتوفه می باشد و مکتوفه است و مکتوفه  
 و غیر این است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 حضرت قدس آن بود و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه

مکتوفه

شد و کسب نذر در بعضی این است و کاه دست داده  
 و در چشمه کاه نذر و کاه در آتشای بن حقیق مکتوفه  
 چنان می شود و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و چنان است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 بعد از آن مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و در این است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 چنان معلوم می شود که کاه با این است و مکتوفه  
 مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و در وقت خوردن چنان است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و در وقت خوردن چنان است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه  
 و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه خود مکتوفه است و مکتوفه

مکتوفه

مکتوفه

مکتوفه

مکتوفه



[illegible]







و بنا که لودر اسب سحر شود و در حاکم است و همه اسد من  
و وقت شد با یک طبع زنده و میان دو کعبه معتد که  
شیخ حبه منبوه و در کعبه نظر بر زنده بستی میکرد و دست  
را زانو و فو را زانو جدا میباشند و سینه هوا غن  
و اعضا بکعبه قوت بر بری گردان می افتی و در دوران رکوع  
و بعد از صل و وقت پیشه که معلوم بشان خواهد بود و در قن  
تشد گشتن هر دو پای را متوجه قفسه میباشند و نظر  
و کعبه خود میگردانند و تا جایی که مشغول ز سبیل دی باطن  
بر ظاهر ایشان پیدا شود و در جسم اصحاب ایشان در  
صورت بخارا بشت و سبیل که در این جبهه بشان انتظام  
نموده اند ان امام همام کاه کاه در غارت های جمیع بجز  
میر سید و نماز گردان ایشان را که میر سید را خیر از جبهه  
و حقیق میباشند که ایشان تمام بر یکسان و کائنات بخت  
میداشند و نماز گردان اخفرت علی السلام غنیه می دید  
برونی آن نماز میگردانید و اگر این جفر علی و شش دیگر را  
هم میر سید به قسم نماز مجلس میر سید باشد و اول است  
نقطه وقت نماز گردان و بیک شوق بوسند و گردان آخر  
روزی است که می ندیم که از وقت خود لحظه و لحظه  
کرده باشد و با از طریق ادلی نماز گاهی در قوس وید و حلیه بدر  
ادلی از اداب نماز گونه تفوی ظاهر شود و از ایشان و اعظم  
خواستی بود که غرق عادت و عرف عادت نموده و بر ظاهر است

در نماز

و میر سید از اصول طالی و کمالی و تجلی و نور و نور  
و قیام و شوق و انکس و نماز گردان کمال رس و شایع نوی  
و نسبت قوت باطن بخود بر این حضرت ملک حسین کفر را موجب  
اعتقاد و مدت نماز ایشان شش ماه است و در ماه مبارک  
مقدون و عطار از سجده نماز کنند و شش علی او و کنند  
و جمیع غیر از روز و یک روز این پام ز صلی علی و سر بران  
و متر است ان فیض است ایشان میباشند و در نماز و در نماز  
و ختمات قران قیام می نمود و تعجیل انظار و تاخیر تحریر  
میگوشیدند و روزی که لا مکان و خلا جانیه نشند و سستی  
و روز شفاع می نماید از زوی احتیاطان روز و فضا میگردانند  
و غلظت قران و ستماء آن و در شب و است بنمودند  
و روزی که طه غنیه اخفرت جهان بود که هرگاه مبالغه شوق  
و نظر میر سید و انتظام حال حال گردان و تا سال نمی باشد  
و بعد و سیرین آن حساب و در رکوع آن و میگردانند و باطن  
صلح و میوه و قران و اهل حرمت میر سید و در وقت  
مندی با قصد نمودند میر سید و همیش و شوق آن نماز  
بودند و در همان شوق از جهان عبور نمودند که غرض از آن بود  
و سستی و غیره و در وقت بقرنی یا در غلظت حوائج  
ایشان است و نماز میر سید شد خلق و تواضع و شوق  
بر خلق نمودند و تسلیه رکال و کشند و ایشان بشان را  
زحما ستماء و آرسب و سید و تسلیه و میگردانند

... می تا آمده در هر روز غریزی می بیند بآن آدمی نصیب  
 بر روی فاسته و بهیچ مجلس چه می داند ...  
 و خطره ای را چه ز اهل حکومت و چه در میگرداند بداند  
 یکس میگوید زین آن بود معلوم است که کسی را کوفت سلام بر این  
 سبقت داده باشد و در رعایت حقون اهل رعایت التفت  
 میگویند و به گاه که خبر از اهل کسی می رسد عزت می کنند  
 و تا سبقت ندهند و کلمه ترجیح ندهند در آن خانه و میروند  
 و بدعا می خوانند و سبقت می گیرند باقیش شفق مسکین  
 و ای : لای ان فرجی می کشید و کوفت می دید به تنها بر من  
 کفایت می کردند و در چین بسن و سنار بر سر سبک و بند جواهر  
 سنت است و شستن بین الکفایین تمام سدا و می رسد  
 مادران استیفا و اهل دیگری هستند و سراسر اهل قون که بپایند  
 و شنبه ندود و رانم جمعه و عیدین باکس فی هر روز و شنبه  
 سبقتی بر اینی و یا خوشی و یا خدای یا قادی می کشید  
 تا به ماه و شست و در پیش یک ناصد کس علی و فی وقت  
 و حفا و مردم اشرف و سادات در خدمت ایشان بود  
 که بر همه از مطایبان اهل علم می رسید و سبقتی داشت  
 ایشان رفیقه و غلامان و اصحاب غایب و حیات و ...  
 مقامات بزرگی زیارت فرمایند و در رفیع الدین نهاده  
 ایجاد حضرت ابد و از خلفا حضرت سید جلال و محمد ...  
 شریف رده بود و ندانست مزین می فی مایه ...

... مرا قیرو و توجیه و آشتی بعد از رجوع از نماز بر گوار با اهل بیست  
 فرمودند که چون مقابل فرامام بیستادم حضرت صد نیت  
 ملت عظمت توجه نمودم و عرض کردم که خداوند ابراهو است این  
 عزت رحمت فرمای و عذاب زیبا این قبور رفع نماید  
 حکم شد که تا یک هفته نمازها را سوزانند و از این قبرستان عذاب  
 و استغفار کفتم ما خدا رحمت نهایت نیت و در مغفرت تفری  
 زمان در رسید که تا یک ماه بیابان نفس تو عذاب زین مقابر  
 رفع نموده باز اهل بیست و بیست ادم خطاب آمد که چون کر  
 رفع عذاب اینجا بود ز درگاه و در خواستی ایشان را بکشیدم  
 روزی زیارت تربت والد ماجد خوشتر شریف  
 برده بود و تظاهر می نمود حضرت خطور نموده که در حدیث نبوی  
 فی مقصد یا صلوة سید آمد که چون عالمی بر غفره گذراند  
 تا بجهل روز عذاب از اهل آن غفره بردارد و معافان بی خطور  
 ظاهر شد که از فرقه تو نماز و زیارت از اهل آن مقبره  
 عذاب برداشته و ... روزی حضرت ایشان را برد  
 زیارت امام رفیع الدین رفته بودند و در مقبره ایشان قسبه  
 عو فی عقیده از اهل تربت یک از اهل حقوق آن حضرت نیز  
 بوده از بر اینست امام زیارت قبرن عقیقه آمدن میازی آن قبر  
 نامت می رسد و آنرا شمع و خشم و انوقت بر رخساره  
 حضرت پیدا می شد بعد از مدتی چینی مسرتی بر روی مبارک  
 بیت ظاهر گشت چون بمنزل شریف شریف آمده بود و مدتی

عصبه

محمد بن اسماعیل را بر اسفند رفت و در کمال عیش و نشاط  
 بر آن فرجه بوده و نخستین بر خیزد و بهارک ایشان تارنگ  
 و صفوار طایر شده و بعد از مدت مزید تا رخت او در جود  
 گشت فرمودند که چون بفرز یکسیدم او را محض و بدم منوجه بود  
 معلوم شد که نه قاع عذاب را صورت نیست منوجه روق با و  
 خود گشتم ارواح ایشان را حضرت دفع عذاب حاصل گشت و توجیه  
 با ارواح عایات حضرت خواصا قدس الله تعالی اسرار را نمود که  
 از روح این عسکه بران حاضر شدند و رفع آن عذاب جسد را بپوش  
 بعد از آن رخا منوجه مار کا محمدی علیه و علی الاله الصلو و السلام گشتم  
 دیدم که حضرت علیه السلام و الخیرة رشت نبوت سوار شریف  
 آورده و در دخت طری و دفع عذاب معا واقع شدند آن عسکه  
 از اهل حقوق مراد عا که حق تعالی را راحت رسد جنت  
 نور راحت رسد یکی بنان ایشان است بروی منظر  
 گشت روزی حضرت ایشان قدر کسره بفرجی  
 فرمودند که چون غمگینی سر داده شود بعد حضرت نبوت العظیمین  
 و رشت سلسله علیه قادر بر مثل شاه کمال کینلی که گشت مظهر  
 روزی حضرت ایشان قدر کسره در حلقه با و استند  
 بودند و استغراق و توجیه و مراقبه داشتند ناگاه شد سکندر  
 آنرا تفرقه حضرت شاه کمال کینلی را در شجرت البت  
 چون حضرت چشم بگشاید در شاه سکندر را دیدند و خواستند  
 دینو ضعیف تمام معایفه کردند که گفت بعد از حضرت شاه که

رد یک و حال این جبهه نیز که بر من سیده بوده و پیش از بطریق آن  
 است که یک روز خواهم گفت خوانی رسد حال چند نه می شود  
 در محال حضرت شاه کمال امور میشود که این جبهه شما  
 رسد با آنکه بر من بسیار غمزه است که ضرفه نیز که جبهه زکوار  
 انعت خاند خود بران و در لیکان چون بت کیده و تندید مامور گشته و  
 ی خبیر و دوم حضرت ایشان ان جبهه را در بوسیدند و در جسته  
 و جلوت شد میفرمودند که و انوقت بخاطر گشت که عجب رسمی کیدان  
 مستی افتاده است که جبهه یکی می پوشانند و بجهن قدر او حلیفه  
 میت مند دیده اول خلعت معنوی پوشانند و زلال احوال کمال  
 برست مذاکه خلیفه خود شخو اند که این است حضرت غوث الاعظم  
 قدس سره دیدم که با حلقه خود و شاه کمال حاضر شدند و  
 تقدی در یکا بر من فرمودند و دل مراد بر حضرت خود آورده و روزی  
 ایشان و نسبتهای خاصه خود عطا فرمودند و من عرفی در یکی  
 آن انوار گشتم و در خواصی آن محیط در آدم چون جند ساحت  
 بر من ترتیب کردند در عین ان غلبت ناگاه بر دلم عبور نمود  
 که تومانی اگر رختشند به دی اکنون اجمعیت صورت گشت بخیر این  
 خط دیدم که رشت سلسله علیه نقیصه در حضرت خواصا طای  
 حضرت خواصا خواصه محمد باقی قدس سره ام در رسیدند حضرت  
 خواصه بها و بدین قدر کسره گشته اند که بعد از شنیدن کابران  
 نقشبنیه فرمودند که فشی منی است و از تربیت با کمال و کمال  
 رسیدند شما با و جوی است که بر فادیه فرمودند که در طوبیت را

در این کتاب  
 سلسله علیه السلام  
 در این کتاب  
 سلسله علیه السلام



یا و نظری بوده و چنانچه از جوانان این نعمت یافته باشد  
 پوشیده درین مجتهد بود که اگر چه در حقیقت و سبب  
 مشایخ امت در رسیدن و اجتماع نصیب ریاضت و کدورت  
 و صیای شکر از کثرت ایشان گشت و در خزان و زمستان  
 که چون بزرگ کمال و تکمیل از تربیت نفسند به رسیدن و عقده  
 تمام از است بیشتر بران طریق میباشند و کثرت از طریق  
 طلب فریاد و در طریق قادر به پیوستن است و تکمیل نماییه  
 حاجی حسب که از خادمان حاضر حلقه ایشان بود  
 کثیر الحذر و موضع ریاضت و مجاهده تصفیه است و همواره  
 در ملازمت حضرت می بود می گفت که حضرت احسب  
 و خدمت حضرت ایشان قدس سره بود و گفت  
 می فرمود که طیب کرده خدمت حضرت رفتم و گفت  
 می فرمود که طیب خوانم ام خواب از حضرت ایشان  
 می گذرانم حضرت فی القوم استقامت می کرد  
 خود را استند و دعا خواند و در دیگر فرموده و گفتی  
 من دعا بخوانم ملائکه فوق قریح از آسمان برانی صواب  
 این کلمه طیبی آمده چند اگر جای پای ماند زمین نام  
 بود این ختم و معالیم من بسیار در خود جدا از فرمود  
 تا سحره را در دست گرفته همیشه در خلوت و کمال طبع  
 زبان بود فقط الی مثال اشتغال میباشند و انشای  
 جمیع آن سحره را در جلد یا ان حاضر می شد و با احتیاط

صلوات سر و کاینات علیه و علی اوال الصلوات و سلام  
 بخوانند و حال آن سینه سینه ایشان و صحبت حضرت  
 جاست بندگی سبوح که من ایشان این بود با خطاب  
 سنی بپوشیده فرمود که برای کعبه عجمی در نوره نباید  
 خنجر خاتم المومنین بعد از نبی با عده با طایفه خواند  
 و این طایفه و محمد فرخ و ام صوم فرزندان خوش ر حال  
 بوده و می شنیدم زبان از جنانت در روح نبی عجمی  
 خدای بزرگوار میگوید باعث میشود که ختم طایفه به نام  
 جبرائیل از آن من میرود و روح برادر خود فرخ و خواهر  
 خاتمه ام طوم را علی بن می گوید که پدرش کوه بید حضرت  
 و نام من و تنوب نام و نام من و من و کلدون نام و میزد  
 و ختم طایفه میگوید و می شنیدم که در جملایه ما و نادر طیار  
 بسیار و فرزندان خود سال که سینه کردند پیش من  
 می آیند نامان ایشان در بعد از آن که خواب کلمه طیب  
 بایشان می شنیدم می رفتند حال از کثرت خواب آمد  
 و مثلا دیدم معمره که هرگز نمی آیند حضرت ایشان  
 قدس سره میفرمود و در در قریه فلان که از فرای معطر بلور  
 سر میزند و برای خادمان خانقاه حضرت در بسته  
 شد و دست بر افتاد که بارگاه غنیمت و جلال حضرت  
 محمدیت نزول حلال می کیف فرموده و خیمه عالیجاه چون  
 بی من بر یکاسته و ختم یقین حسی که کلمه فرموده





و نظریه میسما دیدم که من عظیم جسد از سید بن محمد و برین  
رفت تو خسته نمودم که این جسد در دوزخه من بدست رسید  
مردم و سوس میکنند و هر عظیم اسلام امر باستانه زنده پیکار  
ست حاضری فرموده او خانی است قتل خود بر بن خاس ملک  
له ماس من شد و سوس الحاس المذبح سوس فی صندل  
و سیرت هم کردید که اصول دین هر خطره که کند و دست  
را این خناس است که در عدد استنباط در درم افت می  
و ایضا در داد و ده که استنباط و انسیه میکنند و در کوبه می  
بعد از خروج این خناس شرح صدوری عیب می آید  
میفرمودند که روزی عند بن دین قصور عمان برنجی بسیار است  
که چون در نماز رسیده فذ لفظ ای که خدیجه از مصدق کریم  
آلیم قبول مالا تفعلون می شنوم و خود میزد که جب کرده با سحر  
تا اگر دارد و در که مرگ را عبادت تو بر دست میزد و سوس  
الخالص به دور رسید - میفرمودند که در حلقه با دست  
بودم که ناگاه نوعی زفانی خاص الخاص روی در من بر  
و این دیدن می شد که بعد از نماز عصر همان روز ماه اید می  
مد و او حیفه کوفی را دیدم با جسمی ته لایق و مجتهد تادیب  
مذهب خود با حقیقتی ساخته خوشش شد را بر حقیقتی آید و در  
من جمع شد و بودند و مرا حظه نموده بود تا جاده دیدم که در راه  
اعظم و انوار را دیدم که در من در آمد و من مانده و حقیقتی  
یا فتم و ناخوشم بآن فرستاده و انوار احدی جدا جدا

بخش من است بعد از دو سه روز بین محاطه این شسته  
حیات و خفقان و انوار ماست فی و ظلمت و سوس و خندان  
مد میب او بنظر رسید حیات دیدم که نور علی حقیقت  
را من بدون آمدند و با نور شافیه مفا با فتم و انوار هر حد  
علاحد علی حد جزا من که به اینجا که سابقا تحقیق شد  
بودم بعد از آن دیدم که از من با من و در باز در آمد  
و با نور هر دو مذهب تحقیق شد و در وقت جهان شهود  
ست که حق از من دو مذهب بدون نیست اگر از حقی  
حای از من من است شافی گرفته است و از شافی بخا و  
نموده و این معنی را مبالغه تمام میفرمودند و ایضا میفرمودند  
رو و حصه یا سه حصه که حق با امام ابو حنیفه است و ثلث  
با بیع با شافی و از شافی هرگز نکند شسته بر حضرت  
است را با این اعتبار الحقیقی الشافی میبوا گفت  
میفرمودند که فی سبیه خلقت و خصی غنه میشود که نور است  
مذهب حنفی بطریق در رنگ در بای عظیم نماید و سوس  
مذهب در رنگ جب فی جاده نظر میسرایند  
می فرمودند که وزی روح یکی از زندهان شافی خود طعانی بری  
نفر او در پیش طیاره بودم و این شمار زبانه رفت  
از من صدقه از ما بکونه قبول شود که حق بیانه و خانی میفرماید  
ما یتقبل الله من المتقین درین سخن بود که خدا از حضرت  
حق بکل علل رسیدن من مقین - میفرمودند



که هر همیشه می ساختند و هر روز که نوبت می رسید  
 به جنت میفرمودند که مرا در حضرت بنو عبد  
 شمس است که فردا بیامد جنت پس اشفاق و شسته  
 میفرمودند که این کثوف شده که در جنت است  
 اینجا که شسته اما کمتر کسی با ایشان گردید با بعضی  
 دو کس و با بعضی سه نفر و با بعضی رسد یکس ایام آورد  
 اند و از راه رسد کس از غنی در آید از او اقامه موضع آن جنت و قرار  
 ساکن آن اجبار بیان کند که بر ما معلوم ساخته اند و مقید بر این  
 نبراطه بنام که انوار بران غفار حال متلاذی نظری بآید  
 میفرمودند که بر ما معلوم ساخته اند تا حقیقت حضرت مهدی  
 کمالات و معالمت که حق تعالی افاضه فرموده دیگری دیگری  
 بنظر خواهد آمد میفرمودند که یکبار از راه می آمدیم که  
 از نوبت رفته نزدی بنده و خلوت و رود نیت استخاره و دم و طلب  
 اجازت از حضرت رب العزت نمودم خطاب به خطیب از درگاه  
 رب اندر باب در رسید که طریق مجرب و مرضی و انبیا حق  
 همین است که تو بران هستی نه طریق از راهی و خلوت  
 میفرمودند که محافاتی من قبری فردا غنی خواهد بود صدق قدس  
 سوره مدون خواند است که بفرموده از ریاض جنت دیدم او  
 مخدوم ده عابد خود بدو معصوم نوشته اند که حضرت  
 این میفرمودند که مستی خاک روضه من در قبری میزند  
 امیدوار جای عظیم کفایت کسی که در بقره مدون کرده میفرمودند

و ظهور

بنی

بنی بطرف بروی می کشیدند متصل در وازه غنی آید و وقت  
 خمینا و در کجایش غرض و سه چهار طریقه وضعت از این  
 است و این زمین و زمین درون کشیدند بنی است که جنتین  
 جنت الله و روضه رسول الله درین است الله مقدس در شرف  
 است عتقه الله با بران بهیج زمین نیست و این است  
 بنی محمد در روضه رسول الله است کرده اند که حضرت ایشان در حدیث  
 آمده بقره روضه من ریاض اجنت منی ان بر ما کثوف ساخته  
 که حی و وسعتی که میان آن عتقه فرود جنت بوده در نفع  
 سبک کرده که میان لغو فنا و بقا جنت پیدا میکند و همین  
 معنی است قول بقره علیه السلام که ما بین قبری و قبری روضه  
 من ریاض جنت پیدا نیست که بنقسم روضه من خیر حق  
 است هر مومنی و مومنی است نسبت غایبه فی ابد ب  
 حرم صفای ایشان صفای و نورانی باشد مستعد  
 آن می شود بر نوبت رخت بران مقام متکسر که در حکم  
 تبه که مصفا کنند سبک کرد میفرمودند که جنت  
 قریبی خلقت میتوان دید اما در دل شسته بکند پرش  
 می از غلبه سفت و ظهور بنظر متوا کرده روزی می  
 و مودند که در جنت ظاهر است خنده که حقایق و مودت  
 در روی روز قرص مظهر قدس از حضرت مهدی موعود  
 خواهد آمد و بتوان حضرت و خود بدست  
 بهیچ مودد بر ما کثوف است که حضرت مهدی می شود در جنت

حق

پیدا اند

برین نسبت غلو و غلو بود شایسته نسبت خضر خضر  
میباشد چنانکه بعضی سبب و مکتب خود به آن نسبت  
میفرمودند که شایسته را نمودند و نمودند  
آن جز او را و ترنا و وقت تجدید و مصلحت خوب رود است در  
که در آخر شب آزاد نماید کتب اعمال او در آن شب تمام است  
می نویسد تا زمانیکه از او انابه پس هر چند در آن روز حاجت  
نیز بود میفرمودند که در آن شب سید را بدو مظهر ظلمات  
به وقت زواریت است و نور است و در آن شب یک شب ناب  
و بعضی عالم خالص میفرمودند که روزی تفریق نماید که ظلمت  
الا الله محمد رسول الله میفرمودند که نام عالم احساس کل  
مظهر کائنات حکم فطره است نسبت به ریاضی فطره  
جامع کائنات و لایت و بنو تسبیح و توحید از یک گفتند  
این عالم بسکون و دخول جنت میسر شود و از خلق جهل و جاهل  
محسوس است و من شرح که اگر عالم را یکسان این عالم  
منظومه هستند و به بنیاد برین کائنات است و اگر کائنات این کلمه  
فصلت کنند تمام عالم تا ابد با و توحید و سبب باشند  
بعضی میفرمودند که هر که خلط فطره باشد است و در  
تأقیه قیامت بواسطه و مظهر و جل و سبب مظهر کما  
فرمودند و در آن نسبت میفرمودند که به من عرض نمودند  
که خواهم انرا بیان کنم میفرمودند که حق بی نه و جان  
بخصر که و عنایت و خاص لطف و رحمت خویش همیشه

ساخت که و بیای از آخرت گردانیدیم روزی حضرت  
ایشان قدس سره بجهت قضای حاجت مستراح در آمدند  
و دیدند در آنجا پشته نامی از سفالین است که کنس بان فاست  
برسیدشت و سید السید بر آن نقش کرده اند و طوطی نقاش است  
شرح آن حضرت کاسه دست خود که بر پشته و خادمه افروخته  
که افتاد آب بیاد آن کاسه دست خود از قافه و رات باک  
ساخته هر چند که حلام الناس نموده که ما را باک قبول نکرد  
بعد از یک نمودن از ابر طاقی بلند یکاسه سفید و سبزه بزرگ  
نام کاسه شدند و هر کاه که بنویسند که آب بیاشانند  
و در آن کاسه می آید میده و درین اشارت کاه رب مبارک  
خواب استغاث با حضرت و رسید که چنانچه تو بنام هر یک  
و هستی نام نهاد و نام آن حضرت بزرگ کردیم و میفرمودند  
که اگر صد سال ریاضت و مجاهدت میکنید و بعضی و رکات که  
باین عمل یا فتم از آن مجاهدات سنین بجهت حق پرست حضرت  
مخدومه و خواجه محمد معصوم و بعضی از فرمات خویش بزرگ باشند  
که حضرت ایشان میفرمودند که یک روز و فتنه و ستم  
و حد و غایب شدن ام کلثوم آورد و خواستند و ضوق فاده کنند  
آنجا نماز جماعت در آن بین ایشان و ستم من نادر آورد که  
همین صوفی و صوفی که ری این بین را به بخشیدند و همان و همان  
نار جنان در گردن و زنی در حلقه و در اقبه و استند  
و در تصور اعمال غایب شده و یک و فتنه استیلا یافتند



بعد از آن سر زحیم را قید بر آورده با فی سیست می نمود و  
نوق زیارت کعبه مظهر و سوره فاده بود و استیغفار و توبه  
روی داده نگاه دیدم که کعبه مظهر مظهر و سوره فاده بود و استیغفار و توبه  
عجب که اصحاب کثیف و بی معنی غافلانه و در آن باستانی بیست و  
در وقت زدن می نشستند و طواف میکردند یکبار می نشست  
بعد از یک میفشان فرمودند که از شیب فداست و بعد از  
از آن گفتند که در آن است شرفی که در آن است و بعد از  
مراغبت در بود زیرا است است و در آن فداست و شکی نشد  
رود و عقب آن و این مکان استی و در آن کی میرود و  
دیدم که با عدا و شیب برت بود که در آن است و در آن  
مره سکنت کرد و این در آن است و در آن است و در آن  
خداوند این را از دوزخ جدا کرد و در آن است و در آن  
در آن است و این را از دوزخ جدا کرد و در آن است و در آن  
بر حق آن بوده و نظر کرد که در آن است و در آن  
حیرانی روی داد و در آن است و در آن است و در آن  
خواطر رسید و در آن است و در آن است و در آن  
خبر بر بیاد حضرت آمد و اینها و نظریه مناجات زد و در آن  
یکی زبندگان را بگریه خود را برین و این سرافراز فرموده و این  
بنده خود را بست و در آن است و در آن است و در آن  
بعید نیست با جایت منور و شب و در آن است و در آن  
قسی زلفت است و در آن است و در آن است و در آن

تبعاعث با سری دیگر درین قسم قفسی می برم دست نفوس و خنجر  
میدهند و اگر حمله آمد برست از آنجا و بیست و یک سال  
القول و بی حاکمی و بی معنی بیست و یک سال  
احوال اخروی شایسته و بیست و یک سال  
در بعد از آن می رفتند و در آن است و در آن  
کردند که بیست و یک سال و در آن است و در آن  
ملک بعد از آن بیست و یک سال و در آن است و در آن  
داشتند و در آن است و در آن است و در آن  
حقوق نموده و در آن است و در آن است و در آن  
و در آن است و در آن است و در آن است و در آن  
بن مومنت عریه و در آن است و در آن است و در آن  
سلام عرض نموده و در آن است و در آن است و در آن  
میفرمودند و در آن است و در آن است و در آن  
بر سبب و در آن است و در آن است و در آن  
ایجاب و در آن است و در آن است و در آن  
و در آن است و در آن است و در آن است و در آن  
ست بر می گفت میباشند و در آن است و در آن است و در آن  
عما بعقل را زهره که از به اولی کشتید زبان غیر منبسط  
نموده و در آن است و در آن است و در آن است و در آن  
در آن است و در آن است و در آن است و در آن  
وزی یکی را با بیست و یک سال و در آن است و در آن است و در آن



افزای خود معالی طلبا کرده ام حضرت ایستاد به جرات دعوت  
 مرا سوار و نماز و نماز و نماز و دعوت عام بود اجازت نمودند  
 دی ایستاد گفت و در روزی از او بر مقام نمودن افتاد حضرت ایستاد  
 علم شد که از او درین رفق ملک حرمت خود اختیار می آن است را  
 روز حشر صند به نوزده که تمام اهل حشر جان بر مسو کرده  
 حضرت ایستاد نمره گشتند که کدام ملک حرمت است در آن  
 اشارت بشود معلوم است که همین رفق تو باین مجلس  
 ملک حرمت پس اجابت دعوت می وی نموده و بخانه  
 وی رفتند و بشریف داشتند **کاشف** میفرمودند که فوق  
 مقام و مقام می نیست مگر قائم الرسل عبید و عبیدم سید  
 و الصلوات بعد از تحریر یعنی چند روز فرمود که مگر می بعد از  
 فراغ نماز تجد رکاف انبیا علیه الصلوات و التسلیت و روی  
 فرستادم و دیدم که سیدان سیدم السلام با جمعه در مقامات خود  
 عروج میفرمودند و مقامی که فوق بمقام بود بسط جندی  
 ملحق گشتند بعد از آن سر و یکایات علیه و علی الرافع و صلوات  
 و تسلیت و در مقامی که بود متابعت ملت حضرت ابراهیم  
 خلیل سه علیه السلام بود عروج نموده تا مقام عزیز ملحق گشتند  
 میفرمودند که بر ما سنگت کرده بندگان که حقیقتهای  
 کجینه رحمت حضرت رحمت جل سلا و وسیع جفی زین  
 کجینه بروی نیست چه چندی و بیزی و چه چندی و بیزی و  
 و نه رحمت که برای آخرت ذخیره کرده اند مستوفانند یکشنبه

است و حشر دیگرش کجینه محبت کرده و دیابوس کرده  
 یکشنبه حضرت ایستاد قدس سره طعای به جانبت از زبان گرای خود  
 که در حشر حضرت ایستاد رفق و حال رسیده شصت بوده بودند میفرمودند  
 که بعد از وفات کثره آن طعام به ریح قبول افتاد جهان کنش  
 گشت و ملک که راه خوانندی طعام با جبر و بقیه ایستاد بر سر ساند  
 و در جمعی زحمتهای منت تراجم میکنند چون بنامه و با جمیع شد  
 و بدیدم که بر سر طعام رفته و انعام تمام در ایشان در وقت بعد  
 از آن دیدم که ایشان را باین سبب استعدا و فوق پیدا شدند و در  
 عروج شدند چون عروج بسیار کردند و منتی ظاهر شده در نهایت  
 وقت و منزلت و غایت طلوت و نصرت ایشان در آن حشر  
 و آمدند و چون حضرت ایستاد قدس سره در اشای تصدیق اموات  
 حبیب مومنین و مومنان و مدبر عیال است را نیز تر یکشنبه خنده  
 میفرمودند و وسیع غیر مومنی و مومنه ای یا منم که طعام فایده  
 بود و وسیع مشتی در نظری در آن که زمین ضیافت عالی باشد  
 و نیز میدیدم که در ملا اعلیای خوانندای کونان و ساری برند  
 و در خواب است و وسیع کم نگردد و همچنین هر که حضرت ایستاد  
 قدس سره بر و حایان اموات عطیات میسکند بندگان  
 قسم معایات و مکاشفات میفرمودند **کاشف** حضرت  
 ایستاد قدس سره میفرمودند که یکشنبه عیالات تحفی و فقه بودم  
 و معاطله با حشر رسیدند بود چون توجه حال اندیدم دیدم  
 که قلبا و ظلمات بسیار دارد و در حشر منزه مشتم و فقه ان ظلمات



که بعد ازین صد و بیست و سه نموده بود و شروع در دفتر ثانی نمود  
 مفسر بودند که این همه علوم و معارف که تحریر یافته در این تهر ذممه یا  
 مقبول و مرصی باشد به قدرین تنگ و افتقار بجانب قدس  
 قدوسی و توجیهی درین باب با غایق و فدا از درگاه له حلال  
 حلاله و علم قادر و مدبر سید که این همه علوم و معارف که نوشته شده  
 بلکه هر چه در گفت و گو نمود در حق باشد همه غنول و مرصی است  
 بلکه است یکسند که این همه مرصع غنم و کلام من است  
 و میفرموده که در آنوقت این علوم با تفیصله و اجمالاً مدینه  
 موزع علی اخضر و در جمیع علوم که در آنجا تردد در بساط علمه در آن  
 حکه داخل یافتیم بحسب تحریر دفتر ثانی امور گشتیم  
 در حقین و توفیکیدرا خلد است خلد و اکبر است  
 و آنکه هر قینما و تخیلها کالای خفی علی المنفصل کتاب احسن  
 و آنکه هر قینما و تخیلها کالای خفی علی المنفصل کتاب احسن  
 که منوجه بیکر و بد مقبول و سایر در بساط علمه در آن  
 که بسیار همای وقت است چنانچه درین مدینه غنم است و آنکه  
 اتفاق السبع المواقف و حقین و شکر است و شکر است  
 که در وی و یا شکر است و یا شکر است و یا شکر است  
 و توفیکیدرا خلد است و توفیکیدرا خلد است و توفیکیدرا خلد است  
 مثل یک کرب و غم ما را از هر صغیر و صغیر بود  
 و در هر کالای خفی علی المنفصل کتاب احسن  
 و در هر کالای خفی علی المنفصل کتاب احسن

فی دفع سکوت السالکین فی معین فی حلاله و غنی الله  
 عسل و در کمال مدایح علماته قدس سره بر آنکه از حدیث ایشان  
 قدس سره با وجود محو و نهایت اشاعه سنت سبب از زبان خاصه  
 غیرین نهاده و بعضی اوقات کلمات شکر امینوار غلبه و فت  
 زده است چنانچه بعضی منبج خدمت ایشان نوشته اند که ما و حمد  
 حضرت که در این محو کلمات سکر به از ایشان چون سرزد  
 ایشان در جواب آنها کار کس فرموده اند که محو خالص عیب  
 عوام کالای نعمت این طایفه هر چه محو بود بی روح سگری  
 نیست و بی سوا اظهار این طایفه هر چند محو بود در علوم و بر  
 نایند و سینه حضرت در اظهار آن مامورند چون سبب  
 دانستی لا محاله را نسو یکی ریشهات بعضی  
 فی لغات بزرگان را نداشت که حضرت ایشان در هر صغیر داشت  
 بدانم که هر بر ر که خود حضرت خود قدس سره نوشته مدینه  
 سروض آنکه در فضای ملاحظه مقام مره ثابته مقامات  
 دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجیه سیاه و غیر  
 چون مقام فوق مقام رسیده شد معلوم گشته که این مقام  
 حضرت ذی سیرین است و خلفای دیگر هم در مقام عبودیت  
 واقف بود و این مقام هم مقام تکمیل و در ساد است و همچنین  
 مقامات فوق هم را اکنون مدکور میسر و دالای آن مقامی

۱۱۴  
 محمد







از اسمی که پیدا است و قیاس خفیت بر نسبت غنی که است  
 توهم نموده بر خفیت بگری در میان حدیله نزهت و خفیت  
 بگری حضرت رسالت خفیت غیر علی از الصلوات و نسبت  
 مراد و اشتیاق و حقیقت حاصل است که بالا که گفته است  
 مشتاقان غلط جمعی دیگر چون به سالک در مقام غنی شده  
 مبداء این است و این اسم در جمیع اسم است بر حسب  
 اجمال چه چاهیت این است بر حسب چاهیت امان است  
 پس لاچار در ضمن آگاهی که مبادی نسبت است دیگر است  
 پس اجمال نسبت بان سیر قطعه خواهد کرد و هر یکی که است  
 بمنتهای آن سه چهارم رسید و توهم فزونی خواهد نمود میداند  
 که آنچه او دین است از مقامات مستجاب و از آنکه گفته است فزونی  
 است از مقامات نشان نه حقیقت این مقامات و چون دین  
 مقام خود را جامع می باید دیگر را از خبرا خود میداند می بخار  
 لا جرم توهم الیه خود پیدا میکند دین مقام است به مقام که  
 لوی دفع من لوی محمد از علیه سکر میداند که فزونی از  
 لوی محمد است علیه الصلوات و التسلیات بلکه توهم است  
 که در ضمن خفیت اسم است و گفته است از این قبیل است و چه  
 از وسعت قیاس خود گفته که اگر عرض ما نموده در قلب عارف  
 مندرج محسوس شود و این نسبت است به فزونی حقیقت است  
 و از عرض به حضرت خفیت من لوی از اعظم مبداء قلب عارف  
 ما در جنبان به اعتبار و چه مقدار غموری که در عرض است عشر

انکم  
 و در

مگوید

نست

عینه

عشیران در قلب است اگر قلب عارف به رویت خردی ظهور  
 عرض مخفی است خواهد شد این سخن مثالی واضح کرد انیم است که بی قدر  
 عنان و افلاک است هرگاه که نظر بر چاهیت خود افتد عنان و افلاک  
 را از خدای خود می بیند و چون این دیدن قلب آید و نسبت که بگوید  
 من در کوه زمین بزرگترم و از سموات عظیم زودین عارفان وقت  
 می فهمد که عظمت و کثرتی او از اجزای خود است و کوه زمین  
 است و فی الحقیقه اجزای او نیستند نمونه است  
 اسرار اجزای آن است و کثرتی او از آن است و چاهیت که اجزاء  
 وی اند از حقیقت که زمین و سماوی و زمین است به فزونی  
 شتی حقیقت شتی صاحب فزونی نمیکند گفت است که جمیع  
 محمدی جمیع است از جمیع ای جمیع محمدی منتهی است بر حقایق  
 کوفی و الهی پس جمیع باشد نمیداند که آن استمال غلطی و افلاک  
 مرتبه الوهیت است و انور حقی است از اموزجات آن از حقیقت  
 است از مرتبه مقدمه بلکه نسبت بان مرتبه مقدمه که عظمت و کبریا  
 از لوازم است جمیع محمدی را به جمیع مقداری نسبت ما للذات  
 در مقامات و این مقام که سیر سالک در اسمی که  
 رب است واقع شود نگاه است که بدارد که بعضی کار که  
 بتعین از وی افضلند متوسط او بعضی از درجات فوقی رسید  
 ند و متوسط او بی فرموده اند از بخار زلی اندام است لکان  
 عبادا باشد بسیار که باین کمال خود را افضل و از وجبات  
 آید بی چون و چجب و کدام الصلیب از یاد است عظیم الشان

و تمام سلطان و رفعت بین بی که در مثل ملک و مباد  
 بتوسطان زمین از بعضی استقامت و تسلط و متوسط مزاج  
 نماید فایده ما فی الباب اینجا احتمال فصل در حیات و حیات  
 چه در حمام و عایک معنی و وجه مخصوص خود برین لم و فزون  
 و حکیم و مسلمون فضل و امان انقلب است  
 خاست اجد معتبر فضل کلی است که عالم و حکیم نه است  
 این و بیشتر از این سه مستی است بسبب و فایده  
 این قبیل است بسیار گشته و تمام نمایان حالت است مع  
 ذلک حفظ خدا و زی جل شان شامل حال و ...  
 سه سوی تدریب زلفت و در اعجاز و محبت و موقوف  
 بنامت سبحان الله و الله علی ذلک و علی حسب معادله  
 این مدافع و عیال ظاهر شد و نیز اعتبار فی او و ...  
 یک طرف میگرد و مجمل و بقدر است بر تقدیر صحت این  
 گفت این زیادتی را جسم بعضی خردی خواهد بود و ...  
 این و موسسه و فرمید که در فضل و قرب الهی است حل  
 سلطان و این زیادتی در آن ترست پس خبری چون باشد  
 اما در جنب بعضی سابق این و موسسه است و ...  
 و هیچ اعتبار است بلکه خوب و در سعه و اناب اینجا  
 می آورد و بفرع و زاری و عا مگرد که زمین و شرف  
 ظاهر شود و خلافت معتقد است و معتقد است اهل سنت  
 و حمایت سه سوی ملتفت کرد و وزی این خوف غلبه کرد

ان یادی

که مراد

که مراد است از شرف و اعزاز نمایند و زمین و توهمات است  
 غلبه این خوف بفرار و بی آرامی است التماس و تقاضا را اینجا  
 قدس خدا و می جل سلطان از مصطفی کرد و این حالت و بی  
 کسب اتفاق و در وقت مذکور و عسکری افتاد و این  
 معامله آن عزیز را حمد و مودت خود کرد و این تمام است  
 خدا و می جل سلطان در رسید حقیقت معامله را که اینست  
 و مورد و حاکم حضرت راست خاقان علیه و علی اگر  
 اصدات السلام که رحمت عاید است و این وقت  
 حضور را از فی نفسه و تسلی خواطر حزن خود و معلوم گشت  
 که قرب الهی موجب فضل کلی است و این قرب که در حاکم  
 نه است قرب فی حق است از ظلال و تبه الوهیت که مخصوص  
 با همست که نیست پس موجب فضل کلی بنامت و ...  
 مثال بمقام و این یکی مشکلف کرد و ایند که جای ریب ماند  
 و محل بن با سکیله ایل گشت و این در ویش و بعضی از  
 علوم که محل استنباه دارند و کفایت و دلیل و توجیه در است  
 در سبیل خود نوشته و منتشر گشته است خواست است  
 علاطه ان علوم که محل استنباه بود و محقق فضل خدا و ...  
 حل سلطان لایح گشته است بنویسد و منتشر و هر که گشت  
 مشتمل بر استند و توبه در کایت نامردم زان علوم خلافت  
 شریعت فهم گشته که این راه غیب الغیب کلامی سنگند  
 حمی را بهدیت میرد و جمعی دیگر با فضیلت و نمونی می فرمایند

و تقیه بنده نسبت و تقیه بنده

ظاهره شیت حضرت ایشان قدس سره بری دفع بین شیت  
 شکرت شیمات پوسته نه صاعده و سابعه و سابعه و سابعه  
 فیضات رایت بشای شیخ از این اندازان است و رایت  
 معقول گفته اند که در خان ملک از جزیری صلی الله علیه و آله  
 وقتی در خان صعد و نایب جزای ارضی صاحب امری و  
 بالاخر بمندهفت بهجول شیت در عرض خود مندهفت و گفته  
 اند از خان قوی باشد خروج و نایب را میخفت میبود و بن  
 صعد و جزای ارضی میفکات انجری آلی و نایب قوی بر بیع  
 نفوق و از خواهند بسید و نایب جزای ارضی صعد و نایب  
 رفت در بیضوت نمیت که گفت که بنی جزای ارضی نمیت  
 انجری آلی و بن نفوق با نایب شیت فاسد و است و نایب  
 ذلت و بعد از صعد و نایب جزای ارضی صعد و نایب  
 میرا طبعی خودی سندر این مقام این فیه و نایب مقام  
 است و امر خواهد بود پس در ما غنی فیه و نایب مقام  
 از مقامات یا اعتبار است که آن فی سمر افرا اند شیت  
 است و قوت خود غنی و اعتبارات مقام و غنی مقام  
 این جو بیست گفته شد شیت حال منتهی است و از ایندین  
 توهم بد شد و خود را در مقامات کار باید و جهش است  
 در مقامات و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 چون غفلت آید و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 پیدا و از نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب

غنی شیت الله یا احفان الانسا کما هی و غنی  
 الانسا بالمال هی بحیرت سید الاولین و الاخرین  
 علیه و علی الله تسبیح الصلوات و التسلیحات انما  
 و کملها انما و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی  
 فی اسلام از قدیم الا بام کلمات شیت و واقع شده  
 من است و در علم مد لغت و وسایق و استوحا که جمعی بحیرت  
 ستم و راه برده و در حدیثان لان الله خلق آدم  
 علی صورته و رایت رقی ملی صون امر و شایب فی سنگ  
 المدینه و در شیخ شیخ و بنی و بنی و بنی و بنی  
 انفع من لوی محمد کما سر تفصیل و شیخ علی الدین  
 و نایب که خاتم النبیین حضرت محمد است و خاتم النبیین  
 و نایب است گفته اند که خاتم النبیین الولا فی معارف علوم  
 بنمایند نیز حضرت خاتم النبیین فرموده که در مقام شیت  
 حلال و شیخ منصور با بنی و بنی و بنی و بنی و بنی  
 سید و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی  
 سید و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی  
 با کاه محمد است علیه الصلوات و التسلیحات است و بنی  
 و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی  
 سید و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

و



بنا رکاه محمد علیه الصلوات و السلام سببه خواستند بگفت  
 او علیه السلام سبب کرم و ست در برین فی من سببه و من  
 عنایت الهی در سبب مقامات باین مقام رسیدند  
 بگویم و من نیاز است آن نشان حضرت علیه الصلوات  
 و السلام و الخیة مادام بر من کرم و مودت و حل مف  
 که ایدند حتی بر طاه است هر کس که مقام محمدی علیه السلام  
 ناجار از مقامات سایر انبیاء و خلفا بالارفته است زیرا یکی  
 که در پیکر آن سبب بکار برده است شیخ صفی زاده که یکی از  
 در عالم شهادت انبیاء و خلفا ایشان را که در حدیث است  
 که سبب و آن در برین زیارت است که می آید استغاثه می  
 برده همچین در مقام غیب نبیند از مقامات است و سبب  
 طریقت جهت در برونه شیخ کاردی و راوی طلب نعمت احوال و من  
 انبیاء و مقام و اولی را می میرسد و در آن است ماری نیاز  
 مانده مسالت کتیس بنمایند بلکه است که شیخ باب فی  
 بپند پس غیب علیه نوب علیه السلام و سلام میرسد و از انجا  
 بعضی میرسد که که که حضرت ایشان از وحدت وجود  
 که سبب منطبق علیه متاخرین صوفیه است مسکرم  
 آن حضرت قدس سره درین باب اخبر مودت و مودت که از  
 ظاهر میشود است که وحدت وجود در انسانی راه برسان

این طریق شکست مسکرم و اما از احوال الکمال نمیدانند که فوق  
 آن ترقی نباشد و جانی نوشته اند که این حال یک است اما بشرط  
 عبور و خضوع و انیس در مبدی حال و اصل سرچ بود و جانی  
 و جانی حضرت این می نویسند که آنچه از مسدود و حدیث وجود  
 و توجیع آن گفته اند در او بل حال باین شرف است ختم و شهود  
 احدیت در کثرت میسرند و از آن مقام بدرجات بالا رفته  
 و انواع علوم درین ضمن افاده فرموده اما مصداق این مقامات  
 و معارف از کلام قنوم صریح یافته میشود و اشارات و رموز  
 اجمالی در کلام تریف بعضی از بزرگان است لیکن کلام عدل  
 بر صحت اینها موافقت شریعت و اجماع اهل سنت است  
 در هیچ جزئی مخالفت بظواهر شریعت و از آنکه در هیچ چیز  
 موافقت بکلمات اصول معتزله آنها بیک از علما اسلام  
 جماعه که مخالف با اهل دارند با اصول آنها بر سر موافقت  
 نیست و نیز حضرت ایشان بشیخ صوفی نوشته اند که شیخ  
 در مجلس شما ز فیر کور سخت که او انکار وحدت وجود  
 مینماید بخند و ما معتقد بفرار از حوزی باز منسوب اهل توحید  
 بود و والد بقرطاب بر برین شرب بوده اند و بر سبیل دوام  
 همین طریق هستند و یا وجود نکرانی تمام کباب  
 فوق و مرتبه میکنی حکم این اعین نصف النصف بقرالذین

است

شرب ... و فیه و درین عظیم است ...  
 محقق که نفس ...  
 مرید الدین ...  
 قدسنا الله سبحانه ...  
 تعقیب ...  
 بر سبک ...  
 علیه ...  
 گفت ...  
 و فی ...  
 و فانی ...  
 و علی ...  
 جهان ...  
 لحض ...  
 و شیخ ...  
 و س ...  
 ع ...  
 که ...  
 ملت ...  
 زلف ...

و این حال ...  
 نگاه ...  
 ظهور ...  
 که منی ...  
 و سه ...  
 است ...  
 ازین ...  
 علمیت ...  
 یا هیچ ...  
 بخوان ...  
 بخور ...  
 و س ...  
 حقایق ...  
 است ...  
 ذات ...  
 حکم ...  
 چهار ...  
 علی ...  
 که جمعی ...

است الهی نیکو و مظهر احدی است و در غایت حقیقت قابل نده  
 و سبک نموده ذات حق سبحانی را در حال وجود عقلی است و است  
 وجود بقیده و قید خود را در نهاده و عینیت قیله و قدرت است  
 جوی نیشه سواد که حقایق مشایخ خود است در مرایای که  
 و مظهر قدرت و جود و فاعل عدم با وجود وجودی است  
 و ظهور وجود و برات عدم از غفلات با بصیرت قابل  
 نفس اندر کینه نزعیت و تصفیت سبیده عدلی است نوحه  
 را ثابت نموده است پس فرق در میان این دو مرتبه و روشنی  
 غفلی نیست که لازم حقیقت نوحه و مشیت نزعیت است  
 و الله اعلم قدس حضرت این قدس سره نورش  
 من هم سرید الله ام حل و علا و هم سرید الله عزت و جلال  
 اوست من ی توسط بالله تفضل به تعالی و بدین باب  
 الله من سبحان اوست من محمد رسول الله عرب و یزید است  
 و در طریق نقشبندی است و مظهر و واسطه و اوست من الله  
 تعالی توفیق و سلطنتی را بدجای خود گذشت پس من هم در عهد  
 رسول تمام صلعم و هم بر سر راه و جرحه و بر توان بین است  
 هر چه تفضل به اما تا خود را نیاورد ام و چه تا نام اوست  
 الهی بهر چه و هر چند است که شک و دلالت بر حق که از ان معنی هم  
 سه می خیزد که آن غیب بلکه زکات است یا حقه و تا مظهر

باب

نیست در واسطه و در  
 در غایت و در طریق  
 حقیقت

بر سوره این دوست خانه شده ام و تا خواسته اند دست این  
 دولت در آن کرده ام هر چند و طریق نقشبندی بر من بسیار  
 است اما مسکن در بیت من آمده باقیست من بفضل تربیت باقیه  
 و بر راه اجنبی رفتم سلسله من سلسله حمایت که من غیره چون  
 جریب من چمن است و منی من احمه الحین و طیف من طریق  
 سحایست که از راه نوره رفته ام و زکات من صفت خبر است  
 قدس تعالی خواسته من بر سحای مان سحای است که در این  
 سحای بان قبل گفته است که از این سحای است آن زویره  
 نقل است و این ما را در نفس و قافست "ان شیهه است که در  
 سر به پوشیده است و شیهه است که در شیهه بوی سبیده و آن  
 از سحای سحر بخش رفته است و این زمین ظهور آورده ام  
 از حین در حق من اسباب بریت را غیر نهدات نهشته است  
 و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود را ستانده زکات  
 ابرام است و غیرتی که در حق من دارد تعالی تقدیر تجویز مسخر  
 که نخل و کبریا در تربیت من مدحی باشد تا بین بگری و معنی  
 متوجه کرده مرئی هم جل شانه و محبتی تفضل و کرم نامتناهی  
 و تعالی سه بار بیان کا با خود انیت تم کلام انشیریت از من  
 زمان این کنوت غنی و بیوک غرا صند و گشته و جویسان از من  
 ظاهر میگردد مکتوب را بخش بر او بخا بدو سینه از خود

برآمده

مجموعه

حقیقت این است که  
 مکتوب نهشته که از غایت





و در غلبات آن محبت میگویند تحت محبت خوشی از آن  
 جهت است که تالی بیک محبت تا این قسم محبت پیدا شود و  
 خدا جگر است منضم بود و لکن تسلیم بر او نیست و الله و  
 الفضل لعظم و حقیقت تو سه و عدد هر سطر بیان میسازد  
 بیک استیلا و با بند و طریقی جز در آن که شش است مطلوب است  
 و عنایت لای متکفل حال است با محبت نامی قبول و ساقط  
 نمیکند و در طریقی ساد که ثابت است با محبت است و خود  
 و ساقط است بود و در نفس حده به حده و ساقط است  
 اما نامی جز به سنو طریقی است که در سلوک عبارت است از  
 است و توبه و در غیرها تا یکدیگر میسازد و خبر با نام و در است  
 سببی زاننده و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 صاحب از عین تعالی است و در غیرها و در حایر و در حایر  
 و در طریقی جز به سنو طریقی است که عبارت است از  
 مطلوب است و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 لای است و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 حضرت حق سببی و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 در میان ثنائین و در میان حق تعالی حل و عدد سببی و در حایر و در حایر  
 خود و در حضرت حواجه و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 که حق حل سببی و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر

صاحب

بری خواهد بود و مناسب محبت است و در سطر است و سطر است  
 یافت است که عبارت از سلوک و راه محبت یکی از طرفی خبر است  
 و حدیث نوری علی صاحب الصلوات و تسبیحات المومنین  
 احب خبر تا پیدا یعنی میفرماید زیرا که در باب محبوب خود  
 چون محبت بر ثبوت است و اسطر نفع گشت تا کلامه از این  
 در این مکتوب در باب سطر و عدم نوسط سخن بشود و سطر  
 تمام نوشته اند و دیگر در همان مکتوب نوشته اند که او پس گفتن  
 بخار از هر طایفه است زیرا که او پس کسی است که در حایر و در حایر  
 و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 چون که آمدن از در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 بر ظاهر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 یافت بود و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 افسه و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 عجب انصاف است و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 یعنی علی هر جنبه باطن وجود شعاری یعنی علی هم در حایر و در حایر  
 بر من هر جنبه باطن یافت اما متکفل تربیت معانی با محبت  
 ارفا که در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 صادر شده است گفتار باشد از حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 که در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر

مع

یاد اندازد و سببی و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر  
 حضرت حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر و در حایر

دیگر جناب خداوند جلالت - چونکه قصد الهی است - در باطن است  
 ازان در گذشته مقام فوق رسیده و هم منزه گشته بود که با  
 هر انفسم سخنان شیخ نیز نوشته گشته است و اما از باب  
 صفا اظهار سخن بسیار مستعد است ایشان را چه بی نوشته  
 مذکور که این قسم سخنان نوشته است مثلاً آن که  
 می فرماید سکر درین باب دست بفرمایید و غایتی است  
 در سکر است که بیزد است هر چند سکر بیشتر شیطانی است  
 سکر بطای با به که بی غشی قول بوی - فوس بوی محله  
 ازان بوجوه - بید بس که خود ردی آن گسترده است و است  
 که آن عین تصویر است صوفی صوفی عوام کاند است  
 هر که صوفی نرجس آمده است و دشمن غلبه صوفی است - صوفی عرفان  
 هر که سکر نرجس میبرد غلبه سکر است - سکر حاصل که آن  
 آفت است جسد در باب صوفی و صوفی نرجس بر سکر  
 میبرد و جناب عبارت سکر میبرد - مذکور که تعداد آن میبرد  
 هو العارف و المعروف و گفته اند که این است و انما  
 و فرموده المحدث اذا فتر بالقدیر لمدح  
 ان و صاحب عوارف که در مجلس رباب صوفی در کتاب و  
 جناب سکر است که شرح دهد و این فرد و در فی صوفی  
 او جمع کرده است از بقای سکر که بفرزاف ای سکر نموده  
 می بیند سکر است که مباحث را افتخار کرده میشود و سکر است  
 که منزه خود دیگران کرده ای که صوفی صوفی است ای سکر

فاکوهر و خود را دیگری بمنزله است ترک باشد بقیه سکر  
 در صوفی در تک مکت که مصلح طاعت اگر ملک باشد طاعت  
 معطل بماند - کر عشق بودی غم عشق بودی جناب  
 سخنی نیز که گفتی که شنیدی - این نیز که بنده و فانی در بیان علوم  
 و اسرار این طایفه علیه نوشته است ظاهر اینها طایفه فرایم  
 که از روی صوفی صوفی نوشته است می فرماید سکر شاکلا که آن  
 حسه ام و سکر است و کذا ف و سخن با نیست سخن با فان  
 که بعضی صوفی موصوف - مذکور بسیار از جناب قسم سخنان بنیان  
 و دلای هر دم بسند - فریاد و مظهر این همه خبر به است  
 هم قصه غریب و حدیث عجیب است - محذوران قسم سخنان  
 که منبسی زافشای زیاده و از ظاهر صوفی - در هر دوری  
 ز سحر و بخت قدس اسرار هم مظهر آفرین است و عادت  
 سکر و این بزرگواران گفته امی است که این بقرار بند  
 رده باشند و جزای نموده پس هذا الدل فارود که است  
 فی الاسلام پس این سوره خوف صفت اگر نظمی ندارد شده است  
 که طاهر من متاع معلوم شرعی ندارد از آنکه در وجه ظاهر  
 صرف نموده مطابق شریعت با پست است سکرانی - منتم نماید  
 سخت اشاعت فاحشه و قبیح فاسق هرگاه از این  
 سکر و سکر با نفیج سلمان بجز است به جهنم

از جای



۱ سال را ابداء به بین و منزه با هیات حضرت خواجه و تعلیمات  
عروف و در شیعه و غیر ذلک است. زمین قرص است و در وقت  
مطالب و غموض جرات و خضوع سرار و تدقیق بیرونی است  
که حتی سب ساطع و واقعی است قائم بر طلعت آن و عموم مکان  
و حکایت ایشان و نماز کعبه و با یکدیگر که در کثرت تحقیق الهی خود  
نموده و علماء اکتفا بر سماع شیفته آن شد و فانی که در بیان  
حقرات نفس و مبدء وجودی و انوارانی و مشاهده و مسو شغلات  
و ایمان و ایمان غیب میان ایشان تفاوت بود و در بعضی  
و خلیات متکلف و غیر متکلف جمع بین التثبید و تنزیه و عرفی و  
و دعای بی صلاح و محال غیبات و فعلی مافی الدنیا و احوال و سلسله  
مسکون و نحو و علم و دانش و غیر و دانش و تحقیق صنوف و مذنب  
اصوفی و نری و علی و انعام نبوت و رسالت و تسبیح و قرابت  
و دینی و فی و محبت و رحمت و درجات سبقت و نبوت و صبا و محبت و  
ملاحمت و الحقیقه و سبب اقامتی و نفسی و ماورائی و فی و نفس  
بر مومنان و ال پیر و به بر است علیین علوم و معارف و علم در مکه  
با وجود علوم معالی و فصاحت و بلاغت ابره و عارفان و کثرت  
بر نگار ما روزگار از بیان شل آن معترف محمد و محمد و محمد  
زبان اهدا و زجهان بیان خود و در صورت دید و میرفت کویب  
موقوفات قال چه و لطیفیات حال و ان بیان به نیست از این



و ان کتب اخراج یافته و از آن نقل کرده و فرستاده چاره دهل  
 و با ششویست حمامه سفید خلیج را باشت طویش بشوید و طویش را در  
 اثنا صد بعد از آن این پخت خوانند و در پی خود صدان که سوزان  
 بمشش میسپارم و تواریخیم خودی بمشش و در رکت تو  
 آنحضرت و چون بحضرت حمدیت اعیان طریقی کشید و بکس از  
 تقصیر اب بودی که توبت تحریر حقایق حل کلام معلق که از  
 سروده می بود حضرت صاحب کلامی که بطلان ترمیم مواظقت داشت  
 و ما طلبان طاعت را از دست او رها سازد و از کمال است  
 از نایل مستقیم بر طبق ترمیم غرایم خود و با در توبت و رکت  
 که این مغلوب از سکر و غلبه حال سر بر زده و با خدی کسبی  
 واقع شود همچنان که در گذشته و لیکن خطای کشفی از آن خطای  
 اجتنابی محسوس می باشد اما قیل تقصیر نیست و بود  
 و اگر در میان ما نقص معلوم و قاصد نفهم در میان آن مرد است  
 میسر بد است که ستم بر همین اسلام و دعوت دین و حال  
 متابعت سید المرسلین علیه السلام صلوات الله علیهم و آله  
 رقم میفرمودند زین فقه از تفسیر بی کسی که در آن غرض بود  
 منتهی داشته کارشناس و زین قبلیست چه در ظاهر سبب بد  
 رقم فرموده اند چون حادث بعد از مفرد و در آن زمان سوال  
 مخالف آن که بد است از آن کلام کاتب شیخ سلف کرده است جواب

مخبر

که به حضرت است از قدس سره سر یا ق تحت و دست کرده  
 سلف و حق بوده نه یکت از بعضی کلمات بشان شن کرده  
 نه مبتنی بر بنی و حکمی و الهامی اسلامی بوده با لحاظ کربسه  
 مصاف آینه و علو حال و سمو حال و علو اعمال انصاف  
 تکمیل استماع اتباع حضرت سبکریه با توقف و تامل  
 حکم در مابین که حضرت را میرسد که زوای کشف الهامی  
 مخالف تفسیرات است از مابین هر دو پیشه و بین  
 که ترمیم بنی بد حق مخالف شیخ سبکریه بوده هر دو مخالف  
 بر حقیقت کرده اگر با لحاظ سبکریه تحقق پذیرد مانع و هیچ  
 نقص سابق بخلاف حق لازم باشد مع ذلک مشهور است  
 و مخالف صحابه کبار از راه اجتهاد بوده است و در علماء این  
 خلاف است و شیخ است و در شیخ نیز این نوع مخالفت  
 کشفی بسیار واقع شده خلاف شیخ علیه السلام و در این سمت  
 با شیخ قیامین و در سلسله وحدت و جدیت است  
 با الهام و در اول ایراد است سبحان گفته و در بسیاری از  
 قضا بقیع خود بر جلد و در است سبکریه و همین است و حال  
 محمدیان میان که بیکر کشد و از بعد از رسول بر وجه اجتهاد و مباح  
 ای خود را است و ضد است و مخالف گفته که امام بر ویست  
 و یک سلسله خلق فقهی است و در مابین عظمت و بزر

ولایت

[illegible]

قوام

نشانی

ایک

معنی نبوده اند بسیار باطنی بر بعضی آن بسته شده اند همانا نبوت  
از طریق نبوت و از طریق تابع بود و مختلف از آن که ذاتی از او نبوده  
الحق بسیار گزیده اند از این است بعد از آنکه آنجا که ظاهر و معنی  
عند آن حضرت بسیار است حاکمیت علی را مساوات و السلام و التوجه  
عظیم نیز بسیار است نمودن تشریف از آن در راه و در حال  
حقیقت از او میسر می کنند و می بینیم که این بود حقیقت  
نی به حق صل کرد و حاکم که برین علوم مستعد گشته بود و معنی  
و تیز و تیز و تیز و تیز حقیقت علیه السلام و اصل و نتایج  
ایستاد و از او نقد بود و در همان مجلس باقی ماند و از او  
خبر داد و در میان آن که این بود حقیقت بلکه چون حقیقت و اگر  
شماره و در آن معظم فانی عظیم می شد و واقع شده بود  
معنی بسیار خفته بود و لاجرم این بود حقیقت و در فانی  
نداشت سببی در جهان که این است این است این است این است  
و این است و در او هر جمله اول مکتوبات نوشته اند که این است  
نه سوده یافته سید است که از این است که این است که این است  
و در این شیطانی در این حال بود و این معنی اگر چون  
در عهد و خبر این علوم شرح می بخشد از سر خداوندی جل  
سلطه نشسته و بداند که از او علی میا و علی را مساوات و السلام  
نموده حاکم و دفع سبب آن می کرد و میسر گشته بود که در آن

محدث و محدث به از رویه



عشق معشوقان خوش و فزیه کند. جدا زان قریب بود. <sup>میتواند معشوق</sup>  
 که عشق معشوقان را معلوم بر میسبب مناسبی عشق و اشتیاق است  
 زیرا که اشتیاق عشق معشوقان همان ذات عاشق است و این  
 معنی اوصاف عاشقان مخلوط بود و در عشق عاشق مخلوط  
 صفات معشوق است تا اگر عاشق را بر و قریب استیلا می  
 عشق صفات معشوق بذات معشوق بر او تجلی می نماید  
 ذاتی گردد و محبت معشوق عاشق نفسی پیدا می نماید و  
 و نیز احوال از حیث عاری نفس است و الیاد را بدو نرسد  
 در عشق عاشق مطهر صفات معشوق مثل در محبت است  
 خود و رفتن فدا و ملاقات تبسم و فصاحت خط و غنچه  
 و دلایل و شش چشم و چین آبروی خنده لب و کسوی پستان  
 و زلف و خطوط غنچه و جاده ذوق و استیلا و مادر معشوق  
 عاشق است هیچ یکی از اینها مخلوط نیست خواه فرجه و زلف عشق  
 صفات از آن آرمی و قلوب را که رست زان که عشق می بیند  
 طبع و غیرت و عشق ذات موجب آرام و تکلیف می باشد  
 و در عاشق و فزیه معشوق انانیت است و آنکه گفته است عشق  
 معشوقان میان و استیلا است به محبت و این به شریک  
 ذات ذات احی من الصفات ملایق آنها را بدو  
 بود و از حضرت مرده است معنی بود و عاشق به محبت  
 و از آن به عشق معشوق از حضرت رسید و عشق  
 عورت بی غیر بسی می کشد و عشق عاشق قدر رسد و فرود

که در هر جز رحمت اللود رحمت بود و هیچ رحمت نیست که گفته  
 و زلف خود و دیت خود و این طالع محبت حضرت ایشان  
 ساعی معشوق و بکشته روی تا فرزند آرد و فرمودند که این  
 طالع را زان عین و فزیه سید مدح صاحب عالم به نقل لب  
 نشود و است با انکار حق و حکمی از معشوق رحمت و رحمت بود  
 بسیار لیکن این بجای و این غفلت بیجا محب و عشق معشوق  
 و دیگر از رحمت نماند زیرا که این زمان از معشوق محبت از  
 محبوب بعید بود و استیلا است و مدوی و چه مطلق و سکن  
 می بود و رحمت بود اما وی رحمت است محبوب میباید است و آن  
 غفلت محبوب از بعد غریب رسید غفلت از قدم رحمت دید  
 رحمت را هم اغوشی می شناسد و چون بعین محب و محب هم  
 محبت می شناسد از استغفار طلب از آن عدم رحمت  
 و محبت است و رحمت و عین معشوق شدن و بدو چون رحمت  
 معشوق می بیند و کشت جندال مراد به بل درین غنچه مندرج  
 بود که غفلت او از رحمت ندیده تا جایی که من برید که طالب  
 آن مراد است و با آنکه گفته اند که گفته خود و این خوا بند  
 و به نیست خود و خوشی است که گفته یافته است و هوا فرود بر روی  
 و در از قنای و بقای آن دیت نمید و به محبت نماند  
 این سیکویر و امید و از آن مراد قتل می نامد سید  
 بود و در معنی ماثور است بعد از قتل و دیگر که زان آن معنی بوده  
 معنی دید و این نزد فرزند می نمود که در حق سبک و سب

محبت





و از شکرکی را تحفه سفید مطلق مبداء ... و عام  
 قسم ثالث فی کتب اربعه محسب فزون مطلق همین است اما  
 شیخ این عربی که مطلق گفته مطلق فی المطلق نیست  
 گفته و این قسم ثالث است که مصطلح است و ماست  
 فی المصطلح این تقدیر هیچ است مانع از مطلق حاصل  
 در آنکه ضرر ما را به نسبت میسر نیست بر آن  
 هر چه در صفات ملک ساکن در فضا است اند  
 ما است آنست که حکم از برای او فانی بود  
 سبحانه مستغرق در بی نهایتی حکم  
 شما را بدو خود یاد کرد و خود یاد او است و در حق  
 مصداق حال و صفات مخلوق و مطلق است  
 ولی غیر عرض این بیان است و کشته بر او میسر است  
 رفتن که بر وجه او است و آنرا از آن حق غفلت  
 اصل است و جماعت را شکر کسی را میسر بود  
 اعتقاد نماید که شکر را با او است و آنرا به واد  
 منصب به بعد از آن که مودت سبحان الله حمد  
 ما را وجود فاضل خدمت و اینه زس خود مرای است  
 سبحان و برافتنه مقام و صفات آن خوف  
 می آید و بعضی مشایخ پیش خود را به نسبت بر صفات

میسر می آید و آنرا از سرنگ جزو محیط تمام عالمست غیر میماند و از  
 میان خدا و خدا آن مراقبه جلال معنوی میگرد که آن نور را بسط  
 و عریض و تنگ می در آن حق سبحانه و تعالی برین تخیل این  
 منزله است و بسطی است خفیه که ای این ساطع و طول و عرض  
 مانند آن و این تخیلات را به نسبت ... زنی آرد که در  
 خدمت محضت خود چه قدر سره طریقه گرفته مرا یقین حاصل  
 شده بود که عنقریب حضرت خدیجه سیئه بعضی کرم ما است  
 برین راه خواهد رسید و در جنبه که راه دید مقصور حال و امکان  
 نفی این یقین می نمود صوت می بست و اکثر این بیت فرد  
 زبان می بود ... این نوحه که زود بر دم داشت ... یقین دهم  
 دانم که آنچه خواست یافت ... حضرت خواجه اهرار طایب  
 زده کم سنی بود و نسبت به آن مخصوصه خود حضرت خواجه مافرس  
 عطا نمودند و کم سنی باشد از آن نسبت خواسته که حضرت خواجه  
 قدس سره با غایت نوری و زیاده یک نسبت که در نسبتهای  
 عالی غفیر و عظیبات حضرت خواجه هر قدر سره مایه بود  
 رزاق حضرت خواجه قدس سره مایه میزد و بعد از آن خود  
 روزی که زیارت روضه منوره آنحضرت رفته بودیم پیام جماعت  
 مودت سرگرمی حضرت خواجه قدس سره بترتیب طلبان نازمانی  
 بود که می آمدن با تمام سبزه بود چون از کاین عالم میگذشتند

محسوس کرد که اینست خود را زین شجاعت کشیده و طلب بر این کار  
نمودند و در باب من فرمودند که ما این نعم را زنجار است سرشته آورده  
داده این برکت است این است که شنبه . سرگشت ظهور عظمت  
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله . منبسط در جات فیل  
تست هر چند که این عظیم تر برکت عظمت آن است و این  
مهره عزیزی خوانند که بزود گشت و جمعه حجاز از امانت  
نظر او همیشه میفرموده که آن سوی در دنیا معلوم نیست در راه  
آن باشد که کسی در گوش خنجر بنگارد این کلمه طیبه بلند شود  
چون تو آن کرد که جسمی از زود میسخت ز امور بگریخت  
از ملکیت به ششبت می آید هیچ چیز جز در دست گاه  
نموده صورتی که در است طعام نظری در آید

هر چند ما را عطا فرموده اند محض فضل و کرم و است تقاضای  
نهایت کرم آن تواند بود که متابعت سید انبیا علیه الصلو  
والتسلیمات خواند و در کار خود را بر آن سیدیم که هر  
با داده اند از راه اتباع داده اند هر چه داده اند از است که  
ما در اتباع بحسب که بترت نقصانی فضا باشد درین تقرب  
فرموده اند که هر روز سه مرتبه در حق و بختی پای راست  
نهادم در آن روز ایستاد ال بر سر بسته شد بعد از اقامت سینه  
بسیار کار به بخد بود رجوع نمودند سه روزی از حبه استند

تقاضای پول بر عمت تمام مقصود در آمد نظرم بر ناخن افتاده بود  
باق نقطه سیاهی که از اسباب کذب حروف فرا نیست  
آنجاستن از ادب و دوزیم تعلیم تمام از با باز کردیم  
و از ششم بعد از آن پسندیدم و ترک را بر ابرکت ریده  
داشتم که یکبار صیام طوع نگاه میداشتند یکی رسیده  
که این روز را نکته بنت نگاه میدادند فرمودند که تقاضای احتیاطی  
در بعضی ایام صیام رمضان استیجار در روز انفاق یافته بود  
بنا بر آن بر احوال وصول ببلد رجوع برای احتیاط قضا  
نگاه میدادیم . سه هجرات اصحاب خود در بکثرت ذکر و اقام  
حضور و روزه را قید تفریق میفرمودند و میفرمودند که این دارد در  
عملت و زرع گشت و کار حضور یا طن را بار عایت ادب  
و اعمال ظاهر جمع است در کار باشند . برخی از  
مردم از رسول حضرت خواجهکان قدس علیه السلام گفت عمل نموده  
ندان چنانست که طریقه این اکابر در اتباع اصول نبویه و وفق  
و وفق افتاده است و آنحضرت علیه السلام با وجود ادب  
و محبوبیت در کثرت صلوات اقدام مبارک ورم میکردند چون  
نهایت مایه البیاض چون طریقه نقش بندیه قدس سرار هم در  
در به بیت و توسط بختیات تعلقی دارد با چهره حال است آن  
کثرت سکر و استیفاق تقاضای کثرت و اقل اعمال ندارد  
عل دوام حضور را با انیان فراغت و اجابت و سنن موکرم جمع

بسیار فایده از این  
لله اعلم  
رحم

نموده بر همان تقصیر خود را نسبت به یک رعایت عظیمت آن  
 هم تمام فرموده اند و از آن تر یا صفت عظیم است خصم صا  
 و جذبات و غلبات و چون رعایت ربانی احوال را بگویند  
 رسد تا به بزرگترین رعایت که در این دهر و در وقت حال بزرگترین رعایت  
 بزرگترین اعمال بود **در سه** مردم رعایت را منحصر در سه کسی و در  
 دشمن دانسته اند اما رعایت توسط احوال در کل زیاد  
 صیانت طعام که در پیش یکس نماده باشند غیر نیستند  
 کوزه و نیمه دیگر که باقی مانده است که دست از آن به دست رعایت  
 است و در آن رعایت بزرگترین رعایت در زیر آن که وی صفا را مانده  
 از آن اساک و در زیر این پنج چیز و دست از آن کشیده  
 نه سه شدم می آید که در حال انفراد و قوت و استطاعت انفراد  
 بر اقل شیطیات در گوشت و سبب خود نموده اند **در نماز رعایت**  
 سخن و مندرجات و ادب کا حقه و قیاس که جهان رعایتی  
 اند و اگر است زیرا که یاد کرده اند است سجاده و توجه و ادب  
 مردم همی رعایت و مجاهدات می نمایند هیچ رعایت و می  
 برابر رعایت ادب شریعت نیست لکن سببها نمازهای فرضی  
 و سنن ادای نماز نوعی که فرموده اند بسیار دشوار است و مستعد  
 قوی می نماید و انفراد کسب فی الا علی و علی  
 است و بسیار در ششده که جفا بر بعضی احادیث  
 و حالت بر فعل آن بکنند و نیز بعضی روایات از محمد بن حنفیه

نکته

تفاوت

حوازی آن است اما چون بیک منبع نموده اند احوال و معنی  
 بزرگداشت ظاهر است که بسیاری از علما حسرت و گریه  
 گفته اند چون امری در حل و جوت دارد و بزرگ او می بود  
 احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعی  
 است و حجت ثابت گشته است و احوال ظنی است بکشف الهام  
 به نبوت پیوسته **در عجب** است از درویشان عام ناما  
 که بر کشف خدا اعتماد نموده با کار و محالفت تربیت بعضا اقدام  
 بنمایند و حال آنکه اگر کلیم الله در عهد نبوت بنامه صلی الله علیه  
 و سلم بودی غیر از اتباع شریعت غر او را جوار بودی نمایان کرد  
 با طمان جریسد **در دیاب** ما زید میفرمود که این  
 بزرگواران از مداخلات علوم فلسفیه دور ترند با قیاس افول  
 نبوت نزدیکترند **در حضرات** خواجگان قدس اسرار و فرجه  
 که نشستی که با فوق حد نسبتهاست از آن است که طریقه ایشان  
 در متابعت سنت سنیست و رعایت عزت فوقه فوق  
 طریق دیگر است لاجرم نسبت این عزیزان نیست فوق  
 نسبت سایر طرق باشد **در عمل** صالح را عجب  
 جهان ناخبر دانند که آتش دوزخ را منش عجب آنست که عمل  
 و نظر عامل ربانی در آیه که قنایج و شایع فقیه خود را یاد کند  
 و حسنات را متهم دارد بیک نمایان عبادت مستحق کرد  
 ناکسی در علوم ظاهری مهارت تمام بنامه خود کفر کلام این ظاهر

در







عالم در واقعات و مناسبات است و در هر روز و هر وقت که  
 بخیر است شریف ایشان را بر سر آمد و همیشه هم گویا و خوشه در  
 از ملاقات می یافتند بسیاری از علماء و اعیان و شرف و توفیق  
 خدا بر ایشان و مصلحتی که در آن بود و در حق حضرت سید  
 اول ایشان جان دگر که از آنجا میگذشت و شیون تمام صحبت آن  
 کعبه نام بر سر سینه و طریقه قدس میگردید همان غفل بودی که این  
 در وقت گرفته بودند از خوارق ایشان بود که مریدان باین شرف  
 در خدمت ایشان می بودند میفرمودند توجه نمودن عطا  
 می نمودند و از آن احوال گذرانده حوال دیگر بجای آن عزت میفرمود  
 کفایت کد آفر کد اکی مات و بعد بسوی روزه و  
 ایشان را معالجه میکرد و با بر سر سر عیال و  
 از آن زمان و ملازمان میبردند به شفقت و رحمت که با مردم  
 دیگری نداشتند و در طریقه کفر ناکر بودیت رسانیدن  
 ایشان با مریدان حاضر در روز یک هر یک از آنجا بود  
 حقیق خود میدادند که هر روز داده و یکم پیش از استغفار  
 باطنی میفرمودند تا لی خدمت ایشان میروند و بیرون میروند  
 بطرف میگذشت و حال دیگر قیام از آن جای آن می نشستند  
 در میان حاضرین قضا که می میدادند و آن حال دیگر متوجه  
 حضرت میفرمودند بیکشت این معنی غریب حال تو بخیر بعد از  
 حال بر تو در خواهر شد جز آن فرموده بودند و همان بود و  
 بسندی بلکه بعد از دهمون برایت و ماله است و رحمت یعنی

کسوف

خبر شده بود که بیکشت دشت  
 ده ده خود میفرمودند که

نحوه غایبانه نیست و متوجه احوال ایشان نگشته و احوال خود را  
 بنده از حقیق مراتب با وجود کلمات و شت بهت میرسد و کجی  
 بنحو استند و ولایت موسوی مثله ولایت محمدی بر نه بجا نرفت  
 سر غفلت خود میبرد و مذکب صاحب علم سر خود می یافت که  
 زکی یکی هم می یافتند و احوال حضرت مخدوم زاده کلان علیه السلام  
 و حضرت بر محمد خان و غیر ایشان معلوم خود بر شد و شرف را احوال  
 غیر از نمایان و غیر از احوال اینده ایشان و توقع بهیون  
 لا بعد و لا محصل است چه شایم بدان ایشان را که از آنجا است  
 رستیت هر یکی از نمایان یک شفت و است اعقب به خوارق  
 ایشان بعد از یک بشما و در این نیز بعد سال و خدمت ایشان  
 بوده و از آنجا با دو عیبه خبر کثوف و کرمات و تسویه یافت  
 و در جات ایشان بنشیند میکرد و وقت روز مره را بخیر میگذشت  
 هر چند که هر ساعت و هر لحظه از حضرت قدس سره ظهور خوارق  
 نمودند و منزل نموده هر روزی یک کرامت از حق کینه شش نور  
 رست و درین مدت ملازمت اخوانی میبودست طالع بعد احوال  
 ان غوث احوال این غنیمت قهر یافت خلقای حضرت ایشان  
 بهمت ایشان و بعد از متوفی گشتند و از آنجا بنشیند و اتفاق  
 بسیار افتاد و در میان این بجز منته به یاد این جزو این فیه  
 نانی و از اینست که بجز منته به یاد این جزو این فیه  
 بر لک الله العلیل بدل علی النین الفطوق  
 غنی عن البحر العذیر جنبه بن جعفر فی این و ربيع حیات پیر

بیت

بیت

آن کعبه حاجات کبکبای معانات بست رسیده بود و در  
احدی نام نموده و در نظر کعبه زیارت در آورده و در پیش  
رسیده که حضرت خود در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
امر کرده بود طلوعی درج بود در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
سپهر که حضرت نشست الی غیره و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
هندی نوشته بود و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
نصفین نماید و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
بود که درین کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
بعد از حال آن کعبه آن کتاب که کتاب اللوح و در کعبه  
بعد موت تا بقیه نمود و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
عبد القادر جیلانی قدس سره در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
میان مصلحت و تعویض و اشتغال فادیه و نقشند و جمع  
و مستوفات انقاد و بیان توبه وصال و احوال باب کمال در کعبه  
او در نارمان حله تا بقیه رزم و ما از بی که در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
سوروات سیر احمدی در حال حیات از قبولی جاست سره علامه و در  
سرور رفت و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
تا که در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
رخساره سحرآمیز و کعبه  
جمل و مستوفات عین توفیق و مسودت در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
از دستانی تا ده سال حاکم بر مذهب بود و در کعبه رخساره سحرآمیز و کعبه  
که کتابی در بیان احوال و ارباب جمع نماید تا ده سال قبل و در کعبه

زانسیه حیدر نوده جبرائیل پس به خلیف بنی نوح  
 بخلی است حجت فرموده که در نزد جبرائیل هیچ آفریننده  
 انشاء الله احدی بعد از ان تا حضرت مقدس بر همه خدایان  
 آن حق در بر داشت بجز آن به وحده سخن تقرب و تقرب  
 ز کجا تا بکی رفت و مقصد آن بود که تا بر سرش او را آن خلیف  
 سوخت حضرت تقدس را شوق و مادیان طلب آن بود  
 که تمهید چنان خودی و مقدمه شریکات حضرت باشد و بعد  
 شده و در آن نماید او هم قسم گفتنی رده است هر مقدم  
 به و با سکه غنی و ثانی فی حاشه غیری تمام نظره طلب خود را  
 و خبر سکه نامی و جویو نمیده منت سه است نه اس از دست  
 ماده اهل طلب در روی افتاده چه معصود آن در دست  
 رشتن چه ظاهر سودا که سیه آمدی فرموده و در جیبیت  
 که باری خستین خلیف شد و چنان چون ماده شد در حق  
 و راستی است که از بر قیروز و آن خلیف دیگر در فوج بر فغان  
 نام سه بیت اثبات طلب استند و در آن است سدر  
 زین در زلفی آدم و شمشیر و بعضی توابع ورامات حضرت  
 شان نام به علم بحسب آن اخصه و آن بدون است که  
 آنکه گفتات فراموش بر برد و در حال نداشت چاره  
 و احوال است و بر و سلف نوشته نه سطر ایامات ایشان

سین از طریق مسکوب ایشان را دریم آنچه در زندان است  
 ورامات بی نهایت ایشان از زبان سلمه بیرون آید هر چند  
 شمرید بیت ارشاد از آن تظلم و داد و قیام و بلاد و سریت  
 بشود و مصلح و عالمیان و احسان تقوی و فلاح و جهانیا  
 و ظهور و غایب حقانین که فلسفیه بنین و خیرش را سبقت نموده  
 و برور مقام کسبر که زندان استغفرین بنیزان سفته نموده  
 و قیوم نورش و عوام و کد و ادویا گرام و تفرقات در باب  
 راد است اعظم خوانی است حضرت ایشان قدس  
 سره نوشته اند نور حق بر دهم قسم است اول ظهور علوم  
 و معارف الهی است که بذات و صفات و جمیع خلق در دوزخ  
 طور نظر عقل است و عقده سخاوت و است که بندگان خالص  
 خود را با امتیاز است و مخصوص با اهل حق و در رب سبقت  
 رده و نوع ثانی که گویا خلق با و ششتر که در حق بطل است  
 چه اهل استند بر این واقع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای  
 جل و عدل نیست داد که با وید نوع مخصوص است و در  
 را در نرکت رده نوع ثانی در عوام معین است و در نظر  
 رشتن سوز و غم و معنی از چه اهل استند بر این ظهور نماید و رشت  
 که زامادانی و برای ششش نماید یک آن محبوب نوع اول  
 نی شمرند زنی بخردان علمی در حق مخلوقات حاضر یا غایب





نام پرست بنده و اوست از خصوص کمال امام سوک خود خیر دادی  
 و زمان جان من سپهر دانا زمره قوت حضرت شایسته  
 کار سبب و میک آن و تدبیر گردان ما که با یاد تو نیست  
 یک لحظه غایت نوی بنده خود بهتر خبر رسالت شیخ غار کی از بیان  
 صاحب و بعد و حال نفس زده که چون منقبت و آثار حضرت ایشان  
 در جهان و جهانیان شش و ششتر گشت عقیده و ایراد آوار  
 بعضی از کلمات آن بر گوایر سپهر بنده اند معنی از لیل که شسته بود که  
 و خل شمر شده یکی از جبهه دایم عیبه سجد برای بنده خود  
 و مهربانی نمود که این آثار از احوال حضرت ایشان از وی استفسار  
 نمود وی در طعن و تفرص که هر چه بود که تو و باطن خود متوجه ایشان  
 نشستم نگاه دیدم که حضرت ایشان به شسته و غمخیز بنده و  
 دست دارند از آن سطر طالع بر بیان شمشیر است که در دهن و بر  
 رسته و زشت است این حال خشتی عظیم بنده و اضطراب نام  
 در قفای ایشان پیران شسته و ایشان از بافته چون با داد  
 ملد دست حضرت ایشان شریف گشتم و همچنان غنچه و خون  
 با خود داشتم که ایشان مراد را غوش مبارک خود گشیدند  
 تبسم نموده و در گوش من فرمودند ما مضی با لیل که  
 بدست با النهار و بعد از آن بحکم رسیدیم و پیران شسته و با  
 نوع است که مستحق ایشانست بقرق در حالت درویشی که از این جبهه  
 در راه

مستغفر من ذنوبه

25







زانکه که تیرید و شنیدم انعام مقصدت بود و در  
 گفته با بد خدیو و سر کرده گفت عید بکشت م...  
 حال ایشان باشند که تا میسندید و سوزنده ساخته بود  
 ش... را ادا نمود و آن عام صحف... دست زنده بود  
 نام و حضور تمام بکشت که این بزرگوار برادر جان  
 بخانه و صلیح عن ذکر مدد انعام جبهت در کشت و  
 مقامات خود نام کشت و در سبب انعام از آن  
 یکی از مریدان که زمره در حضرت بشع و در روز  
 شنید که حضرت ایشان جان و زیر سلف تا ترفیع رده در دست  
 سر کشت... ایشان را برین مس دینا رود و در و بنی  
 از خالصان حضرت هستند... گفت ایشان را برای و  
 حاجت مسلمانان به و این دین رفته باشند و غرض  
 آنچه خوب رسیده که میرحان نسبت به یک جمعی از ج...  
 رسیده و بر جوانان کشیده و کار در و رفته باشد  
 در حبس از حضرت ایشان و غرض کردی و می خواستند  
 بشمارش و در این زمان دست زنی به کشیده و در  
 بر کربا حضرت اخضر غرض کردم... بجا رسیده  
 در میان احوال که هنوز نثر ایشان چند تا خود را  
 حضرت از روی با بیل و فو شد عسک... و در دست

رفته پاره از آن ناله زبانه آمد و حضرت ایشان از گفتار  
 عسک... حضرت همان زمان از خانه بیرون آمد و از آن  
 و فرزند همراه کن عسک پای پیاده رفته ان عسک...  
 و به خود بر زید و غور و دوا کرد اما بس زهرت که شسته بود و در روز  
 و روز دیگر عسک... با کوری مسکین و شک و فاش شد  
 نشی... عسک... با روی تشنگ... با خود فدا و ان عسک...  
 دوران و فرزند ان خود به بان کونان خانه بود پاک بسو صفت  
 و زانای دست... بر روی کارخانه... یکی زمر زاده  
 سلطان وقت غضب خاطر بر مور طلبیده بود که بگرد رسیدن  
 و برادر برای قیل جینان که زوی صعب فقیری و ف... شده بود  
 کنای تیرا سر زده چون... رسیده بخدمت ایشان  
 آمد و خبر تیرا سر خود را باستان آن فقیر استخوان حضرت  
 ایشان سوده التماس جان بخشی خود نمود حضرت ایشان  
 ندکی... برافه فرود رفته فرمود که خود هر جمیع را مسیح زنی  
 سلطان خود خود بر رسیده ملک با نواع الطاف با داشت  
 سه عینه خوانی کرد برای از غایت مهر بر و حق داشت که  
 حضرت... به هند تا خاطر فائز نشی... بدان حضرت  
 محبت اعیان خود را و توشه شنید که چون فله در از خوف  
 غضب سلطان بقوی به بد جمع و در... و...



گرفته ازین محله که رسیده بعد از چند روز و بعضی مردم فرمودند  
 سید مایه ای غصب کردند و من ۱۰۰۰ تنه حضرت ایشان  
 فرمودند که نظر با حق و ملک هیچ در آمده دی را باد شاه  
 بهیچکی حلف و محبت پسند این جرعه صدق را در دهن او و سه روز  
 بر طبق منطوق کرامی حضرت ایشان اجبار نمودند رسیده چون  
 سلطان ویر دیر قسم کرد و زوی نصیب نگرفت بر بیان تا  
 و مطلق تمام خلعت خاقان پوشیدند و جیش خیزست و موره  
 در ویشی از خلع ایشان از طبع طعن و بدست  
 حضرت رسیده و محروم و موهبت را بدید و علیه صلوات  
 حضرت ایشان است و من سال است که در این منتهی است  
 اطباء و علاج آن معروف بغير گفته اند امید زود حضرت ایشان  
 دارد فرمودند که فقه شفا بخون فقه خود را زوی باج و شمع سبزه  
 کرد که حضرت ایشان را در طعن خود بگریه فرمودند و من چه حلف  
 وی عرض کرد که در زبان کاب و نه زیت جدا نکرد  
 زری و ابغی ابجالی رسیده فرمودند خوش بخت پسند که در  
 در ضمن خود را زینان در ویش خلعت سر و طعن خود رفت و در آن  
 عرض داشت و شسته فرستاد و امید من ایمان و زوی حضرت  
 ایشان فرموده و من که در دهن خود گرفت و صحت شرم و حضرت  
 ایشان بعد از خواندن عربی فرمودند الحمد لله علی الیک

و منتهی که برنگردای این خانه ان علی است و بوده است  
 و زجانب والدین را احقای ملک مرض قولنج علی رضی گردیده و ما  
 مدتی کشیده اند و آن اعیان حادق بنده ظهور رسیده از  
 یاس جرات بر خود بجمع توسط یکی از خاندان حضرت ایشان چوین  
 فتنه است رسیده ایشان وقت که توفه بحال او نموده و با خود  
 ان خلف خود رسیده که بر وید از نوزاد است و امید که حسب  
 احکام رفته دید که رعیش فاده است گفت که نماز خود صحت  
 شرم است ری جدا فاده دید گفت فقه صحت گفت که در ش  
 مذمت ایشان تیه ثبت نمائید نه فرموده اند برخواست  
 و هیچ اثری را از این بجای با خود نداشت و سولان  
 محمد این که ال از بر جان خود و دیوانه سوری بود بجای تخت بر  
 می نمودند ای دودار اثری بود پس خود جدمت ایشان  
 فرستاد و مرض و شت غیر و بیازونک رسیده نمود و الهام  
 خود را و جامه تبرکات علیه حضرت ایشان را روی رحم اند و جواب  
 عقیقه و خایش فرمودند که در ضعیف نه شت نکند ایشان  
 مدحای بصیت و عافیت تبدیل خواند با شت خود را بخان  
 زین بکه جمعیت و جبهه فقر که تللیسم عهده بر من رسد و  
 شد بوشنه و من صد تنج و ثمرات آن با شسته و بزرگوار است  
 بکشفت بخون فتنه است که ایشان فرمودند و در است

چون می بینم که در این راه که می رود  
 حضرت منور گشته اند بر این صادق اعظم  
 جمعیت استقامت خدایان که می کنند  
 ایشان را در راه یکی از صحاب مختص ایشان است  
 اجازت طریقه نیز در حضرت یافته شده  
 حضرت ایشان را نقل داده اند که منور  
 روان شده بود در سرمد بلا دست بسته  
 بمانی صعب غایت زده جاعر بسته که در بیرون  
 فاست باید در حضرت ایشان فرموده بود  
 در پیش روی همان حضرت یافت می شد  
 صحبت داشته جبار بود و خود را تو گفت  
 فرموده بود که خیریت و در دست بسته  
 بهمانه این میان حضرت ایشان خانه شده  
 در راه منور را برده ششم بر خیزد و در  
 شقی گشت تمام و کمال خیریت یافته اند  
 خانان را در صحبت دگر نامور با ملک کن  
 در راه منور بر توفیق گشت محمدان سلطنت سلطان  
 رسیده اند به خانان با هم خفته اند  
 بعضی نام او معروف است و بعضی را

است از متوسل عبید میر محمد خان خلیفه حضرت ایشان  
 بودند که می رموی الیه بلا دست حضرت ایشان  
 در راه منور داشت که حضرت ایشان  
 فمدان طبعه خود جواب نام بر می داشت  
 معاصرت ثمان خانان رفته اند در راه خراف  
 معاصرت جمع شده است می رموی حضرت ایشان  
 دست و گفت آن نوحه زان غایت من عجیب و غریب  
 در راه منور ظاهر شکل بسته که سلطان جایت  
 در راه منور و حاکمان در کین آمده و در راه منور  
 مکتوب نگذاشته بود در خط سلطان را می معاصرت و باز  
 می رموی ملک کن بروی سلم داشت و خلوت یافته شده  
 در راه منور و پیش منور خدایان را رسیده بود عرض  
 دست نمود می رموی بنیر عبید سلم که یک صیت از انگل  
 افضل برشته سرش چه خواهد بود کرد اول صحبت ایشان را  
 ان می دانم به جمیع مقامات اولیا عاقله بود حضرت ایشان  
 جواب آن نوشته در حل این عقیده محبت و بسته است  
 در راه منور معاصرت حضرت ایشان حضرت رسیده و ال صحبت  
 غیب بروی ستمو گشت و در راه منور و خلوت طلبیده فرموده  
 در راه منور و اولاد اندام و احوال فرمودت در راه منور

سرور قدیم بستان فادو ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ خوار و خوار و خوار و خوار  
 و بعضی صحبت معرفت کردید ... و پیش خدمت حضرت  
 رسیدن چنان نداشتی و در کمال شرف و استیلا و استیلا  
 سبب حویر خواب رفتی تا راه دور مسجود شرفی و زینت  
 عطر و برادر عجب و پندار گشته و ترقی مسجود و ساقی مسجود  
 او سلب این حال است و روزی گشته بود که آن را از وی سلب  
 کردند و این شد و میباید شک حسرت زینت مسجود  
 چندی روز توجه بحال آن درود عجب و پندار گشته بود که  
 در خلوت طلبید و معاطات و معاطات و معاطات و معاطات  
 با آن زینت اول میباید بود و وی بعضی حسرت سابق معرفت را  
 در آن ایام حضرت ایشان را در حمیر شریف و استیلا و استیلا  
 و معاطات و در عین برسان رسید و باران در عین رسید و باران  
 و شب و روز و وقت نبرد و حضرت ایشان را در مسجد و زمانه  
 بخواب ... زینت ایو و غلبه باران و حرارت ایشان را در  
 معاطات ایشان ایشان را سبب رسید شرفی و زینت مسجود  
 چون از مسجد برآمدند و با سنان را گشته و گشته و گشته  
 و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته  
 مسجد که رده خود به تنهایی است و این واقع شده و زینت مسجود  
 که گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته و گشته

حکایت و در حدیث است که ...  
 حضرت سید الشهدا ...  
 سید الشهدا ...

چنان و چنان و چنان و چنان و چنان و چنان و چنان و چنان  
 گشت و ... که بزرگ دنیا و کی زود بودی جنونی آن مسجود  
 در حضرت مذکور شد است و در جوارح و گشتی گشته بود و چنان  
 می نمود که ... در دوا خوا با افتاد هر روز پیش آن در و عجب و گشته  
 مسجود است و حرف خوف آن در و گشته می افتاد و در صحاب حضرت ایشان  
 در راه داری بود و زنی معرفت ایشان بسپیل طبت فرمود که آن  
 تا یکبار این فرمود چنان مسجود عایت لده خواهد افتاد و چنان  
 واقع شده تا یکبار حضرت ایشان را بجا بود و در برقرار ماند  
 بود و زنی که حضرت ایشان را از این کوچ کرد و چنان زینت و احاط  
 ایشان از محاذات آن بود و افتاد و آن جبار سوادان شد و حال  
 اگر ایشان را در بود و با وجود دیگر سوخته باران هم بود و چنان  
 نمودی و نیز در بار گشته و که یکبار را از آن گشته خود به  
 جمال ابدن حسین پس جفا بی پناه و حواجه حسین ابدن احمد  
 رحمه الله علیه که باروت و استر شاد و چنان بر برگه خود از دلی  
 سر به تنه و خدمت حضرت ایشان و استر شاد سبده بودی  
 گفت که چون خدمت علیه اوم و مرا ذکر فرمودند و نوحه بحال سنان  
 حدیث سامعی فرمودند که می بستم که بران نوبای زنی تحت شمس است  
 چنانکه سنگ جل راست نمود حال توحیت نماند و از تو زبانه  
 سفید خود می شد که لمن بکینزک غم من متعلق است و سبب خود اوم

نیت

میدانان نور نمودند بعد از آن توبه فرمودند و آن تلقین را در دلین مردان  
 کشیدند و دلین بجای زنجیت رسیدند که به پا - نرا اما ای بسلی  
 بوده است . . . یکی از خلفان قبری حضرت ایشان در ایام  
 فلبه و باد حضرت آن حضرت عرض کرد که یا ابا محمد و اهل حق و  
 ماد و خانه ما شدت غم و دلتان من و در یون حضرت دلم  
 که ازین نفر ایشان جان من و در یون حضرت دلم  
 کرد و طریق و با جلال بود در هر ملک و ای . . . یکس از  
 خانه و اهل حق بر سر آن خانه کسی از جسدیات بی پای  
 و هم بر ملک و ای در قدرت ایشان رسید و من نه شد و من  
 بر داختند بعد از معنی و یا بر سر . . . و نه بود و خواهم  
 اهل خانه تا غیر از آنکه منزل و ملک است باشند و یا  
 یکراه از خانه ما بعلت یا برنت و یا فی . . . ان جسد خلاص شوند  
 . . . یکی از جسدان است و ای حضرت ایشان  
 آن حضرت آن عرض کرد که بهر آنکه است و بسلی نذر آرد و نرس  
 قائم صحت او نه و حضرت است و بسلی و در قبول نه بودند  
 در جسد و الحاح نمود در جسد و یا وجود آنکه در یون ایشان  
 بنوعی و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 ربه . . . و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 گشت . . . علی بنی از خلفان حضرت ایشان و ای کسر و غل

بر خیزنی بود بغایت حب نگاه بر حضرت سید گشت و ای  
 طب و ای عید و یا سودمند و یا خدمت حضرت ایشان رسیدم  
 و در یون توبه نمودم فاقه خوانند و یا ای مبارک خود در حجر و مانده  
 بعد از یک لحظه مریدان کردند و فرشته فرمودند فای مغفرت بخوانیم  
 چون فاقه خوانند و من رسیدم غلبه بیکس از جسد فرسخ راه  
 زهر که از یون سر شدند و بود و استدم تا خبری از آن چهارزار  
 بیکم چون بدان منزل رسیدم آن دهن او فسخ شد و بود  
 و رویشی مفالیشی نقل کرده که وقتی بر ارض سبکات و در نهاد  
 سعادت و صولت پیش من بود جلاله عافیت گشت بست و  
 رشتن امید گشته بود درین اثنا متوجع بود بر فوج حضرت ایشان  
 شد و جسد درین توجع از خود خود شد و فای گشت حضرت ایشان  
 حافیه شد و دست مرا از شد و فرمودند که جسد بخور و صد و بیست  
 نفیس زان عیبی دم نشان از غیبت تا فتم و یا فاقه شد تا فتم  
 برده و بسلی و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 نمود و در جسد و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 رجه و آردی گفته اهل دل و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 گشتند و در جسد و یا بر یقین تمام حاصل گشت که در نفع آن از بهر  
 گشت . . . یکی از یونینان نقل کرده که وقتی هر دو ایسج معمر شده بود  
 فرست حضرت ایشان و نقل نمودم و ازین حضرت خواسته یک لحظه

هم بهر





در نقی خوان در عتبات سلطنتی خانه وقت بود شبیه  
 قلعه کاکره که قلعه مستحکم شهر و مندر استان متعین شرح  
 آنجا است و مشهور از مخلصان و محضرت ایشان بود از جانب  
 نام نوشت در وقت آمدن و توجه به بند بن جنس حسین بود که  
 بیدار می نمود از حضرت ایشان فرمودند که شب بخت خرم  
 کرده سلطنت کرد آن قلعه در دست نقی بن مینو علی در بند بود  
 حو به نوشتند چند روز نگذشت بود که در وقت آن سید موم  
 در آن قلعه مقرر شدند و در سلطنت وقت بر جیت کرد  
 معتمدان وقت بود بعد از استیلا و خرابی و جوی تو بستی  
 خان جیت مع قلعه کاکره در سوادج و به بند سید فرزند  
 حضرت ایشان عهد بنام و شکستگی آن زمان فرمودند که  
 نام نشست و حقیقت از سلطنت نقی خود و میا  
 و حضرت ایشان فرمودند که در داخل سلطنت با شد و ظاهر  
 عدالت کفر و انکار نماید که نسبت به آن عرض بود که  
 سلطان بر همه قلعه کاکره تعین فرمودند که این می است پس تعجب  
 که شش تا بیست نفری خان با هم فیه و هیچ صورت و جبهه ای  
 خود و چون رسد کفار نکون را در سرب میروم حضرت ایشان  
 و ستمگری نزد بند و بر بشارت آمدند که قلعه دست من  
 کرد و حضرت فرمودند که کفار در حو به جمیع سلطنت

و الهی

دو در جیت بر کاه نهادی و در ساد قلعه کاکره نوبی چون خان  
 خود بود و بی چون حضرت ایشان از در محاطه میران و در قزو نکس را  
 پیش از پیش او در عرض کرد که بیک حضرت ایشان است  
 و بنام سید بر بنام حضرت کاکه سابق و ده نمودند ای الهی و  
 ایشان از پیش او خود چون به بند بهیج و جیت سیدی بود  
 سید در ایشان کشته و توجه به حضرت بنام سید را ده فرمود  
 و شش زماست خان حمید سید به بند او نوشت و ده اکسار  
 نواضع نمود و در وقت در دست قلعه کاکره که از سلاطین  
 سیدی در شش نمودند بود و وجود نگه نگه ها کرده و از بنام حضرت  
 در دست دی مفتوح گشت و سیدی صلیح النسبی که از  
 مخلصان حضرت ایشان بود نقل نمود که من در شهر اصبح که زبلاد  
 و کن مت امره شکر و در روز قبض برین سید و جیت  
 تقوی خان امر از خیمه بر آمد و در بر رسد و کانی ششم و درین  
 نهاد و بنامی سفارشی که زانرا بخت و سمات جبهه روی  
 بود به بود جانب من میل نمود و سلاطین گفت جوابش دادم نه یک  
 من نشست و گفت که در او به حال بن محال من و می باشد  
 و به قطع و قتل و قتل و غارت می کنند نه مکان بر آمدن ستم  
 و من بر حضرت ایشان نام مبارک حضرت بر بند و در  
 و بی ایشان و می نام من رسیده و ادنی که بشم اکنون آن بوی



که حضرت رسالتی بخت عظیمی بر سر آمد و در آن مفسر  
 و زبانی بقیه نیکو صفت نیاست حضرت شادمان و متوجه گشتند  
 بعد از آن حرکت نموده و نیز آمدند و بخت نیاست شیخ حسد  
 و جبروری دگرسیند و در آن روز چون من رسیدم و کتابت  
 و در آن روز هم نام عقی می بردم و در آن روزی که گشته  
 و بواسطه این بختی بود و تشنگی بر من میزد و در آن  
 طلسم و چاشمیدم و بجز دست بیدار است حال من تنگتر گشت  
 رنگ و رویم زنده شد و دل معفای آن روز من خانه  
 و مرا جهان شویس بگردانید و با من زنی مشغول بود و  
 من سیدم و مردم بر من جمع شدند و حال به چنان پس بسبب  
 افتاد حضرت ایشان را بگردانید و آمدند و فرمودند که من  
 کردم که چون آن روز تشنگی بر من عظیم نموده بود و بجز  
 آب چاشمیدم و تشنه تر گشت و من هم بوی بریزیدم  
 و در دریا یکی نشانند و چارند و خود را میسوزانند و با تمام  
 فسر و اندک نزدیک بود و من را میزد و در آن روز  
 با من صحبت می کرد و چاره را فرموده و مرا خود قوت و صحبت  
 یافتم چنانچه با یکی از اعمام بوی چاره و کتابت دست  
 تا بفرستیدم و در آن روز که گشت و در آن روز  
 در آن روز من حفظ قرآن کرده ام و در آن روز

شدت من که گشت و در حفظ قرآن مشغول گشت چون بعد سال  
 برین منوال بران حال گشت بعد از مدت مریدان من خود پیر شدند  
 آمدند و با من حضرت ایشان از حضرت حاجت حضرت سر  
 آمد و در آن روز من و آن خود مسجد نواختند و در آن روز  
 صفای بود و چون بگذشت من رسیدم فرمودند که حافظ در  
 تراجم برای ما قرآن خوان عرض کردم که حفظ قرآن در من زنده است  
 من فرمودند بخوان که میتوانی و در سه مرتبه مکر عرض کردم همان جواب  
 فرمودند تا جای بخت ایشان امان فرمود که این شروع کردم به هر گشت  
 غسل پس میسویدم ایشان در دو رکعت بیت پیر و قرآن خواندم  
 در حضرت ایشان بستانده شنیدند و از آن کی استاده ماند  
 نشد و در چشم نمود و کف چنان شمع شد و این خالص نقره ایشان  
 بود و در آن روز حفظ قرآن از دست و ضبط فائده بود  
 و بهمین نقطه و غفلت کرده بود که یکبارگی در تراجم در حضور حضرت  
 ایشان قرآن بخوانم اتفاقاً و از روز که شبش تمام خواب  
 عرق افتاد و جهان بخود راحت می نمود که ناگهان از خواب  
 بیدار شدم و بهوش آمدم بعد از آنکه بکمال ناخوشی بیدار گشتم  
 خیر در آن روز من فرمودند که در حال در می نیستی و من است  
 نشد و غفلت از دست صعب داری ایامی نوز میخوانم که من حال بر نمی توانم  
 روزه و در آن روز من ضیق بخیف من شد و بخوانم سه روز



مرد مسکینه بودیم با ایشان نشسته اند و در تیرین حضرت صوفی  
از زیاده ها و آن بام که بجا بنده است و آنکه به دست  
منزل واقع شده و اتفاقا ملاقات من بیا که از آن قدیم که من  
نیز به آن یکی از جنودانی بنفید و وضع و تعلیق نه داشت افتاد و  
که همه بجز صلح و تقوی است و استیست بسیار ضد طبیعی  
و حق پرستی پرستیده سبب آنرا پرسیدم گفت که من در خدمت  
حضرت ایشان را در آن آورده ام و ملازم حدت حضرت ایشان  
حق بی نه میرکت تحببت ایشان به من دوست بسیار است گفتند  
ایشان را چنین و چنان در آنجا خود نوشته اند تحت اینها  
چه تر خواهد بود و آن به تمیظ و بخت را تا ابد زانها  
ناقصه طاری که بخت و نصیب و زین را ایشان را  
پیشانی و بخت ایشان شینی حقیقت طاری و شناسای زنده  
انکار که داشته غفله می تویم دید آن باری بسیار بسیار  
که بنده به دید و ازین اتفاق دق سبب به به به به به به به به به به  
که کربس چیز که در حواضر خود کرده اند شرف شرف به به به به به به به به به به  
هر که م بر کادس زنده متفقد ایشان بشود یکی از کرمی که من  
صدیق بر و میان آنکه و خفا که زبانی دهم که به به به به به به به به به به  
آنکه زبانه و اجداد من در گشتند و چون نظری از حواضر ایشان  
سیوه از حواضر غاونه محمود نیز در کربس زبانی برفیق

۱۰۱  
آن با رجوع خدمت شریف ایشان رفتیم که زده دور را  
و دیدند بخت و اعضای من افتاد و دشت و بیت و ملک  
آنرا زود به زود رفت و من را از آن بسیار خوشتر است  
مترف گشتم اجازت شستن فرمودند نشسته و شستن  
جهت زوی از بزرگوار بود و نه و دست من بر آید همان مکتوب بود که زوی  
م تویم و حقوق ایشان بر حضرت صدیق اگر سبب کرد نه و آنرا  
تیار جان نموده که هیچ خفته برب و شک در آن من نمائند  
بعد از آن فرمودند که مولانا میرکی پدر شما قلند نام چنین  
چندان بود و حیدر شما چنان و چنین و فرجه نما چند نام  
مردند و فقایل آنها چنان نموده و حال که من هرگز خدمت  
ایشان نمیشد بودم بعد از آن برخواستند و خواستند به مرد  
و داع سندی طرس سبب که در خواجه محمود کردند با گشته  
روی من آورده و من فرمودند که خواجه محمود بر زاده مانده جنود  
سور و فی دانه راوی گوید که این سه خوارق در یک مجلس حضرت  
ایشان است به تویم در آن یک که حضرت ایشان  
بعد موتر شریف برده بودند عالم معنوی معنی نموده و حال تلوئی  
خبر من حضرت ایشان سبب و در خلوت از ایشان پرسیده  
که امر و منشا شما جامع علوم ظاهر و باطن در عصر بزرگابری  
و چه نیست سبب وحدت وجود که بظاهر شریع مخالفت



دارد و بسیاری را اولیایان قایلند علی آن سبب نزد  
چیت حضرت ایشان بوجه منفرد و خاص است که  
مولانا عطا نمودند و در گوش مولانا طریقه چیت فرموده بودند  
نماند است که چون نیز حویج بر زبان رنجسته میرفت  
تغیر بشده و دیانت نماند بغیر یکسره ای چیت  
بطاقت شده دست بر پای مبارک ایشان نهاد و بتواضع یک  
نام خضرت نامیم برین خضرت فدی بری مثل مولانا همان مقول  
معقول است خضرت دشوار بود و بخوان خشی بود و مرا مقول  
که از آن چیت سید نه رسیده نه در یکسره سوره ای با طفا  
حال منفع زد اینده - در و بشیر رخاوه آن حضرت  
ایشان نقل کرده من و قلمو کو به بخدمت حضور حضرت  
قبلا شتم خیزی زان که گشت عیسی موس با ایشان  
گفته و مستاد که خلدی نماز چیت میسر بدست یافت نیمه  
شما گفته اند این قلمو یا خلدی یا نه تعلی آورد اگر گفته فرستند  
که از بالائی با آنده تا چیت حضرت ایشان در جواب دوست  
گفته فرستاد که خلدی من نیز چیت این واقعه شدی است  
زیرا که چیت مردم در تقییب انما بش نیست ایشان را ز من  
رسیده نیست اما معنی جمله می من امکا اند در بعد از آنکه در خشی  
خلدی حضرت منان نموده بفرمود چیت ایشان در پیش بنظر آورده

یکی از مخلصان حضرت ایشان است که سبب سبب طریقه  
حضرت ایشان بر خود در بزرگ بکار و بکار ایشان بود و اینده بسلام  
از ایشان بود و بی خاطر من گشت که امر و حضرت اعفرت  
بروم و ناگاه مرا ایشان در ایام و اینده بسلام نماید چیت  
فقد عذمت ان عایضه شدم ترا یک بجای خاند ایشان  
رسیده بودم چنانکه در دوسه فدی پیشتر می نمود و بروی ایشان  
میشدم اما متوز ایشان نیز و این بود و نه من ایشان را زان  
حاجت فدی و آواز داده که السلام علیکم یا ملائکه ما جادیم  
بش شما و خود را ایشان نموده و علیکم السلام کفتم نیست  
خود که خدا سیده بود و خود را شتم تبسم نموده  
و بی یکی مطالبان حضرت ایشان انما من نیست که فادری  
حضرت هر یقین نامی علیه الهی فرمودند و گفته اند که اکثر وقت  
در صحبت من سوخت عاف بودم حضرت ایشان را بار در روزی  
وی دوسه روز را بر نسبت قادرید و گشتند و بر کات آن سلسله  
روی افانده می نمودند اصحاب حضرت ایشان را قیاس افکار  
عسبانه به ازین حضرت سیکردند و برین نام خود را معطل و بکار  
با فتنه و در کار خود لفتافن دیدند و در حقیقت کار اطلاع به گشتند  
تا جا حضرت ایشان را سوخت و گشتند حضرت ایشان را تبسم نموده  
فرمود که که تری دوسه و گشت که از کار ما باز می خود را باز گشتند













ایشان در سر آمدن وقت سکوت داشت و زنی حضرتان  
 بوی اعلام کردند که شما زن تنی بر آمد و کتابی میبرد  
 نازل خواهد شد اتفاقاً آن سیه نو فقیه یافت که در آن  
 ایشان عمل کند حنفی و زنگنه سینه و آنکه ز خدمت خود  
 خود خضیب پادشاه و جواد است بکربس است  
 تا جایی که ز غلغلان ایشان بود خدمت حضرت عرق نمود  
 معالمت از جوانی به پری رسید این سینه غرور و کالی کرد  
 از آن باشد بر صفحه روزگار صورت نه بست تو همی در جنب بد  
 و نه حضرت ایشان لمح بر مرقه فرورده فرمود که ای فدا  
 زانین زوجه که اری در لوح محفوظ فرزندی نیست اگر اهل به دیگر  
 تزویج کنی زوی فرزندان سینه که بعد از تو بدکار باشد انقیاد تو در  
 وفات یافت که وجه بکر و کج او کرد زوی یکسره و یکدست  
 منواله شد که سدی از دی به کاری نماند یکی از اقارب  
 حضرت ایشان نقل کرد که همیشه بر ادعیه آن میشد که ز خدمت  
 ایشان طریقه بکرم اما بسبب مانع حصول این سعادت تقوی  
 می افتاد شبی هم مصمم بر آن آوردم که فردا خدمت ایشان بروم  
 و تمام نمایم که مراد در بقیه بریدان و اخل رسد و تعلیم و کوفیه  
 بهما نشیب در وقت دیدم که یابست عمیق و منظر طرف در بارگاه  
 استاده ام و حضرت ایشان از طرف بکنار دیگر در صدد آمد

بیت

خود را بر آن کار برسانم تا گاه نگاه حضرت ایشان بر من شد و  
 بود که ای فدا شدن زود بیا زود بیا و بر کردی بخیر و فرمود ایشان  
 و کرد و دل من در کفست مساو واقع شد چون بدار شدم و ملین ذاکر  
 شده بود حنا بنده طریقه حضرتان مغمضه بهت و حال آنکه من از کسی  
 شنیده بودم که طریقه نقل ایشان حجت چون بام و بخت  
 حضرت ایشان رسیدم و در زعفران و کاست شنبه عرض  
 ایشان رسیدم و طریقه نقل را که نب یافته بودم معروض  
 و اشتیاق فرمود که طریقه عین است بر آن ماست  
 سولایان نصی نایب که از غلغلان حضرت ایشان نقل نمود  
 به یکبار پیشگری رفت و هم مد و معاش در بیان آوردم  
 و در آن ایام هم بصورتی میسند که بصورت میکند می دانم  
 به تنای برید و سرگردنت که کارایها صورت نسیر گفت  
 مرا ایس از حصول مهم خود حاصل شد شنی تو همی بخیر ایشان  
 کردم و در باطن خود مدد ایشان بهما استم بهما نشیب دیدم که حضرت  
 ایشان حاضر و در دست من کاغذ بست که کاغذ را از دست  
 من گرفته و بر آن چیزی داشتند و بمن حواله کردند به داد کار  
 خود را باطل و فرج جوع نمودم بهما نزد کاغذ را داخل و قوه بود  
 همه مخفی دیدم را بخیر دست داده کار تو بن برعت درین دو سله  
 روز حبس کونه میسند که مارا است که دست کردم

مهر با این موت سبزه و نقشه با کف از عقیقه موت است  
و هم گفته اند در من و صفت و در و عشق  
قدست ایشان سبزه و نقشه با کف از عقیقه موت است  
طایفه ایشان با موت طایفه است جو و من و من  
از قال و در خود از سبزه و من و من و من و من  
ایشان را بی ناله و آواز و من و من و من و من  
فرمودند و از حلقه شسته معلوم خوانی که در و در و در و در  
در کشته بودیم و غنیمت بود و در و در و در و در  
و در و در و در و در و در و در و در و در  
راست سبزه ایجا آورد و در و در و در و در  
حضرت ایشان را بفرمود و در و در و در و در  
ایشان شایع است و من و من و من و من  
خوادم و من و من و من و من و من و من و من و من  
ایشان قدس سره با صمدی زرد و در و در و در و در  
من و من و من و من و من و من و من و من  
چون بیدار شدیم و در و در و در و در و در و در و در و در  
این را چه عاقبت از حضرت آورد و در و در و در و در  
میت بود و در و در و در و در و در و در و در و در  
چیزت حضرت ایشان را بفرمود و در و در و در و در

سید است و زجرات و اله و خواجه زاده با و اجداد وی است  
ریک نوشته اند حضرت ایشان را و باب و بی و بی و بی و بی  
خبر و وفور و در و در و در و در و در و در و در و در  
من و من و من و من و من و من و من و من  
و هم عفر از شکر و در و در و در و در و در و در و در و در  
در و در و در و در و در و در و در و در  
حضرت روزی توجه نمود و فرمود که ای مولانا چو ال سیر حوجه  
منوجه شده بود و در و در و در و در و در و در و در و در  
در و در و در و در و در و در و در و در  
بجانب خود خوانیم کشید و در و در و در و در و در و در و در و در  
چون سلفست و در و در و در و در و در و در و در و در  
اسد رحمن رسید حضرت خدیجه و نقالی شیخ خواجه انوفی  
بنی و کشید که جمیع مایه قایم کرد و در و در و در و در  
خود را مشغول کرد و در و در و در و در و در و در و در و در  
فرمودند چون مرا یک سیر رسید رسید بهما را که در و در و در و در  
رحمت حق بوست و در و در و در و در و در و در و در و در  
حضرت ایشان را و در و در و در و در و در و در و در و در  
که او را حاجت خوانیم کشید و در و در و در و در و در و در و در و در

وقت آنحال قرقه تسلطهین در بر داشت و جلوس بندگان حبسه  
مترت همه بیکر بادش و انار الله برانه بر تخت سلطنت بی عندالی  
موازه بود اتفاقا خواجیه کلان مسدود مانده نمی توانست بیای  
رقم بود خان مشایخ بر روی تخت و او را سفید ساجست  
و جنس سلطه وقت آنکه او را آورد بادش و در حبس و بود  
و مدتی مزید و در نمود که ای در حبس بود هرگاه که کسی روی نزد سلطان  
میتواند و من طلب میفرمود چون شد نه می توانست بی عندالی بود مجلس  
مقام میبشد و کابشنش و توفیق می افتاد تا آنکه در تعاقب سر  
و سیاحت آنحضرت یا کبریا و امان و در کتبه مطوفان و سه و  
آنکه میرزا و بعضی فوج بوری از دور و اینان اطلاع یافت و کل  
خود بجهت بیامیزی و غیره میبایست از فرستاد و اسرار خلوص  
خود را نموده اظهار داده و حضرت ایشان فرمود که برادر من  
بوری خلوص نماید و میفرمودی و غرض بود که حضرت کی حمله میفرمود  
فرمودند که فرزند اجون روز دیگر نزد سلطان و برآید کردی اگر کسی  
با دشمنی و و بگشود خود طلبیدن خلوص را دهند و فرمود که برادر من  
تواند خدمت خواجیه حسام الدین بملوی بخندست  
حضرت ایشان رفیق نموند که اعیان ریاست حسین الله بین  
زاده اما الله شرفا و در عا و تحلیف میفرمود که مستحق بود که به خطه  
این سکه مبارک را اختیار نماید و در یکی از حرمین شریفین متوفی

در قریب زاد و درین باب نوحه خریف میده اول داشتند بر چشند  
در سببه نمودند بر صحنی است یا نه حضرت ایشان در جواب  
حداده مشایخ نوشتند که در قریب متعلقان مظهری و آید بلکه  
نزدیک است که منع معنوی شود و اگر حریه بروند مظهر حسن بسیار  
و امید است که سبلاست بر سبب چون شوق خواجیه مشایخ  
بر قریب بود و بعضی و تله نهاده در پشایب نمود که باطل و عیال سفر  
حجاز بستاند تا آنکه بطل الهی دین مانی صاحب قرن سینه  
طهارت بود و اجازت یافت و از صدق نفس آنحضرت ظاهر شد  
و حج و من با متعلقان که تمنا می بودی سبب کشت تا آنکه  
در قریب و در سبب رحمت حق برست و سلاطین محترم  
کاشی که از اجل خلایق حضرت محذوره عا بقد حضرت  
خواجیه محمد مصوم سلمه الله سبحانه است و ما بشاه و طلب  
درمان و یا بشفول بود بقتل نموده که ارشاد و مات شیخ شد  
صدیق فرزند ارجمند حضرت شیخ بادشاه که در اصل از  
کولاست الحال در کابل متوطن است میفرمود که برو وضع  
نخبره و تقریر متوجه بر ما بنویسید و چون به بند رسیدیم  
سابق و ما تر حضرت ایشان زیاد و آینه قبل زین نشسته  
بوم و را بی بشنیدیم گفتند که از کرد عالم کردی تمهید اینده و اثر  
صحبت شریف ایشان حاصل میشود و بخت نوز سدر از اسع

این حرف سلف خوشوقت شستم و بعد از آن متوجه شدیم  
 فلک است که این خدمت چون جان فدا و مدد نامه رسد  
 و بدم که نماز پیشین که نامه با امی بس برافزایستند  
 من نیز چیک گوشه خرم و عمارت فرغ صلوات بره پای ایشان  
 افتادم غیش احوال من زنده نمود که ای درویش بر چه دوی  
 با لکوی و راه نماز می بینم ای احوال خود دوم و نفهم حضرت  
 من هیچ حال تمام حضرت است که این حال من تا آخر مقام  
 که عبور من به آفتاب من بود که با من گفتند و همه آمد یک بیان  
 فرمودند از سینه انحراف و ظهور این توفیق عظیم در سر  
 افتاد و ایشان بگویند که در سر گفتند که فردا بعد از از آن  
 خوابی آمد روز دیگر برفت و رسید و نفقات آن نماز  
 که ده خدمت رسیده و مدانه کی بستانم و هم نه صوفی و سید  
 شنیده است و ای گفت که حضرت بستان و ای نه این که بستان  
 خدمت شما آن بود چون این مردن شرف از سینه  
 و آن قدر در راه بود که گفت صوفی در جواب گفت که حضرت  
 ایشان را روی شهادت مرده و آمده اند که اگر عید سید نباشد  
 در و سی باید که همه کنی و حال که من نام خود خدمت بستان  
 عرض کرده و هم صوفی در آن حالت انحراف و دعا  
 من یک سیر بستان و در روز عید مرده خود را خواستند و و من

کبک

در خدمت

مستند است و بخت و منور شد و اندکی در حبس قدم فرود آمد و من بعد  
 مرا فرمود و مدد پیش با و شش بر رفتم و بنزد یکدانشان شستم  
 و از سر برافزای و مدد بعد از آن در قلی مرز فرمود و منو که کشند  
 و احوال من هر ساعت و در خدمت ایشان اگر بخت و دیگر  
 حاجت ایستاد احوال من حایت فرمود که لطافت سنین  
 خدمت زان دست بیاید و هر حال که بر من وارد میشد ایشان می  
 فرمودند که این حال بر تو دارد و مدد تا آخر مقام احوال دارد و بیان  
 نامه بعد از آن حاکم بر این بود که **توفیق** و هم سوادانی که در  
 حاکم در آن دلی که کشتی میگفت با من که من منو که در سر  
 زان حال که سرف و کرامت بودم چون سر من رسیدم شرف عید ای  
 حاکم در خدمت بستان شرف که بدم از نماز فراموش بود و در آن کشند  
 به طوفا و در و بر من تمام سلام کنم و در پیش بستان یا استقام  
 خدای فرمود که بر او از خانه مانان بیار آن خادم رفت و بر چه رفتی  
 آورد آن سالان مانان را دست خادم گرفته دست خود در خلعت داد و دست  
 و فرمود که و پس رفت یک ساعت بعد بر چه مانان منده است  
 در می رفت تو حاکم بعد از آنکه از خدمت ایشان رفت و من  
 هر ساعت احوال من در بر بود و در بر خط خالی دیگر روی میبود  
 و آن در یک ساعت با من در بیست سال را داشت که خود خود کشیده  
 دوم و بری زان ششیم دوم و در یکی زان در چه



یکی مریدان حضرت ایشان مغفرت را بدو بخشید و هر دو  
 در راه بود و راهی بود که بسیار بی باده کسی نوبی می بود یکی  
 آنست که در شربت سکر و در امر اخلاقی بود و آن بود که  
 با یکدیگر می گویا است درین روز و در آن شربت مکره  
 بخورند و در آن امر اخلاقی است که سبب و اکثرت سبب بر یک  
 خود را در آن گرفتند و اشارت منع آن عمل کشید و امر خود را  
 گرفت و بواجب سبب که تا چهار ماه آن قدر تا بهیچ مؤسسه بود  
 و در آن حدیث حضرت ابی زری الی سیدیم یکی از  
 مریدان حضرت گفتش عمل بود که بر او فتنی از اوقات یکی رجاست  
 تعقیب و سببش که حاصل شدن بود صاف تمام اعتقاد است و ده  
 روزی در آن خلوتی و خود طلبه است و مجلس نرم است و خواب  
 طاعت و توهم پاکه حضرت ایشان بسیار است و طاعت  
 مردوی که در آن نظر من خاص شد و در طاعت و در آن روز و در  
 درین من فساد بسیار است و فتنی تا عمل سبب این  
 مسکون است و از آن خواسته بودم تا بسد ام است  
 سبب بود محمد ثانی تا انصاف قدم بر آن است  
 و از محارفات رسالت جدا و در حوض و در پیش آن  
 من می سکون است و همه در من غم خدمت بهمان  
 تا در دم با سبب حضرت است و فتنی در من بسزای فتنی

است حضرت

بودم بعد از آن حال را و حضور صومعه بر من غالب کرد و بوی کل  
 هفت بد ما غم میرسد و برادر سبب اول این حال حدیث  
 شد و اخلاقی و اخلاقی چون بحال من اصلاح یافتند و سبب  
 حیات من رو استند و در سبب ضمه شیمی با طبع خود هم بسز  
 و و هنوز لغتوده ام که ناگاه آن حق بر هر دو ظاهر شود و لای  
 داشت و فتنی بر ما نه که ما را طافت آن تا آنکه دست  
 بر ایم و الحاف از بای خود را بریم چون حالا صراط را و اضطراب  
 کشید حضرت ایشان عباد را با ظاهر شدند و او از در و او  
 که ای نور محمد غم کنی که این حق است و طرف خود در شدن است و سببها  
 کان ضعیفان بن محمد است و او را حضرت ایشان را خدا  
 کرد و چون خود را سبب حضرت ایشان از نظر من غایت کشید بعد از آن  
 بر آن مجلس زردم خانه را که سبب من شد و یک صبیح روزی خانه  
 روز جلای وطن شدند و من سببیدم که به حال تعالی خود کج  
 مسکون و سبب حضرت ایشان در جلای وطن کرد و ما  
 موضع شادی و ال میرویم میبرفت این حسین توختی  
 ملقب جهت خدا را زمریدان حضرت ایشان و در نفس بود  
 که روزی خاطر من رسید که چند یا چه نفس و جنس سبب و من  
 در خانه و در هر وی من و هیچ نمیدانست حضرت ایشان غیر سبب  
 به به جماعت مسلح را جدا کردم و صاحب الدیاری نام که برادر و عادی













و اینست که خدای تعالی در این عالم  
 و این که در این عالم است و این که  
 یکی از آن که در این عالم است و این که  
 گشته اند و این که در این عالم است و این که  
 وقت عطا نموده و این که در این عالم است و این که  
 و روزه را عطا کن و این که در این عالم است و این که  
 حجره بوم شما حضرت قدس سره را در این عالم است و این که  
 میگردانند و این که در این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 بنام و حضور و این که در این عالم است و این که  
 این که در این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 خود را در این عالم است و این که  
 حضرت را در این عالم است و این که  
 مبارک حضرت در این عالم است و این که  
 سه طایفه از این عالم است و این که  
 از این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 در این عالم است و این که

در این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 یکی از آن که در این عالم است و این که  
 گشته اند و این که در این عالم است و این که  
 وقت عطا نموده و این که در این عالم است و این که  
 و روزه را عطا کن و این که در این عالم است و این که  
 حجره بوم شما حضرت قدس سره را در این عالم است و این که  
 میگردانند و این که در این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 بنام و حضور و این که در این عالم است و این که  
 این که در این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 خود را در این عالم است و این که  
 حضرت را در این عالم است و این که  
 مبارک حضرت در این عالم است و این که  
 سه طایفه از این عالم است و این که  
 از این عالم است و این که  
 و این که در این عالم است و این که  
 در این عالم است و این که













ز گفته خود ایشان گفتم که اینست جفا که آن را درین مذهب میگویند  
 کثیر لکرت آن محمد و مراده میر سید در این حجت بسیار دیده و حضرت  
 محمد و مراده جامع علوم عقیده و فقهیه بوده اند و تحصیل اکثر علوم در خدمت  
 حضرت ایشان کرده بودند و هر چیز از علوم و حقیقت خود را با ایشان  
 و شطرنج از علوم حکیم میباش مولانا معصوم کاتبی خوانده اند و در خدمت هر دو  
 تحصیل علوم ظاهر و باطن را تمام رسانیده بودند و جمیع علوم متدوین  
 بوقت و وقت در کس میبودند بنابر غیر جامع بین کتاب حضرت فقهی  
 مطول با حاشیه میر و شرح عقاید با حاشیه خیال و تحریق فقهیه و شرح  
 مطالع با حاشیه میر محمد مت آن محمد مراده گذرانده و بعد از آن حال این را  
 شرح موافق و غیر مبناوی و حاشیه عقیده بخدمت حضرت ایشان  
 تقدس برده خوانده آن محمد مراده در کتب سخن بغایت در درود و بزم  
 و سخن و بزم کثرت میردند و وفتهای غیر مکرر با ده جمیع جدیدیم و بنی  
 میخواندند و گاه به حاشیه کتب میخواندند و در وقت و روز صحبت یکی یکی  
 علمای نیز که بودند و گاه در محفلات بظهور میآید و سبب شکست  
 از دین بق علم عقیده که حاصل خود بوده در میان آوردند آن فیصل سبب  
 تسلیم خود در این مذهب آن محمد مراده گفته بود که ما را این که میگویند  
 که در همه سبب که قوت ادراک عموم عقیده است باشد بکف که این  
 باید بود و در این زمانه آن جوان این جوان را دیدیم جمیع حاصل شده که در این  
 این قسم نصایب است و در حضرت ایشان کلمه میگوید که در میان

صاحب که واقع شده و در ذات و جلال قدرت آن در دیر و دنیا  
 حضرت قدس سره در کتب و کتابی آن محمد مراده نوشته اند که اگر بگویند که  
 در شرح احوال نوشته اند چنان نفهم گشته بود که بخار و مسابقی بولایت  
 محمد علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه پیاده است ازین سخن بشود  
 مدد دینی و جلال نبوی آورده که از مدتها روزی بن دوست داشته که درین  
 حضور بودند و این زمان سیه و اگر گفته شود شده که نماز بین دوست  
 جذب فیه اتفاقا درین حجت و خوش را در اقل ولایت موسوی است  
 به حب و علیه الصلوة و السلام در زبانی کشیده و غل دیوه و بایت فاضله  
 صاحب الله سبحانه و الحمد و الهت علی و الکث نیز نوشته اند فرزندی وی  
 محمود و رف بفرست استخفافات جذبه و سلوک نیز نوشته اند که در  
 از جوان اسیر است و از حد و غلط معصوم و نیز نوشته اند که این تمام  
 در زمانه را در شرفایت فرموده اند و اقل ولایت شرح ساخته خبر این جا  
 در کتب و در ولایت این نوشته است و نیز نوشته اند که این فقر از  
 درایت موسوی نموده از راه جهان و درایت است و استفاد از نزد فیض  
 عبد رحمة از راه فقیل آن ولایت این فقر که رزاه و بایت موسوی گشته  
 ششید و بایت جل و مونس که از این فرعون بوده و درایت فرزندی  
 مرحوم سنی بود و آیت حق جل و علا و جتر بود و زجتهای رب العالمین  
 است و چهار سالگی ریافت که کم کسی یافته باینه موسویت و در بیس علوم  
 عقیده و فقه را بعد که رسانیده بود حق که تادمه ایشان معاد و شرح

استفاد  
 ولایت از راه سبب  
 مرحوم که از راه  
 و نیز نوشته اند که











نزدیک ایشان قفسه و جفای در ولادت نمودن آن بزرگوار...  
شوال سنه پنجاه و پنج بوده است...  
کشته و آن بزرگوار در طو...  
آن بزرگوار دیده و دیده بوده است...  
محمد صه هجری را و بودند که در ایامی روی نمود...  
اردی و رسیدیم...  
من این سخن را بابت حضرت جوید و من خود را فرموده...  
و در بی خود انبیا را زبانت بود...  
تبعید من بعد از آن آمد...  
حضرت ایشان قدس سره می گاهشت شفت و در محبت و با...  
عالی در جات می نوشتند...  
زندان ایشان الحافه را که می گاهستند...  
به نقد ما احسانا که در ملک ملکوتی...  
آن محمد و مراده و با وجود است...  
اکثر علوم و در محبت ایشان خوانده...  
و در بی پیش برادران خود حضرت خود محمد صادق...  
تفصیل احمد علوم و در عقیده و خیر...  
مثل در حکمت الهیه و عقیده و بیضاوی...  
نیت ایشان بر روزه چنانکه گاهستند...

بوده و رعایت عطاقت و ممانعت است...  
عایت میسر است...  
علی و وقت از مطالب آن نهایت موافقت...  
ربا پس شایسته است...  
و در است و منازعه و می دارد که...  
میان مدت ایشان کوی سخن را برده...  
یا بزرگوار...  
مرح مستر و خیر گردانیده و...  
حضرت ایشان...  
نموده ایشان...  
و در بی...  
در وقت ایشان...  
و در بر ایشان...  
تقریب حاضرند...  
و قصه و مجلس...  
و عاده من...  
و شایسته است...  
و تمام می...  
تا خیر نرود...

صفت

























[illegible]

برنامه و طرح این کتاب به استیلا و انجمن

و قادی چون دودار خض کلمات و جمی مست وید . یہ ممکن کہ  
حد تک اقلی و در دک . و بی سترست تبات خودن در جہر قی خود  
استرست تبات خود ممکن است یہ عام خود خود است و بیانی سبب  
بنا کو قدرت ممکنہ و درت بعض فرق بیان و او توت است کہ توت  
عام نم بند وید نہ تضع و است چون مع قادی خود و در جان مرتبہ  
مستحق نہ و تقریری بہ کہ از حق کہید و مست زدن بز است و خیال

[illegible]

و خرقی عادات حضرت کرد و تمام مسرور بود و مختصر است و ...  
 که نوکند شده بودم بر باد خانه بهر میردم نمی تار یک تنه دخی ...  
 شدت و دوست تمام برادران و همه در حیرت روی و در هر چه بود ...  
 کردم که گیت جواب نه او بی خبر رسید که بر خیزم و در آنجا ...  
 در روز و اگر دم من نخته در ایام خود میکشید و او بی جنب خود ...  
 آنحضرت در خانه بیکر بودند درین اثنا تخیل نمودند و فرمودند که ...  
 شنیدن اوزان حضرت در بار شد و در هر مجلس نیست و در ...  
 و نجواب رفتم علی نقی که بخدمت حضرت که ستم من ...  
 کشید و بعضی فلان را فرمود که محمد صبیح آن من بود که ...  
 بانک روی زدم و ترا از جنگال و دله کردم و نیز میفرمود که ...  
 که نوکند شده بودم حضرت ایشان را فرمودند که ترا این ...  
 نو عهد شد و نخستین میر شود و چهار سال نزدیک بچنان واقعه ...  
 مرا نه و از آن پس ختم میر شد پس در چهار سال افتاد ...  
 فرمودند و یاد و ... پس بهند شد و در آن ...  
 و محمد فرزند و محمد سی و غیره و ام کلثوم در آن و در علت خود ...  
 ایشان من در در غرض محمد و مخصوص شد که در فرمودند که ...  
 حضرت علت آنرا زوال پسند داشته بود و نه ...  
 و در آنوقت ... روز غنی جیب و ...  
 مخرج بهر چه می خواست رسید

محمد

عاقبت کشید و هر که میداد و به پیری رسید و که جان و جانی ...  
 بنان سرت بر جوی و در کاتند و عاده عا ...  
 و قلبی با آنکه دوست سرتی آن مرشدان بهر در وقت حقیقت ...  
 میگردند و به میفرمودند که حضرت ایشان ...  
 تشریف برده و در آن زمان من حاضر بود که ...  
 که محمد صبیح درین محل بهر شتر میایستاد فرمود که ...  
 و در آن روز که در آنجا رسید که زنی ...  
 تفاوت کردم بر چنان که در آنجا رسید که ...  
 محمد صبیح سید الله و ...  
 و ...  
 بستان قدس کسره در افاق کاغذی دیدند آنرا ...  
 منسوب بود آنرا به سید ...  
 که ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...

و ...  
 و ...



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱. در هر روز یک بار در وقت نماز یا بعد از نماز  
 ۲. در هر روز یک بار در وقت خواب یا بعد از خواب  
 ۳. در هر روز یک بار در وقت بیدار شدن یا بعد از بیدار شدن  
 ۴. در هر روز یک بار در وقت خوردن یا بعد از خوردن  
 ۵. در هر روز یک بار در وقت نوشیدن یا بعد از نوشیدن  
 ۶. در هر روز یک بار در وقت راه رفتن یا بعد از راه رفتن  
 ۷. در هر روز یک بار در وقت ایستادن یا بعد از ایستادن  
 ۸. در هر روز یک بار در وقت نشستن یا بعد از نشستن  
 ۹. در هر روز یک بار در وقت خوابیدن یا بعد از خوابیدن  
 ۱۰. در هر روز یک بار در وقت بیدار شدن یا بعد از بیدار شدن







شده شرف نهفت چو طریقه بقدر از آن مرگزیره قیامت من گشته  
 دور ویدر خود قیوم غنیمت دارنده مردم از نصبت کجاستان بهره ای کامل  
 بلکه شنبان بسطه آن محذوره باحوال کجاست من گشته بدست  
 متیز شده اند غایت غرایب امور بیان بمانند و غایت بسیار بوزر  
 چنانکه محذوره خدای تعالی احسان نامتانی او کسی نه سوده اند و اش  
 این معنی تیرفته بجای نهفته اند بگویم خدای جل سلف نه و مجبور  
 صلی الله علیه و آله و سلم و بیست و پنج به دستگیر

معنی تلبیک و تکمیل بنایت مونسیت پذیرفته در راه و حسن قریب  
 کشته و کار و بورایم دشو و مقدر شده هر چند حبس کبیت من گشته  
 ای معنی گفت در دین وقت کثرت از بر تابد لیکن از روی کعب  
 فدوی پیش پیش است که از سر شده است بوسه در سخت روز از بند ای قیوم  
 در بقای زانی قیوم در خود نشان میدهد و نیز بیان بخود که بوی چون قیوم  
 رسیده و باز ملک علی الله جزو کثر می بخوان فقر را احوال سه شده است  
 حلیات و قصص هر وقت صبح که میگوید تا قیوم تیر میماند

اگر پادشاه بود هر روز بیاید تو می خواهی بخت کنی به دانست  
 دست بجای از او شبیه آن خدایه با وجود این همه هاله و آوازه  
 سر کار این را بکار و در روز در غریب است و قیوم و کار و بجه در  
 و صحت که معنی از تیر از در جبر است خدایه است از کفر و عتق  
 نوبت درین است میند که در دوی چو می گشته و در کم حرکت در کشت

بیایم بگویم

این سخن را در میان این سخن گفتار در هر دو جمله فانی است از هر دو  
 در غم کرمین رقم آمده و نشان باین معانی است و در کسر از

پوشیده و کار کن محمد و مرده عایدت در کجاست  
 و غایت قیوم است و سر غنیمت و معارف کجاست به بر کار خود و این است  
 و سر که داخل قیامت قدسی ایت حضرت گشته وجه غیر از سر زان  
 که آن محذوره در غایت در غایت از این نام که بجهان حضرت ایشان گشته  
 معنی از این معارف بیاضی در خود تیر و مرده و نیز ذکر جنتی سر زان  
 و معارف در یک محسوس باین نوبه و کلمات دلایست داده است که در کجاست  
 در محسوس بود و این که سری از سر رفتن بیات قیوم و مقتضات در  
 که اگر آن باین محذوره در غایت حوسلیست یافت غیر از یک معنی این معانی  
 متباین است معنی گشته نه در چون سر زان نام گشته نه بدو که آن محذوره  
 و معنی معنی است خود رقم فسر موده به اگر نه حقیقت معانی کبار  
 در میان زود و یکست که زود یکان دوری جوید و دو معانی آخر بوسند  
 معنی در پوشش رود و نسیم بآب نه قیوم و قیوم این معنی مرده است  
 نه قیوم و در غایت معنی است متباین است قیوم و قیوم این معنی  
 قیوم یا نیست باین دوست به معانی حبس است عایدت  
 و معنی از این معانی از کجاست در حقیقت و در غایت و معنی کسب لغت  
 و معنی از غایت باین معانی از کجاست در حقیقت و در غایت و معنی کسب لغت  
 من را تا آن که در قیوم و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم  
 عایدت در غایت باین معانی از کجاست در حقیقت و در غایت و معنی کسب لغت































[illegible]

— 10 —

[illegible]







































































بروز

24

و استند بر توجیه نمودن آن هر سه را نمود. و این شد. نو که بزرگوار حضرت  
حضرت یثربان را سودا و دولت ملاقات حضرت این را نمود و وی گفت  
«حضرت علی بن ابی طالب و سید الشهدا حضرت فاطمه زهرا را و سید

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰









































ایشان و در دست نه و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 بستاند و چون کلمه را بگوید و بگوید که این کلمه را بگویند  
 که روزی آن بگویند و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 ماه و سه سال که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 تنه شده است و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 بود که یکی از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 باستاند و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 حکما و عبادت و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 احوال برشته که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 مردان و بزرگان و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 زانکه گفته بودم که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 بسیار مدتهاست که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 میر و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 نوبت به حضرت سلامت است که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 ده و آنرا در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد  
 علم حق تمام است و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها

و این کلمه

و این کلمه را در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 تا روزی که در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 سه و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 چهار و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 پنج و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 شش و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 هفت و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 هشت و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 نه و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 ده و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 یازده و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 بیستم و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 سی و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 چهل و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 پنجاه و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 شصت و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 هفتاد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 هشتاد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 نود و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها  
 صد و در هر یک از اینها یک کلمه گفته باشد و در هر یک از اینها





















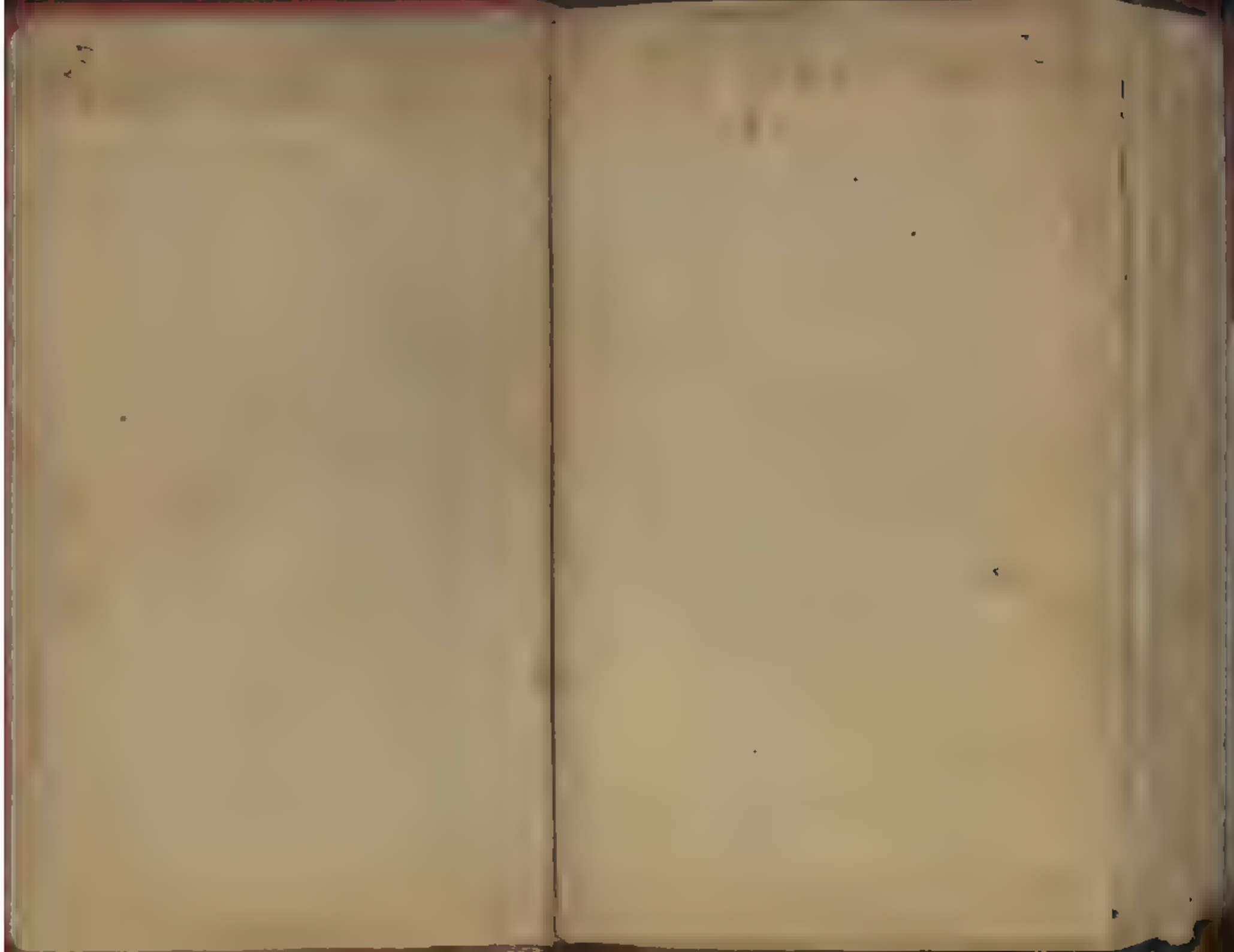






ابد و محروم و غمناک  
 هر جنبه بستر بیدارم زان رو بگویند تر بستر منم  
 مگر دستم این آید ای بقی بدین آن غریبه و عطف سیاه سران بخواهند بدو  
 بشکست که و در آن شب بود اما بگویند که در غم و در روز بود بعد از آن روز در راه بود  
 که بعد دیدار از دست و سیح چون در راه یون و بی سیاه و کیش در راه بود  
 انداخته انداخت دید که در راه و در آن کعبه نوبت نوشته اند از راه و در وقت  
 سر خواند و برده در دست بعد از آن به بنیادها برده که بی نام آب و قوت نمود نام  
 و دم معان استخوان پدید شد و نه انقباضت اگر و بعد از آن این در راه بود  
 بغیر قیاح از تنه که این در دست و در وایت محمد و وایت موسی بقیست و این  
 و نه با تجر خفته است و در مقام داده که خود محمد سید سلیمان در دست و در وقت  
 و نه با تجر خفته است و در مقام داده که خود محمد سید سلیمان در دست و در وقت  
 درین مسدود است و این به محبس قدیم است و مسک  
 محسوس قدیم است و این به محبس قدیم است و مسک  
 و درین محبس قدیم است و این به محبس قدیم است و مسک





و حال در آن حضرت ایشان با بخت طاعت بر تهنه خواند که در بوده غالب  
چون حضرت خواجہ قدس سرہ رحلت فرمودند و حضرت ایشان قدس سرہ  
در بخت فرایه ای شریف بودند خدمت بر رفته شغل بر شکسته دنی و بخت  
و بخت دنی بی دینی استعدادی خود ندیکه و بیت حواله حضرت قائم  
قدس سرہ و حضرت ایشان با نوشتند و معروف داشتند که بر او سید برمت  
ایشان قرآن مینت که نسبت بخانه آن سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
دارم بعد قدس سرہ علی الصلوات اللیل بر من رحم نایند حضرت ایشان از  
معاذ آن مرتبه رفت تمام حاصل شده و فرمودند که میری دنی نگذارد آن الله  
الجزیره خیر خواهد شد و نیز فرمودند که در میان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ  
بر به مناسب خاص و در چون حضرت ایشان در بخت بولین با وقت خود  
میراد گفت اشرف غایت و برمت خود گرفته بفرموده آفریده میرمالی ال و  
فلک شمس حضرت ایشان گذاشته اند تا اگر یکباری حضرت ایشان را ضعیفی قوی و  
آورد تا که در آن جاری موت و حیات را اختیار ایشان که گشته بودند بخیر  
آورد که شاید بحال اختیار آفته بر آن آید و اند که گشت حضرت خواجہ قدس سرہ  
انقض الشریعهم اهل ان بید پر دوران و وقت شایان تحمل آن بایر فرموده و فرمود  
که ان اخی خواجہ محمد صادق و حضرت میردیکر را یافتند آن امانت را ایشان  
پروند و بعضی مقامات بر حسب استعداد این دو فرزند هر یک فائده فرمودند  
بعد از آن بالنسب الخ فرزند ان و محققان جد حیات بر حیات گزیده بخت  
می سنجاند و در حق خواستش ایشان محبت قابل گشت نمود بعد از ان فرمودند  
که تو موفقت جانی  
از ان مذکور شد این فقیر  
محمد است صلی الله علیه و سلم

و حال در آن حضرت ایشان با بخت طاعت بر تهنه خواند که در بوده غالب  
چون حضرت خواجہ قدس سرہ رحلت فرمودند و حضرت ایشان قدس سرہ  
در بخت فرایه ای شریف بودند خدمت بر رفته شغل بر شکسته دنی و بخت  
و بخت دنی بی دینی استعدادی خود ندیکه و بیت حواله حضرت قائم  
قدس سرہ و حضرت ایشان با نوشتند و معروف داشتند که بر او سید برمت  
ایشان قرآن مینت که نسبت بخانه آن سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
دارم بعد قدس سرہ علی الصلوات اللیل بر من رحم نایند حضرت ایشان از  
معاذ آن مرتبه رفت تمام حاصل شده و فرمودند که میری دنی نگذارد آن الله  
الجزیره خیر خواهد شد و نیز فرمودند که در میان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ  
بر به مناسب خاص و در چون حضرت ایشان در بخت بولین با وقت خود  
میراد گفت اشرف غایت و برمت خود گرفته بفرموده آفریده میرمالی ال و  
فلک شمس حضرت ایشان گذاشته اند تا اگر یکباری حضرت ایشان را ضعیفی قوی و  
آورد تا که در آن جاری موت و حیات را اختیار ایشان که گشته بودند بخیر  
آورد که شاید بحال اختیار آفته بر آن آید و اند که گشت حضرت خواجہ قدس سرہ  
انقض الشریعهم اهل ان بید پر دوران و وقت شایان تحمل آن بایر فرموده و فرمود  
که ان اخی خواجہ محمد صادق و حضرت میردیکر را یافتند آن امانت را ایشان  
پروند و بعضی مقامات بر حسب استعداد این دو فرزند هر یک فائده فرمودند  
بعد از آن بالنسب الخ فرزند ان و محققان جد حیات بر حیات گزیده بخت  
می سنجاند و در حق خواستش ایشان محبت قابل گشت نمود بعد از ان فرمودند  
که تو موفقت جانی  
از ان مذکور شد این فقیر  
محمد است صلی الله علیه و سلم









